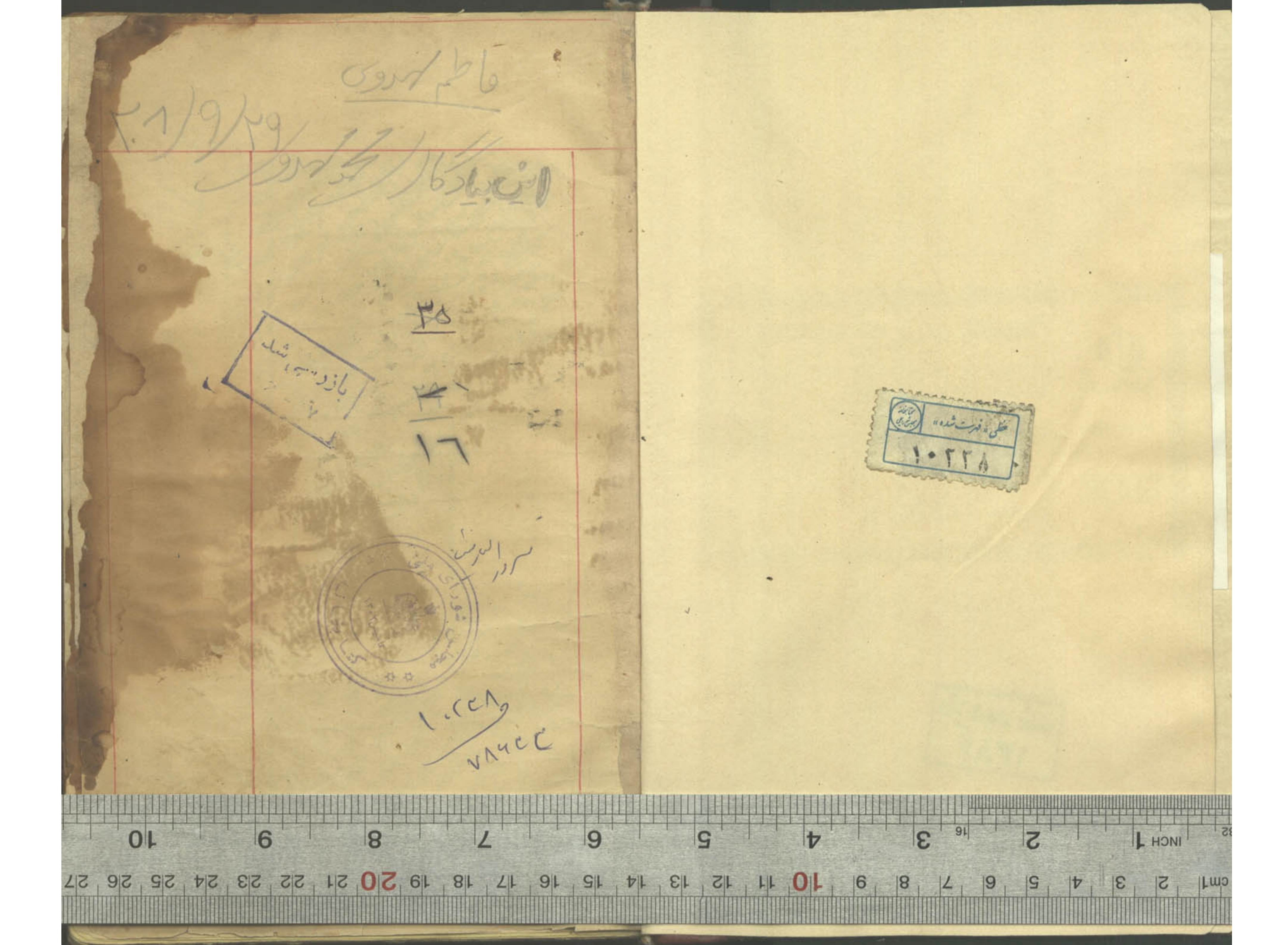
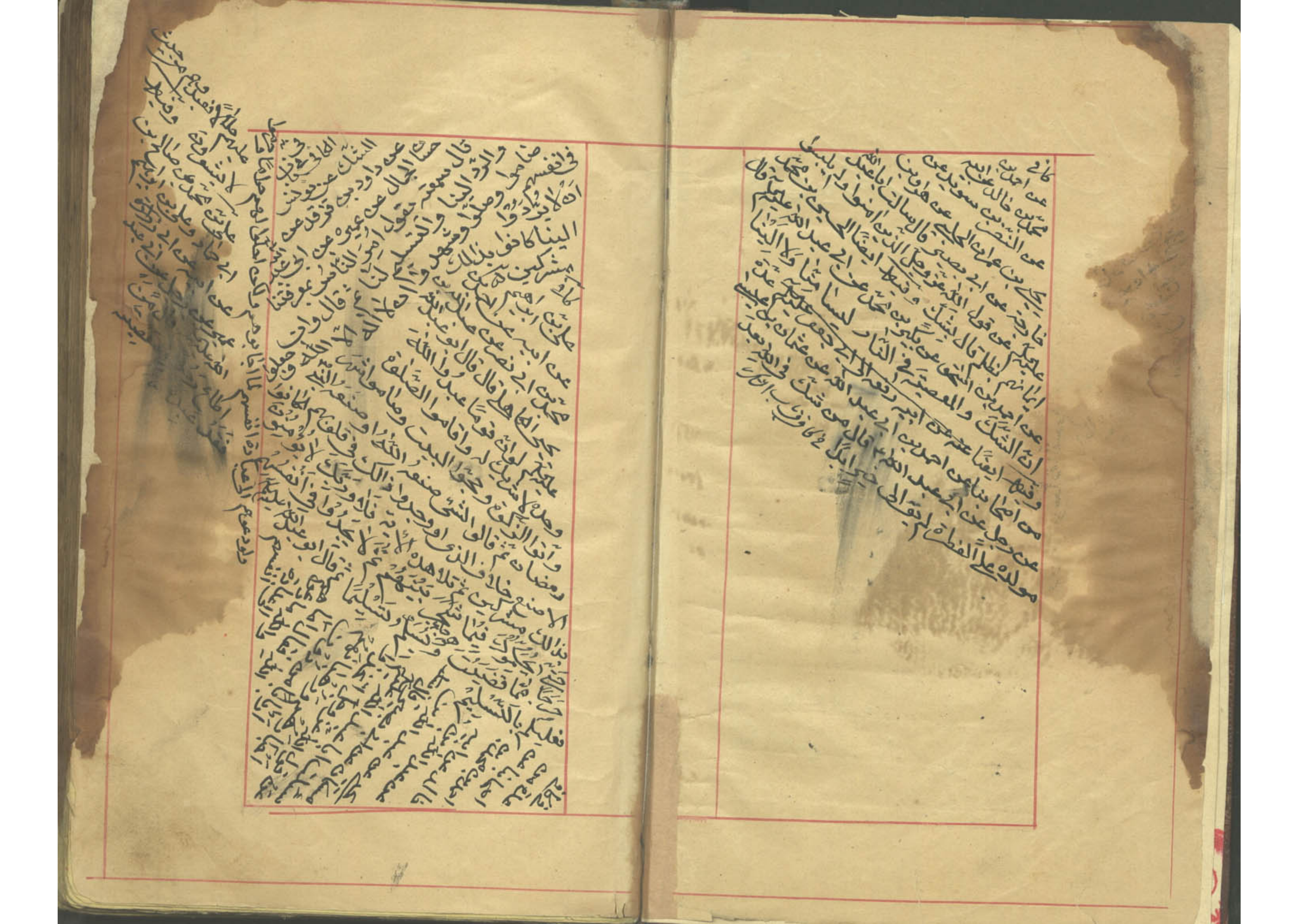


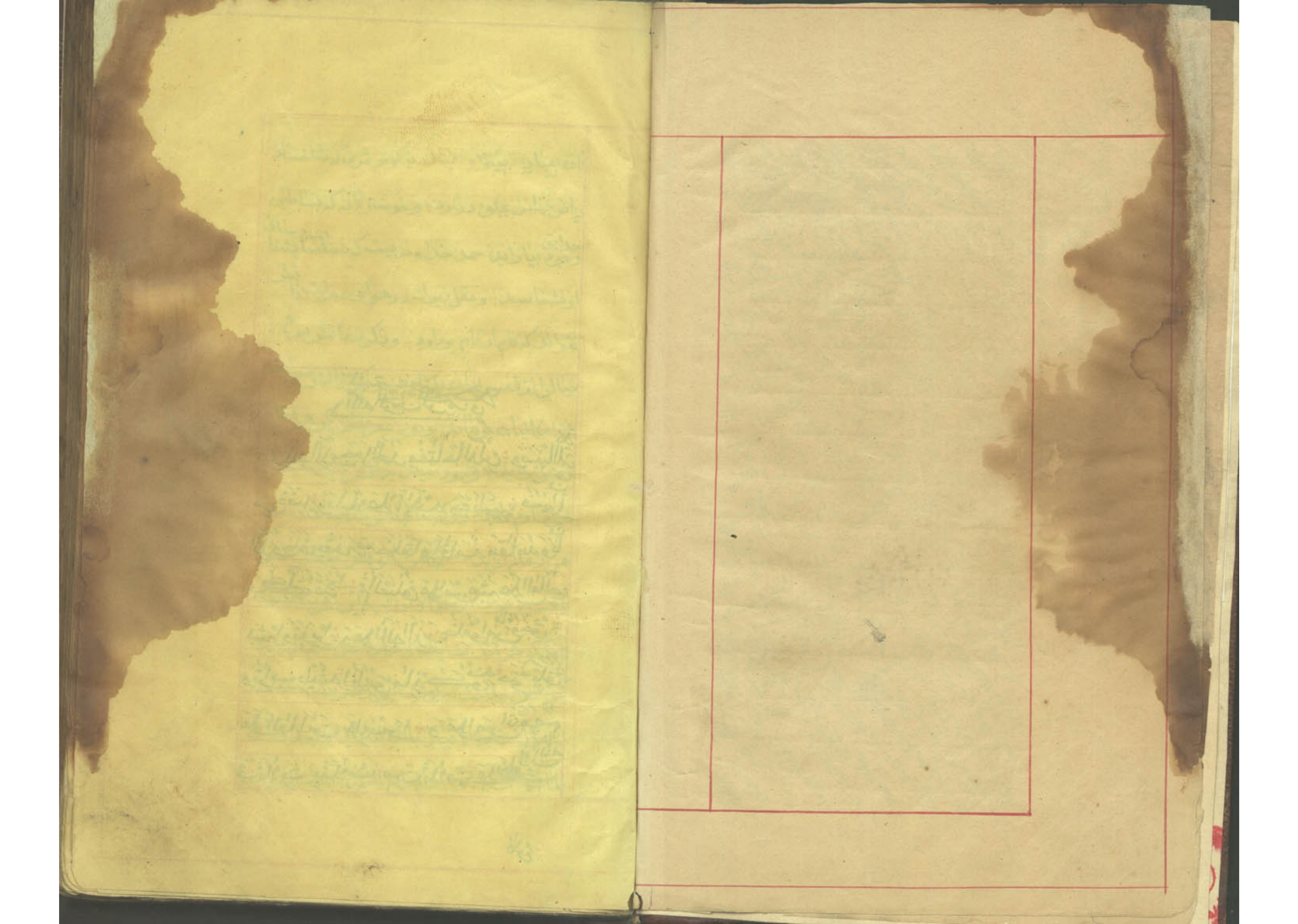


بازدید شد
۱۳۸۴









بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذی جعل الحمد مفتاحا لذکره وسببا للمزید
من فضله ودلیلا علی آلائه وعظمته فسبحان
الذی خلق بقدرته خلقا واقامه مقامه وکان
بکل شیء قدیرا ثم الصلوة علی من بعثه علی العالمین
بشیرا ونذیرا وعلی آله الذین خلقوا من وجوده
وتراب طینته لظهور ما فی کمونه حتی یکونوا
علی العالمین ظهیرا وعلی من اتبعهم
فی ثلاث بثلاث من ثلاث علی ثلاث الا ان الله

کان

کان بعباده بصیرا وبعد نیکوتر ثمری که شاخسار
ریاض جنان بجلوه در آرد وخوشتر لالهٔ که بساتین
حدایق وجوه بیاراید حمد خداوندیست که شناسای بشناسائی
او نشناسد وعقل زیرک در هوای معرفت ذاتش
نتواند که کام از کام بردارد وذکر صفاتش مرغ
خیال را از قفس جان بدر آرد وفکر جلالش صولت
همهٔ امکانیات بوهاند ونور معرفتش گوهر عقل را
ز عقل برباید وخورشید جمالش بیک حسن صد
هزار آدم آراید وکوکب اقبالش دریک ذره صد
هزار عالم آراید سبحان من هو هکذا ولا هکذا غیره
باعث بر تحریر این کلمات وترتیب این حروف ونکات
اینکه گوهر صدف نقابت وعمان شرف نجابت
ثمرهٔ شجرهٔ جلالت وکوکب انوار هدایت شمس
الاحوال وقمر الاقبال بالله المتعال بالمبدأ والمآل
الماشی علی الحقیقة والتابع الشریعة تارک الهوی

تابع الهدی صاحب البصر والبصیرة؛ حافظ الشرع
والشریعة؛ ذو العصمة الجلیلة؛ والرفعة النبیلة؛ الحضرة
العلیة؛ قمر القران بشمس الزمان؛ ادم الاوان؛
حبیب الدوران؛ طبیب الزمان؛ خادم السلطان؛
ولی الارکان؛ المخلص الصفی؛ والمجاهد الوفی؛ تابع
الشرع والسنن؛ الصابر فی الباساء والمحن؛ المؤمن
الممتحن؛ مولینا میرزا محمد حسن؛ الشهیر بمیرزا
آقا بزرگ ادام الله ایام حیوته؛ وجعلها خیر مزرعة
لآخرته؛ فاطمة الدوران؛ خدیجة الزمان؛ شاهزاده
والامقام؛ ملکی جهان خانم ادام الله تعالی اجلاله؛ بنت
المبرور؛ المغفور؛ علینقی میرزا الملقب برکن الدولة؛
تغمده الله بغفرانه؛ واسکنه فی بحبوحة جنانه؛ چون
در مقام مجاهده در دین؛ ودر مسند تحقیق معرفت
اصول وفروع آغاز روی علم ویقین؛ بوامره حقیر
کثیر القصور والتقصیر؛ زین العابدین بن المرحوم ملا احمد؛

الشهیرزادی

الشهیر زادی الشهیر بواعظ؛ دوست داشتم که بنویسم
در اصول دین چیزیکه سبب صفای قلوب مومنان؛
وجلای فؤاد اهل عرفان؛ وایقان؛ باشد؛ خاصه
در ولایت وامامت؛ بطریق حقیقت که او اهم است
در دین؛ واتم است در مقام یقین؛ بشریعت سید
المرسلین؛ زیرا که اوست مراد از معرفة الله الواجبة
علی المکلفین؛ من الجن والانس اجمعین؛ بل وهی
السبب الموجبة علی الخلق والبعث اجمعین؛ بحیث
لو کشف الغطاء لما ازدادت علیه یقین؛ ببراهین
شافیة؛ وحجج قاطعة؛ بعقول صافیة؛ وکتاب هادیة؛
واخبار متواترة؛ واجماع کاشفة؛ بحیث لم یقدر ان
یتکلم احد الا بالمکابرة؛ بطریق الایجاز لا بالکاشفة؛
مع انی فی غایة الملال؛ واغتشاش البال؛ وتبلبل الاحوال؛
وکثرة هیجان الکلال من عروض عوارض المانعة من
استقامة الحال؛ الی الله المشتکی والیه المآل؛ وسمیتها

بسرور العارفين في ولاية امير المؤمنين عليه
سلام الله الملك الامين؛ وهذه المعرفة هي العبودية
واصلها وفروعها وينبوعها التي قال الله تعالى وما
خلقت الجن والانس الا ليعبدون و در جميع معانيها
زيرا كه ايمان است كمال دين و اتمام نعمت رب العالمين
كما قال تعالى اليوم اكملت لكم دينكم؛ واتممت عليكم
نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا؛ اى يوم ظهور امر
الولاية والامامة كملت الدين اكمالا وتمت على الخلق
نعمة الله اتماما يعنى روز ظهور امر ولايت و امامت دين كامل
شد و نعمت خداوند تمام شد و آن روز راضى شد
حضرت رب العزة ببندگان خودش بقبول ايشان
ولايت اوليا را و دين نزد خداوند همان اسلام است
چنانكه فرموده در قرآن مجيد ان الدين عند الله؛
الاسلام والاسلام هي السلامة من صفات اعدائه
يعنى دين همان اسلام است و اسلام برى شدن از صفات

دشمنانست

دشمنان است چنانكه حضرت امير المؤمنين عليه السلام اشاره
فرموده در نهج البلاغة؛ وانما الائمة قوام الله
على خلقه وعرفائه على عباده لا يدخل الجنة الا
من عرفهم وعرفوه ولا يدخل النار الا من انكرهم
وانكروه ان الله تعالى اختصكم بالاسلام واستخلصكم
له وذلك لانه اسم سلامة وجماع كرامة؛ الخ يعنى خدا
تعالى فرموده بدرستيكه اينست وغير اين نيست كه ائمة
برپا دارندگان دين خدايند بر خلق خدا و شناسانندگان
مانند بندگان خدا را بخدا و داخل نميشود در بهشت
مگر كسيكه بشناسد ائمه را بولايت؛ و بشناسند
ائمه او را بخلوص نيت؛ وصفا فطرت؛ و داخل نميشود
در آتش مگر كسيكه منكر باشد ايشان را بولايت؛ و امامت؛
و منكر باشند اهل بيت او را باسلام؛ زيرا كه اسلام
اسم سلامت و مجمع كرامات است در قبول قول رسول
صلى الله عليه و آله از شناسائى توحيد و عدل و صفات نبوتية

ومتبرا دانستن حقوق را از صفات امکانیه و موجب داشتن
حقوق الهیه در ادلاء ظاهره و باطنه و الا تکذیب
است خدا و رسول را و محمد را پس اسلام سلامتی از صفات
اعداست و مجمع کرامت در تولای ایشان و این هر دو
مرکبا حقیقت ایمانست و ایمان را دو مقام است
مقام ظاهر و آن گفتن کلمه طیبه لا اله الا الله است
با محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و اقرار با جا
به النبی ص و مقام حقیقت و آن تولای اهلبیت است
بجمیع مقامات دون رسالت و الوهیت و این
حقیقت ایمان و دین است هر چند در بدو اسلام
حضرت رسول صلی الله علیه و آله اکتفا فرمودند بهمین کلمه
فرمودند قولوا لا اله الا الله تفلحوا و الغها شرایط
توحید نفرمودند چنانکه معلم در بدو تعلیم جز تعلیم
لفظ چیز دیگر منظور ندارد و الا طفل خراب خواهد شد و
رنج عبث و لکن قدریکه ترقی نموده و مقامش در فهم زیاد شد

در آنوقت

در آنوقت تعلیم مینماید معانی کلمات و نکات حروف را :
و هکذا معلم حقیقی آن رسول مرضی صلی الله علیه و آله در ابتدا
تعلیم امت اکتفا نمود بالفاظ و ظواهر و همینکه ترقی نمودند
و مبعوث آمدند امر فرمود بتولی الله و رسوله در تعلیم حقیقت
و باطن و تأویل و باطن تأویل از جزوی و کلی تا درجه تمام
بالحال و اتمام و غیر ناقص وارد شوند بعد بیرون رفت کار خود شاده
خرج ما خرج و دخل من دخل خارج شد از دین آنکه
منافق بود و باقی ماند در دین آنکه صادق و امین بود
اللهم ثبتنا بالقول الثابت بمحمد و آله الطاهرین
و ترتیب داده‌ام این وجیزه را بر یک مقدمه و پنج باب
و یک خاتمه **اما مقدمه** در ثمر علم و تعلیم است چنانکه
در ارشاد دیلمی ره از رسول الله ص مرویست که ما اهدی
المسلم لاخیه هدیة افضل من کلمة حکمة تزیده
هدی او ترده عن ردی یعنی نیست هیچ هدیه بهتر
از علم که بخوهد مسلمان از برای برادر دینی خود هدیه

اما مقدمه

بالاتر از کلمهٔ علم که زیاد کند آن علم از برای او هدایت یعنی بجا

یا آنکه او را باز دارد از خسران و ایضاً فرموده صلی الله علیه و آله

نِعمَ الهدیّةُ الموعِظةُ چه بسیار نیکو هدیه است موعظه

و وحی فرستاد خداوند بسوی موسی تعلّمِ الخیرَ و

علِّمه مَن لا یعلمه فانّی منوّرٌ لمعلّمی الخیر و متعلّمیه

قبورَهم حتّی لا یستوحشوا منّی بمکانهم که تعلیم گیر

خیر را و تعلیم نما زیرا که من نورانی میکنم قبر تعلیم دهند

و تعلیم گیرنده خیر را قبور ایشان را تا آنکه نترسند از من

بمقام عصیان خود شان و همچنین فرموده رسول الله

انّ قلیلَ العملِ مع العلمِ کثیرٌ و کثیرُ العملِ مع الجهلِ قلیلٌ

بدرستیکه کم از عمل با دانشمندی بسیار است و بسیار از عمل

با جهل کم است و همچنین فرموده العلمُ ثمرةُ الایمانِ و سراجُ

الاسلامِ یعنی علم میوه ایمان و روشنائی اسلام است

و ایضاً فرموده خیرُ الدنیا و الآخرةِ مع العلمِ و شرُّ الدنیا

و الآخرةِ مع الجهلِ یعنی نیکی دنیا و آخرت با علم است و ضرر دنیا

و آخرت

و آخرت با نادانیست و قال صلی الله علیه و آله العلمُ

ودیعةُ اللهِ فی الارضِ و العلماءُ امناؤه یعنی فرمود

حضرت که علم امانت خداست در زمین و علما

امین خداوند اند و ایضاً در کتاب تنبیه الغافلین

و سایر کتب معتبره روایت شده که اهل شام با اهل

بصره نزاع نمودند در اینکه آیا علم بهتر است یا مال

اهل شام گفتند که مال بهتر است از علم و اهل بصره

گفتند که علم بهتر است از مال پس هردو طایفه

عرض مطلب نزد حضرت امیر علیه السلام نمودند حضرت

فرمود ای اهل شام بدانید که علم از مال بهتر و بالاتر

است بچندین مقام اوّل آنکه علم میراث انبیاء است

و مال میراث کسری و قیصر و فرعون و شدّاد است

دوم آنکه علم زیاد میشود بدادن و مال کم میشود

بخرج کردن سیم آنکه علم صاحب خود را نگاه دارد

از هر ضرر و خطر و مال صاحب خود را در خطر اندازد

چهارم آنکه چون عالِم بمیرد علم از وی جدا نشود و
در قبر و در عرصات یاری او نماید و مال نزدیک مرگ
از او جدا شود و از وارث شود پنجم آنکه خلق عالم بر چهار
گروه‌اند اول پادشاهان دوم اغنیا سیم علما چهارم
فقراء باشند اما آن سه طایفه که امراء و فقراء و
اغنیا باشند محتاجند بعلما و علما را هیچ احتیاج
نیست با ایشان ششم آنکه خدا تعالی علم را ندهد
مگر بخاصان و برگزیدگان خود و مال را ندهد
مگر بکافران و ظالمان هفتم آنکه علم صاحب خود را
بگذراند از صراط چون برق درخشان و مال صاحب
خود را بدارد در صراط تا خداوند در حق او چه حکم کند
چنانکه فرموده حضرت رسول ص و فی حلالها حساب و فی حرامها
عقاب یعنی اگر مال از ممر حلال باشد در او حساب است
و اگر از حرام یافت شود بسبب حرام عقاب بایست چشید
و طول حساب و عذاب را خدا میداند هشتم آنکه ای

اهل شام

اهل شام هیچکس جمع کردن علم دعوی خدائی نکرد و
فرعون ملعون جمع کردن مال دعوی خدائی کرد

علم مثل جوهر است ای بابصر ∴ بشنو از من گر تو هستی باخبر
هست فاضل تر ز ملک و مال و جاه ∴ علم نزد انبیای باهنر

و ایضا در کتاب مذکور از حضرت رسول ص که سؤال نمود از
جبرئیل ع که کدام جهاد افضل است عرض کرد که آموختن
علم فرمودند دیگر چه عرض کرد پنج وقت نماز فرمودند
پس از آن گفت نظر کردن بروی علما و دانایان
که نشستن یکساعت نزد عالِم بجهت تحصیل علم نیکوتر است
از هزار رکعت نماز بتطوع و از صد هزار تسبیح و
از هزار اسب که برای جهاد با کافران بسته باشند و
یا رسول الله صلی الله علیه و آله سبب سجدهٔ ملائکه آدم را
علم و فهم او بوده و آنکه خداوند این همه مال و سلطنت
بسلیمان داد با و منت ننهاد فرموده هذا عطائنا
او را علم داد بر او منت نهاد فرموده ففهمناها سلیمان

ودیگر اینهم محبت خداوند نسبت بمحمد و آل محمد ص

بجهت علم ایشان است اما باید دانست که این علم

چه علم است چنانکه گویند: علم آنست که ترا ببود بود هی

کو شرک خفی وجلی بود هی: پس معلوم شد که علم افضل است

از هر چیز: و افضل همه علوم نیز علم توحید است و معارف

حقه زیرا که از او ظاهر خواهد شد قدرت کامله ربانی

و فائده خلقت این هستی زیرا که این مصنوعات از صانع

حکیم است و حکیم نمیکند چیزیرا که در او فائده نباشد

پس لابد در فعلش فائده باشد که آن فائده راجع

شود بخلقش نه بخودش زیرا که او غنی مطلق است و غیر

محتاج بجهت آنکه احتیاج صفت حدوث است

و حدوث نقص خداوند قدیم است و او تعالی

کامل است نه ناقص پس معلوم است که فائده خلق

کردن خلق بایست بخود خلق برگردد نه بخالق که خداوند

است و اصل اصیل در خلقت این مخلوقات رسانیدن

بنده کامل است در اعلا درجات سعادات ابدیه و این نیستی ممکن با امتحان و اختیار

زیرا که هرگاه بدهد بکسی بغیر استحقاق چیزیرا عابث خواهد بود

نه حکیم با آنکه خداوند ثابت است که خداوند حکیم است والحکیم

هو الذی یوضع کل شیء فی محله یعنی حکیم آن کسی را میگویند که قرار

دهد هر شیء را در محلش و خلاف محل خلاف حکمت است و خدا

از خلاف حکمت بریست چنانکه فرموده در قرآن مجید افحسبتم

انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان دارید که ما

خلق کردیم شما را عبث و بی فائده و بدرستیکه شما بسوی ما برنمیگردید

الا الی الله تصیر الامور آگاه باشید که بازگشت همه خلق بسوی

خداوند خالق است و چون اراده نمود خلقت را انعام کرد برایشان

یعنی برکافه موجودات از روی کرم و عطا وجود یعنی هستی ایشان را

زیرا که ممکن چیزی نبودند و در مقام بودی آورد ایشان را و این

اعظم نعمای الهیست و شکر این نعمت واجبست بر هر ذی وجودی

زیرا که هر که نعمتش بیشتر شکرش باید بیشتر باشد و شکر نعمت موقوف

است بسه معرفت اول معرفت منعم که شاکراست و رزق

دوم معرفت نعمت که رزق است سیم معرفت ازو که مشکورات

و این معرفت سه گانه موقوف است بر نظر و فکر در آثار صنع خداوند

زیرا که نظر در ذات حق و فکر در او غلط و باطل است بجهت آنکه

خدای تعالی محیط است بهمه ممکنات از عقل و وهم و فکر و خیال که به

وسایر ممکنات از مجردات وماديات وذاتيات وعرضيات

پس هیچ چیز نمیتواند اورا ابداند و نفهمد الا باثار صنع که مخلوق

اویند چنانکه امیر المومنین ع فرموده در نهج البلاغة کلما

میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود

الیکم یعنی هر چیزیکه تمیز بدهید اورا بعقول وخیال او مخلوق

شما است نه خالق ومردود است بسوی شما ونظر وتفکر نیز موقوف

است بسکوت یعنی اعراض نمودن از خلق واطوار ایشان واقبال

بسوی حق واغیار او چنانکه گوید ... چشم سر تا مرترا بینا بود

چشم دل تاریک ناپیدا بود ... عشق حق ورزو رها کن عقل وهوش

در ره حق دیده ظاهر بپوش ... چشم دنیا وی بدنیا مایل است

زین سبب پیوسته اوی کل است ... دیده دل باتو باید در طلب

طالبانرا همیشه یکسان روز وشب ... چشم ظاهر بین ظاهر آشنا است

زین سبب پیوسته در زر و طلا است ... دل ز غیر دوست برکن ای عزیز

جز بسوی دوست کی باشد گریز ... آیه فروا الی الله را بخوان

در پناه حق گریز زان کیراها ... هیچ پروانه با آتش می ستیز

یکدل ویکروجان بجانان میکنیز ... دوستی با غیر حق کی در خور است

کو چه غیر حق ترا چون مادرات ... پس اول از واجبات بر مکلفین

صمت است که اعراض از خلق باشد چنانکه حضرت امیر المومنین ع فرموده

فاذا صمت عن الخلق یمکن من النظر وهو الواجب الاول وبه یمکن

پس هرگاه اعراض نمودی از خلق ممکن است از برای تو تفکر که او واجب

من المعرفة فمن ترك الواجب الاول من المکلفین فقد ترك

دوم است از معرفت پس کسیکه ترك کرد واجب اول را از مکلفین پس ترك

الواجب الثانی ومن ترکه فقد ترك معرفة الله وتوحیده وعدله

کرد واجب ثانی را که تفکر باشد وهرکه ترك کرد واجب دویم را ترك نموده معرفت

ونبوة انبیائه وامامة خلفاء انبیائه علیهم السلام ومعرفة

خدا وتوحید ونبوت انبیا وامامت خلفای انبیا را سلام الله علیهم ومعرفت

المعاد ورجوع الارواح الی الاجساد فمن ترك ذلك علیه

معاد وعود ارواح بسوی اجساد پس کسیکه ترك کرد اینها پس نیست

فلیس بمومن ولا مسلم وکان فی زمرة الکافرین واستحق العذاب

مومن ونیست مسلمان ومیباشد از زمره کفار ومستحق است عذاب

الالیم الدائم المقیم یعنی هرگاه اعراض کردی از خلق ممکن است

دردناك ابدی همیشه از برای تو فکر در آثار خداوندی که او واجب

ثانیست وباین واجب اول که اعراض از خلق باشد امکان دارد

که معرفت حاصل شود پس کسیکه ترك کرد واجب اول را که

اعراض باشد بتحقیق ترك کرده واجب ثانی را که نظر وتفکر

در آثار صنع الهی باشد وکسیکه ترك تفکر نماید بتحقیق ترك

کرده معرفت خداوند و توحید او و عدل او و نبوت انبیا
و امامت خلفاء انبیا را سلام الله علیهم اجمعین و معرفت معاد و بر
و رجوع ارواح باجساد او و کسیکه ترک نماید اینها را نیست مومن
بلکه نیست مسلم و میباشد از جمله کافران و سزاوار است عذاب الیم
را ابد الابدین و مراد که معرفت که باعث علامت اسلام و ایما
نست و ترک او کفر و نفاق است اعتقاد بوجود صانع است که
مصنوع نباشد و الّا لازم است که از برای او صانع دیگر باشد
و معرفت صفات الحسنائی که ثابت مینماید از برای ذات عین ذا
است نه غیر و الّا هر اینه ذات باید متعدد باشد و دلیل
توحید باطل مینماید او را و صفات الحسنائی که از برای ذات
فعلیه که ثابت است از برای افعال او جایز نیست بر ذات او
زیرا که صفات خلقند و صفات الحسنائی که از برای خلقند جایز
نیست بر صفات فعلیه او و معرفت عدل او زیرا که سبحانه تعالی بی نیاز
است از هر چیزی و محتاج نیست به هیچ چیز و دانای مطلق است
یعنی جاهل نیست به هیچ چیز و شناختن پیغمبر ما محمد ص و سایر انبیا
و خلفاء ایشان زیرا که این خلفا حافظ شریعت انبیا اند پس اینها اند
حجت خدا و حجت رسول خدا و معرفت بعث مکلفین و حشر ایشان
نزد پادشاه روز جزا و این نوشتن از وجه که بر این بیان نیست مکو

بتعلیم
ملک منان بر زبانهای صداقت ترجمان انبیای کرام سلام الله علیهم
الملک المنان و جمیع این مراتب بیان خواهد شد بدلیل واضح و برهان
قاطع هر چند از روی اختصار باشد انشاء الله الرحمن

باب اول

واجب است اعتقاد بر اینکه خدا هست بدلیل اینکه ایجاد عالم را
نمود و اگر نمیشد چگونه عالم ایجاد میتوانست نمود چنانکه گوید
ذات نایافته از هستی بخش ❊ کی تواند که شود هستی بخش
و باقیست زیرا که می بینیم همیشه خلق در تجدداند و آثار در آثار
محتاج است بموثری که احداث نماید او را فان الاثر یدل علی المؤثر یعنی
اثر دال است بر مؤثرش و آن مؤثر باری تعالی است و صحیح نیست تغییر
در ذات باری تعالی زیرا که تغییر علامت زوال است و او بری از زوال
و واجب است اعتقاد بر قدم او یعنی انه تعالی قدیم بذاته و لم یجر علیه
العدم یعنی همیشه هست و بود و خواهد بود و برای او ابتدا و انتهایی
نیست در هیچ حال و پیشی نگرفته او را نیستی زیرا که اگر پیشی سابق
میشد او را او قدیم نبود بلکه حادث میبود زیرا که واسطه میان
قدیم و حادث نیست و هرگاه قدیم نباشد هر اینه لازم دارد که
کسی او را احداث نموده باشد نعوذ بالله من هذا یعنی پناه میبرم بخدا
از چنین اعتقاد که خدا را حادث بدانند و محتاج زیرا که محتاج نیست
لازم دارد و واجب است اعتقاد بر اینکه باری تعالی ابدیست یعنی دائم

ازلی

حی

عالم

است و بی منتها و ازلیست یعنی همیشه بود بی ابتدا زیرا که او واجب
الوجود است لذاته یعنی بخودی خود و وجود یعنی هستی او عین
ذات اوست بلا مغایرة و واجبست اعتقاد بر اینکه او حی است یعنی
زنده است زیرا که احدالشیوه بود و عالم است زیرا که اصل
علم بود و علم باری تعالی بر دو قسم است علم ذاتی او که عین ذات او
است بلا مغایرة و واجب است و هر چند باعتبار باشد زیرا که
اعتبار در ذات غلط است و علم حادث و او الواح مخلوقات است کا
القلم واللوح والنفس الخلائق و هرگاه کسی بگوید اسمها نیز ذاتند
لازم میاید ذات حادث باشد نعوذ بالله زیرا که اسمها مخلوق شوند
و حادث چنانکه قرآن ناطق است بر او میفرماید علمها عند ربی
فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی یعنی علم روز قیامت نزد پروردگار من است
و پروردگار من جاهل و فراموش کار نیست و ایضا فرموده قد
علمنا ما تنقص الارض وعندنا کتاب حفیظ یعنی بتحقیق میدانیم آنچه را
که کم مینماید زمین از ایشان و نزد ما کتابیست حفظ شده و حال معلوم
است که ذات باری تعالی ضبط نخواهد شد و این علم نعلی فعل اوست و خلق
او نه ذات او و اسم او را علم گفتن بجهت اینکه اثر او اینها اسمش را
علم گذاشتن و لهذا بجهت مناسبت بر باب کمال او را علم گفتیم و واجب است
اعتقاد بر اینکه او قادر است و الا لازم آید عجز و عجز بر او روا نیست

قادر

باب اول

سمیع

بصیر واحد

یعنی واجبست اعتقاد باینکه باری تعالی شنوا و بیناست بی گوش و چشم و بیچاره زیرا که اینها همه دلیلند بر حدوث و عجز و او تعالی قدیم و قدیر صح

و یجب ان یعتقد انه تعالی سمیع بغیر آلة و بصیر بلا جارحة و واجب است
اعتقاد نماید که باری تعالی واحد است یعنی یگانه است و از برای او
شریک نیست زیرا که او کامل مطلق است و غنی مطلق و آنچه غیر
اوست محتاج باوست و میباشد یگانه در خدائی خود و اگر فرض
شود که با او خدای دیگر باشد واجب میشود که او نیز غنی و بی
و بی نیاز باشد از او تعالی و الا محتاج است و خدا نخواهد بود
و اگر بی نیاز باشد بحیثیتیکه بهیچ احتیاج نداشته باشد باو تعالی
در این وقت نقص است از برای او زیرا که بعد گفتیم او کامل
مطلق است و کمال مطلق در وحدت است نه کثرت و تعدد زیرا
که تعدد علامت حدوث است و ایضا هرگاه از برای او تعالی
شریکی باشد در ازلیه هر آینه واجب است که در میان ایشان فرق
قدیم وجود نیز زیرا که دوئیت ثابت نیست مگر بامتیاز و آنچه سبب
امتیاز ایشان است غیر ایشان است و ثابت میشود سه چیز و همچنین
سه حاصل شد باز در میان هر یک با دیگری فرق جدا است و لازم
میاید که پنج چیز قدیم و هکذا بلا نهایت و این بدیهی البطلان
است و همچنین اگر از برای او تعالی شریکی باشد در ازلیت بایست
هر یک از ایشان را باشد چیزی که مختص باو باشد دون دیگری که او را
ما به الاختصاص گویند و باشد از ذاتی که مشترک باشند در آن

از لیتر پس هر یك از ایشان مرکب باشند بر ما به الاختصاص و
ما به الامتیاز و کل مرکب حادث و هر صاحب ترکیب حادث است
و حادث غیر قدیم و ما گفتیم که باری تعالی قدیم است نه حادث و
هر گاه گفته شود که ممتاز نیست شد از همدیگر در صفتشان و ذات
خودشان در این وقت دوئیت و شرکت نیست زیرا که در دوئیت
لازم دارد علو هر یك را بر دیگری و الا خدا نخواهد بود و همچنانکه
خداوند فرموده اذاً لذهب کل اله بما خلق ولعلی بعضهم علی بعض
یعنی در این وقت میبرند هر یك از خداها با چیزی که خلق کرده
اند و هر یك ایشان طلب میکنند بالائی را بر دیگری و بدا
بدرستیکه خدا تعالی یکانه است در چهار مقام اول در ذات
لا شریك له فیها یعنی نیست شریك از برای او در ذاتش قال
الله تعالی لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد یعنی فرموده خدا
تعالی که قرار ندهید خدای دوگانه زیرا که نیست خدا مگر خدای یگانه
و دوم لا شریك له فی صفاته یعنی نیست شریکی در صفات او نعم
لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم البصیر یعنی نیست از برای او مثل
و مانندی در هیچ چیز و او است شنوا و بینا سیم لا شریك له فی
صنعه چنانکه فرموده هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذین
من دونه و چهارم لا شریك له فی عباته یعنی شریکی نیست از برای

توحید یگانگانه
توحید ذات
توحید صفات
توحید افعال
توحید عبادت

او در بندگی او فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا
پس کسیکه بوده امیدوار ملاقات پروردگار خود عمل
یشرك بعبادة ربه احدا یعنی پس کسیکه بوده باشد امیدوار
نماید عمل صالح و شریك نکرداند ملاقات پروردگار خود را بایست عمل
خالص و نیکو و شریك نکرداند خدا را در بندگی خود هیچ کس را
یعنی بندگی محض از برای او باشد و واجب است اعتقاد بر اینکه
خدا تعالی مدرك است یعنی او محیط است بهر چیز و مسلط است بهر
چیز و این همان معنی علم و قدرت است چنانکه خودش توصیف
کرده خود را فرموده و هو یدرك الابصار و هو اللطیف الخبیر یعنی
او دانا و بیننده است و او لطیف است یعنی بر هر چیز توانا است که
اشاره بمقام قدرت است و خبیر است یعنی دانا است و این اشاره
است بعلم و ادراك قدیم همان ذات بحت است چنانکه در علم و
قدرت معلوم شده و واجب است اعتقاد بر آنکه باری تعالی مرید
است زیرا که او تعالی وصف کرده خود را با و پس چگونه چونکه یافتیم
که اراده نمیشود مگر آنکه اراده کننده با بیست با او باشد زیرا که هر
که منفك نمیشود اراده از اراده کننده دانستیم از این جهت
که اراده را وصف خود قرار داده است و فرموده که یرید الله یعنی
خدا اراده کرده است بواسطه آنکه فعل خودش بود نسبت بخود

مدرك
خبیر
لطیف
قدیر
مرید

داده و همین دلالت میکند که اراده از صفات فعل است نه ذات زیرا
که اگر صفات ذات میشد بایست خود ذات باشد بلا مغایرة زیرا که
جایز نیست تعدد در ذات و هرگاه خود ذات باید شد نبایست
جایز باشد سلبش از ذات با آنکه سلبش جایز است چنانکه خداوند
وصف کرده خود را بسلبش و فرموده اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر
قلوبهم یعنی آن گروه آنچنانی اند که اراده نکرده خدا اینکه پاک گرداند
دلهای ایشانرا یعنی منافقین و کفار بسبب نفاق و کفر ایشان پس اگر
اراده عین ذات میبود نفیش از ذات محال بود و معلوم باشد این
قاعده کلیه در مطلق صفات نگاه باید نمود که اگر ذات اقدس متصف
میشود بان و بضد او نیز آن صفت فعل است نه ذات زیرا که افعال
از برای او ضد است و صفات فعل نیز از برای او ضد است و هرگاه
ذات اقدس متصف نشود بضد آن صفت بدانکه آن صفت ذات
است بلا مغایرة زیرا که ذات اقدس را ضد نیست و در اول که
صفت فعل باشد مثل اراده و کراهت که میرید و کاره باشد که گاه
میگوئی اراده کرد مثل اینکه فرمود در حق اهل بیت یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نمود خداوند که دور
سازد از شما اهل بیت رجس یعنی ناپاکی را بجمیع معانی و پاک گرداند
شما را پاک کردنی و در حق دشمنان ایشان فرموده و لم یرد الله
ان یطهر قلوبهم پس از این مقام معلوم شد که اراده هم بایجاب و سلب
بباری تعالی منسوب است و همچنین کاره پس مدیا شد این دو صفت
که اراده و کاره باشد از صفات افعال نه صفت ذات اما بخلاف علم و
قدرت که ایشان متصف بصفت ضد نخواهند شد و نمیتوانی گفت
لا یعلم که خدا دانا نیست و نمیتوانی گفت که لا یقدر یعنی توانا نیست زیرا
که عدم علم جهل است و عدم قدرت عجز و هر دو نقص اوست و هر چند
در اراده حرفها گفته اند لکن طریقه اهلبیت عصمت تجدد اراده
است و بر این حدوث اراده اجماع نموده اند ائمه و ایشان معصوم اند
از خطا و لغزش پس اراده فعل باریست نه ذات او و همچنین کراهت که او
صفت فعل است قوله تع و لکن کره الله انبعاثهم و واجب است اعتقاد
باینکه باریتعالی متکلم است زیرا که او خود را وصف نموده و فرموده
و کلم الله موسی تکلیما یعنی سخن گفت خداوند بموسی سخن گفتنی پس چون
یافتیم اینکه حکیم را تخاطب نمیکند مگر بچیزیکه در مقام فهم مخاطب
باشد و ما نمیفهمیم از کلام الا آنکه حروف و صدا که شنیده
میشود و منظوم است و مرکب و تحقیق اهل لغت جمیعا بر اینند
که آنچه از این ترکیب که مفهوم میشود معنی کلام است که ترکیب شده
از صوت و حروف مرکبه متجدده منصرم و حال آنکه خداوند او را
وصف خود خوانده و فرموده و کلم الله موسی تکلیما و بالبدیهیه

معلوم است که خدا نه معنی است و نه لفظ و نه صوت و نه حروف
پس نسبت دادن فعل خود را بخود به هر نحو که بخواهد صحیح و بی عیب
است در هر جا که باشد از حلول در حیوان انسان یا نبات یا جماد با آنکه
همه اینها حادث‌اند زیرا که مرکب‌اند و هر مرکبی حادث است چنانکه خود
فرموده ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث یعنی آنچه آید ایشان را از
ذکر از جانب پروردگار محدث است و واجب است ایضاً بر مکلف اعتقاد
کند بر اینکه باری تعالی لیس کمثله شیء یعنی که باری تعالی مثل و مانند
ندارد زیرا که وجود مشابه لازم دارد شریک را در صفات ذاتیه و این
نقص است ذات اقدس را زیرا که عدم نظیر اکمل است و وجود شبیه
نقص اوست و همچنین واجب است اعتقاد بر اینکه باری تعالی جسم نیست
و عرض و جوهر و مرکب و مختلف نیست و در حیز و در جهت نیز
نیست زیرا که کل اینها صفت خلق‌اند و حادث و خدا از حد و شبه بری است
و ایضاً واجب است اعتقاد بر اینکه باری تعالی لا فی شیء و لا من شیء و لا منه
شیء و لا علی شیء و لا عکسه و لا فوق شیء و لا تحت شیء و لا ینسب الی شیء و
لا ینسب الیه شیء یعنی خدا در شیء نیست که مخالط باشد و محتاج باشد بمحل
و نه از شیء است که ماده از غیر داشته باشد و نه از او جدا میشود
شیء و نه در بالای شیء است که بحد و جهت در آید و لا عکسه یعنی و نه
بر شیء است که شیء ضد او باشد و نه در بالای شیء است که از تحت خالی

باشد

باشد و نه در تحت است که از فوق خالی باشد و نه منسوب بشیء و نه
باو نسبت دارد شیء الا آنکه او خالق است و اشیاء همه مخلوق و او
قادر است و اشیا همه عاجز زیرا که این مذکورات کل صفات
خلق و حوادث‌اند تعالی عن ذلک علواً کبیراً و ایضاً واجب است اعتقاد
بر اینکه باری تعالی حلول نمیکند در هیچ چیز و متحد نیست بغیر خودش
زیرا که حلول عبارت است از قیام شیء بشیء دیگر بر سبیل تبعیت تا
مثل قیام عرض بجسم یا مثل قیام ظهور بمحل مثل قیام روح بجسم
پس اگر فرض شود که باری تعالی حلول نمود بشیء بایستی محتاج بالنسبه شد بمحل
و متقوم باشد باو پس بایست نعوذ بالله حادث باشد و محتاج و این
نقص باری است و نقص را باو روا نیست و ایضاً واجب است اعتقاد بر
اینکه باری تعالی دیده نمیشود چه در دنیا و چه در عقبی زیرا که رؤیت
با بصر است و آن دیده شده ذات حق باشد این غلط است زیرا که
دیدن لازم دارد فهمیدن را و فهم لازم دارد احاطه را و این
محال است که محیط مخاط باشد و دیگر چگونه قلب با این قصور تواند
یابد جلال عظمت را تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً پس درک نمیکند ذات اقدس

اورا هیچ چیز جز او نبیند و مراد از دیدن که در اخبار اهل بیت سلام الله علیهم ا
وارد است مراد آثار و افعال اوست زیرا که باری تعالی تجلی نمود
در دل بعظمت خود تا بشناسد او را بدلیل او و همچنین بچشم ظاهر بطریق
اولی زیرا که چشم دل با آن توانائی و سعت عالم خود از دیدن عاجز
باشد چشم ظاهر بطریق اولی چنانکه فرموده فلا تدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر یعنی ادراک نمیکنند او را
چشمها و او ادراک مینماید چشمها را و اوست توانا و دانا زیرا که
شرط ادراک بصر اشیا را آنست که دیده شود یا در مقابل یا در حکم
مقابل باشد مثل دیدن در آینه و دیگر آنکه دور نباشد دوری
مفرط و نزدیک نباشد نزدیکی زیاد و دیگر آنکه نباشد طالب نور
و کسب نور نماید و دیگر نباشد در جهت باشد و با آنکه باری تعالی
معروف نیست و مقابل هیچ چیز نیست و در حکم مقابل هم نیست
ولیس قریب قربه جهته ولیس بعید بعده فی مسافة یعنی نزدیک نیست
مثل نزدیکی صاحب جهت و دور نیست مثل دوری صاحب ابتها او نزدیکی
او عین دوری و دوری او عین نزدیکی است و هیچ دوری نیست مگر آنکه

با او ابعد است از هر شی و نیست نزدیکی مگر آنکه او اقرب است
از هر شی و دوری و نزدیکی غیر متناهی اند و این دوری و نزدیکی
فوق افراط است و متغیر نیست که طلب نور از غیر خود کند و در غیر
خود نیست تا آنکه در محل و مدرک باشد بلکه از ظهور محوی
نماید سوای خود را اگر تجلی نماید و با آنکه تجلی آنکه داخل قدرت
ندارد بر دیدن او و در جهتی نیست تا آنکه محصور باشد در آن جهت
پس ممکن نیست دیدن او زیرا که شرط دیده شدن موجود نیست
در او و علاوه ما سوای او در عالم امکانند چه اهل دنیا و چه
اهل آخرت چه اهل زمین و چه اهل آسمان و چه اهل کرسی و چه اهل
عرش چه اهل ظاهر و چه اهل باطن چه اهل جوهر و چه اهل عرض
چه عالم صفات و چه عالم ذات چه عالم نفوس و چه عالم عقول چه اهل
ذوق و چه اهل خیال و چه اهل حواس باطنه و چه اهل حواس ظاهره
و چه حس مشترک و چه متصرفه و چه واهمه و چه اهل حفظ کلا
اهل امکانند و ممکن و اوست ازل و ممکن کی تواند درک نماید
ازل را تعالی الله عما یقول المشبهون علوا کبیرا و اینکه این حواس ظاهره

و باطن ادراک میتوانید نمود و مکیف او مصور و ممیز او هو عز و جل
لا حد له و لا کیف له یعنی نیست از برای او هیچ حد و نه کیفیت و نه صورتی
و نه ممیزی از برای او تعالی الله عن صفات المخلوق علوا کبیرا و ایضا واجب
است اعتقاد بر آنکه خدای تعالی عادل است و عدل اسم اوست و عدل
عبارت است از افعال باری هم انفعلها عام که موقوف است بر مکلفین
در دار تکلیف از اوامر و نواهی در دار جزا از ثواب و عقاب و عدل
در لغت عرب خلاف جور را میگویند و عدل عبارت است از تساوی
یعنی هیچ چیز هیچ ترجیح ندارد نزد او سوای فعل عبد که باعث ترجیح
میشود نزد او هم پس افعال او هم متعلق است به مکلفین در دنیا
می رسد به عدل یعنی اینکه باری تعالی تکلیف نمیکند خلق را با چیز
زیاده از قوه او باشد و آن چیزیکه صلاح بنده در او نباشد پس
تکلیف خود بعبید بقدر وسع و طاقت و مصلحت عبد است و جزا نیز
بقدر تکلیف است نه زیاده و نه نقصیر بجهت تحصیل فائده که
در تکلیف خلق است و خلقت او بجهت نفع خلق است زیرا که باری تعالی
بی نیاز است از غیر خود و نیست مگر اینکه فائده تکلیف راجع بسوی

عادل

باب دوئیم در نبوت

فاضل

پس فائده تکلیف خلق راجع است ص۳

بسوی خود خلق است و چونکه حضرت باری منزه است از احوال
خلق و نیست در او احوال خلق بخود خلق پس رضای او عبارت است از
فضل او و غضب او عبارت است از عدل او و هر یک اگر او هم هرگز
غضب نمیکند بر کسیکه معصیت او را کرده است اینکه آن بنده
گناه او نموده و او هم نخواهد طلب شفاعت از عقوبت او نماید نعوذ
بالله بلکه غضب در حقیقت عبارت است از آوردن مسببات باسباب
پس معصیت سبب تام است از جهت ایجاد عقوبت مگر آنکه عفو کند هر که را
که خواهد از این مقتضی و اگر یافت شد چیز دیگر سبب عفو باشد
تمام میشود سببیت معصیت پس در آن وقت خلق میتوانید بایان معصیت
این عقوبت را که حقیقت غضب است و نیست غضب او مثل غضب
سایر خلق خود که از هیجان خون دل که باعث شود بالله واقع
منزه است از صفات مخلوقات **باب دوئیم در نبوت است** فی النبوة و واجب
است بر مکلف اعتقاد نماید بانبیاء زیرا که خدای تعالی را دانسته
که غنی مطلق است از هر چیز و احتیاج ندارد به هیچکس هیچ نحو پیش خلق
کرد ممکنات را بمقتضای کرم و فضل خود و برگزید انسان را و دوست

وصورتی داشت که برساند بایشان آنچه را لاکن که خویش
خواستر بودان برای ایشان از فضل و کرم وچونکه حکیم است و دانا
نمود خلق را بآنچیزیکه بواسطه او مستحق شوند باین فواضل وکرم
بر وجهی که بنا شد تفضل او عبث وچونکه سایر خلق نمیدانند
آنچیزرا که صلاح ایشان در اوست زیرا که این علم را نمیداند احدی
مگر خدا تعالی واو نیز هم لا تدرکه الابصار واو را بچشم نمی بینند و خلق
نیز قدرت ندارند بر اخذ فیض از او کرم واصل اصیل در ایجاد
دانستی که کرم وفیض بود پس لازم افتاد در حکمت اینکه برگزیند
از مخلوق کسیرا که توانا باشد باعانت باری در اخذ فیض از او بعد
تا برساند بمخلوقات آنچیزرا که خداوندش از او خواسته از آنچیزیکه
صلاح عبد در او بوده از دنیاوی واخروی زیرا که این لطف
است بکافه مخلوق وموقوف است این لطف بر سببی که آن سبب
اراده خدا تعالی باشد در اصلاح امور این خلق در نشئتین
پس این لطف واجب خواهد بود در حکمت الٰهیه واین قوی
قادر بر تکلیف والقا اسمش نبوت است و ایضاً چونکه اقتضا نمود

حکمت

حکمت الٰهی ایجاد خلق در اوقات متعدده متعاقبه و با آنکه بودند
شریک در آنچیزیکه خلق شده بودند از جهت آن ودر چیزیکه
اراده نموده بود از ایشان واجب نمود از روی لطف و حکمت
اینکه مبعوث گرداند در هر امتی رسولی از خودشان تا آنکه
بتواند که برساند بایشان آنچیزرا که خدا از ایشان اراده نموده
زیرا که ایشان نادانند مگر آنچیزرا که بایشان تعلیم نمایند
تا اینکه منتهی شد سلسله نبوت بسوی نبی ما که محمد بن عبد الله
صلی الله علیه وآله باشد و ایضاً باید دانست که نبوتیکه از مقتضیات
عدل اوست واجب است که بوده باشد بکاملترین وجه
تا آنکه عبث نشود فائده بعثت وان نبی لا بد است اینکه از همه
باشد بکاملترین وجه تا آنکه عبث نشود فائده بعثت و آن
نبی لا بد است اینکه ظاهر باشد نماید خدا تعالی او را در صحیح
ترین نسب و پاک ترین مولود و مستقیم الخلقه مطهر از جمیع
الاحوال التی تنفر منها القلوب نه بلند بلند ونه کوتاه کوتاه کذا
اعتدال بکند و پاک باشد از حالات رذیله که نفرت خلق دار و

در او باشد در خلقتش و طبیعتش بحیثیکه احدی نتواند که طعن
زند براو بهیچ جهه و ایضا واجب است اینکه بایست صادق باشد
در وعده خود و قول خود و ظاهر نشود از او دروغ و خیانت
و طامع نباشد در زخارف دنیا و آن یکون اعلم اهل زمانه
یعنی واجب است که داناترین اهل زمان خود باشد و اتقی
و ازهد و اعلمهم بما یأمر و ینهاهم و عمل کننده تر باشد در عمل
کردن بها و خود نکند انچه را که خود نهی میکند و بجا آورد جمیع
نیکوها و ترک کند جمیع بدیها را پاک باشد از پستی و دزدی و از هر
نقص چه ظاهری و چه باطنی بحیثیکه بشناسند جمیع اهل زمان
او که او رسول است بر ایشان که او در میان ایشان بی نظیر است
از راستی و درستی در جمیع صفات کمالیه و واجب است که
او معصوم باشد از جمیع گناه کبیره و صغیره چه قبل از
بعثت و چه بعد از بعثت از اول عمر تا آخر عمر و مبرا باشد از
سهو و نسیان و از هر چیزیکه معوق بماند باو امر تبلیغ
از قبول امر و نهیش یا انکه حاصل شود از آنش شکی در او

عصمت

در او یا انکه توقف در نبوتش زیرا که حجت خدا بالغ است و
حجت خداست بر جمیع بندگانش و هرگاه جایز باشد که احدی
از مکلفین اینکه نتواند بیابد در او خدشه در نبوتش هر آینه
نخواهد بود او حجت خدا بر او و واجب است که مسدد باشد یعنی
مؤید باشد من عند الله و موفق باشد بر خیر در اعتقاد
و علم و عمل و قول زیرا که خدا تعالی او را ولی خود گردانیده که مکلفین
و بالتمامش از روی حقیقت و درستی و وصیت نمود باو تعلیم
این مقامات بحسب مقامیکه او راست نزد خدا و مقرر گردانید
از برای او ملکی را که تسدید کند او را و همراه باشد از آن روزی که
خداوند است تا آنکه نباشد از برای خلق بر خدا حجتی بعد از فرستادن
پیغمبر زیرا که نبی آن انسان کامل است که خبر دهنده است از جانب
خداست بغیر واسطه از بشر و نیست حجت خدا مگر انکه ثابت شود
نزد مکلف اینکه قولش قول خداست و امرش امر خدا و نهیش
نهی خداست و قادر است بر اینکه نگاه بدارد حجت خود را از خطاء
و لغزش و برپا دارد او را بانچه قوام اوست در حجیت بر خلق خدا

و باین نگاه داشتن ثابت میشود لطف خداوندی که موقوف
است صلاح خلق برآنها در دنیا و اخرت پس واجب است بر با
ری تعالی که فعل او مقتضای حکمت باشد و او تعالی البته ترک آن واجب
نخواهد نمود زیرا که ترک حکمت قبیح است و خدای تعالی هرگز قبیح
نخواهد نمود زیرا که غنی مطلق است و احتیاج بهیچ نحو ندارد
بهیچ شیئی بعد از انکه معلوم شد صفت نبوت بدانکه پیغمبر
این امت محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم بن عبد
مناف بن قصی ابن کلاب ابن مرة بن کعب بن لوی ابن غالب بن
فهر ابن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة ابن الیاس
ابن نزار بن معد بن عدنان صلی الله علیه و آله الطاهرین زیرا
که او ادعا نموده نبوت را و بر طبق ادعای خود ظاهر کردانید
ادله و براهین چندی که هر یک تنها دال است بر نبوتش
و ظاهر شد از او معجزه چندی که دلالت دارد بر نبوت و هر که
ادعای نبوت کند و بر طبق ادعای خود معجزه آورد که خلق
را عاجز نماید البته او پیغمبر است و تحقیق از تواتر این امت
سایر از ملل معلوم شده نزد جمیع اهل دنیا که ظاهر شد مردی
در مکه مشرفه و اسم او محمد بن عبد الله است صلی الله علیه و آله

نمود نبوت را و اظهار کرد معجزهای چندی را که مطابق مر ادعایش بود
و نزدیک بود بهمان مقام بدون طفرة و تزلزل و بی سستی و سر
کردانی هر که هر چه خواست از براهین شافیه بر خواهش ایشان
آورد هنگامیکه طمع نکرد بحطام دنیا و زر حمیا پس چنین کسی
پیغمبر است از جانب پروردگار عالم و این تواتر موجب قطع
است الا کسی را که سبقت کرفته باشد او را شبهه و آن شبهه نیز
دفع شده بمعجزه و این امر متواتر و شایع است نزد جمیع اهل
زمین زیرا که او خاتم النبیین است و نیست بعد از او پیغمبری
و چنانکه نبود در زمان او کسیکه ادعا نماید پیغمبری را نیز واجب
است انکه بوده باشد پیغمبر رسول بسوی جمیع خلق کافة زیرا
که همه خلق مکلفند و صحیح نیست تکلیف ایشان بغیر حجت و حال
انکه ثابت نخواهد شد از برای خداوند حجتی بر خلقش مگر بنحو
مذکور پس ثابت شد نبوت آن بزرگوار بتواتر نزد جمیع مسلمین
و مکلفین و اما کسیکه مسبوق باشد بشبهه و همچنین کسیکه
خود را وادارد بر انکار چنانکه خداوند میفرماید و ما کان الله

لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی یتبین لهم ما یتقون یعنی نیست
خداوند گمراه کننده قومی بعد از اینکه هدایت کرد ایشان را تا
ظاهر شود از برای ایشان چیزیکه سبب تقوای ایشان باشد و اما
معجزه آن بزرگوار از حد حصر بیرون است که مطابق ادعای
ایشان بوده باشد و لکن بعضی علمای امت ضبط نموده اند هزار
معجزه است از قبیل شق القمر و جاری نمودن آب از میان انگشت
مبارک و سیر نمودن جمع کثیر را از طعام اندک و شکایت نمودن
شتر نزد آن بزرگوار و حرف گفتن سایر جمادات و فریاد و
جزع نمودن شاخ خشک خرما از مفارقت آن بزرگوار و
تسبیح سنگ ریزه در کف او و مهر نمودن سنگ بمهر مبارک
و نقش بستن در او و غیر از اینها از سایر معجزات از قبیل قرآن عزیز
انچنان کلامیکه راه ندارد بطلان و لغزش در او و از جانب
پروردگار لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من
حکیم حمید و بتحقیق تحدی نمود او عرب را تا حتی انکه نتوا بیشند
باوردن یک آیه مثل آن پس عاجز گردید از این قران جمیع جن و انس را
و چونکه قبول نکردند بعضی از حسد بندگان بحجت حمیت

جاهلیت

جاهلیت و محبت ابلیس با شقاوت و محبت دنیای با محنت و سوی
بر لات و عزی که لا یضر و لا ینفع بود و صبر کردند در بلیه
دنیا و عذاب آخرت و گفتند انا وجدنا اباءنا علی امة و انا علی
آثارهم مقتدون یعنی یافتیم پدران خود را براهی و ما بر
آن راه رونده گانیم او لو کان اباؤهم لا یعقلون شیئا و
لا یهتدون آیا نیست شد پدران ایشان که ایشان ندانستند هیچ
چیز را و براه هدایت نرفتند حتی انکه از راه جهل و نادانی
و غیظ و حسد خواستند بحیله و مکر آن حجت خدا را از پا
در آرند شمشیرها کشیدند و تیرها را آراسته نمودند هر قدر
که مکر نمودند آن بزرگوار بصبر و تحمل و جهاد و اطمینان کرامات
و خارق عادات اظهار حقیقت خود نمود و بر سر کفر و نفاق
ازهاد را آورد تا انکه فوز رسید اذا جاء نصر الله و الفتح و رایت
الناس یدخلون فی دین الله افواجا فسبح بحمد ربک و استغفره
انه کان توابا در وقتیکه جاء نصر الله امید نصرت خدا بر تو باد و برسد
فتح مکه و دیگر مردم را که داخل میشوند در دین خدا گروه

گروه

گروه گروه پس تسبیح کن بحمد خدا و بازگشت نما و استغفار نما
او را بدرستیکه او قبول کننده است بازگشت کننده
کانرا از ابن عباس روایتست بعد از انکه این سوره
خوانده مبارک رسید حضرت را ابن عباس خواند ابن
عباس در ساعت گریست گریستن شدید فرمود حضرت
یا ابن عباس سبب گریه تو چیست عرض کرد یا رسول الله
از این ایات معلوم میشود که رحلت شما نزدیک است حضرت
نیز بگریه در آمد و فرمود بلی چنین است یا ابن عباس بانکه
شریعت او عالمگیر شده و اهل کفر مایوس از اطفاء آن
شده و این قران و شریعت باقی است الی یوم القیام و تاب
نیاورده اند احدی از خلق خدا در معارضه ان بزرگوار و نبود
از برای احدی از انبیاء الله سلام الله علیهم اجمعین معجزه که باقی
باشد بعد از ایشان مگر انکه اندک زمانی تمام شده الا
معجزه پیغمبر ما که باقی باشد که این باقی است تا روز قیامت
و مدار تکلیف است زیرا که نبوت این بزرگوار باقی است و معجزه
اش نیز باقی است بایست باشد تا انکه معجزه قاطع باشد جمیع

جمیع حجت و شبهه خصم را هر گاه معارضه نمایند معاندین
و دلیل باشد از برای قاصدین و سبب نجات باشد از برای
هالکین و برهان باشد از برای مهتدین و صلی الله علیه و آله اجمعین
و واجب است اعتقاد بر اینکه این پیغمبر ما خاتم پیغمبران است و نیست
پیغمبری بعد از او تا روز قیامت و هر که ادعا نماید باطل خواهد
بود زیرا که خدای تعالی اخبار کرده در کتاب کریمش ما کان محمد
ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین یعنی نیست محمد
پدر احدی از مردان شما و لکن رسول خداست و ختم پیغمبران
جمیعا و خدای تعالی دروغگو نیست زیرا که دروغ قبیح است و غنی
مطلق کار قبیح نمیکند و ایضا سبب دروغ یا ترس است یا طمع و
تعالی از هر دو بری است و محتجب عدم احتیاجش بر خلق و خبر کرد
در کتاب خود و فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
و الخبر را که نهی کرد باز دارید و خود را از آن و خبر کرده ما را
این بزرگوار که لا نبی بعدی یعنی نیست پیغمبری بعد از من
و همچنین واجب است اعتقاد بر اینکه آن بزرگوار افضل است از سایر

یعنی آنچه را که آورد رسول پس اخذ کنید یعنی عمل نمائید

افضل

از سایر پیغمبران هم و از جمیع خلق لقوله ع انا سید ولد آدم و لا فخر یا مثل

که خودش فرموده که من بزرگ اولاد آدم و فخری نیست و کلا

نبور دیده اش فاطمه ابوک خیر الانبیاء و بعلک خیر الاوصیاء

یعنی پدر تو بهترین پیغمبران است و شوهر تو بهترین اوصیا ست

و او معصوم است از هر قبیح و کذب نیز از قبیح است و ما ینطق

عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه و فرمود خدا تعالی که آن بزرگوار

نمیگوید از جهت خواهش نفسانی و نیست نطقش مگر وحی الهی و قال نعم

و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه

الوتین یعنی هر چند گفته شد در حق ما بعضی از حرفهای ناحق باقی

هر آینه خواهیم گرفت از گوینده با راستی پس خواهیم برید از او البته رگ

گردن او را و مراد از وتین رگ گردن است که متصل

که میوه او در اوست و مراد از وتین رگ گردن است که متصل

است بدل و قول او صدق است و میباید از بزرگوار افضل خلق خدا اند

از روی راستی و درستی و بر این اعتقادند کافه علما مذهب و ملت

از اینکه او تعالی سید اهل کائنات است و از حدیث قدسی است که فرموده

خدای تعالی باین بزرگوار لولاک لما خلقت الافلاک یعنی اگر بجهت تو نبودی

خلق

فصل اول در معنی امام

خلق نمیکردم آسمان و زمین را بلکه دنیا و آخرت بجهت وجود مبارک

اوست و اوست آقای اولاد آدم و اوست بهترین خلق خداوند

جمیعاً

باب سیم در امامت و ائمه و مشتمل بود و از ده فصل

که هویت متعلق است بمسئله علی حده که موقع

خود بیان خواهد شد ان شاء الله و عونه و توفیقه

فصل اول

در معنی امام است و امام در لغت عرب

بر چند معنی آمده چنانکه میگویند للطریق امام لانه یؤم ای یقصد

و یتبع یعنی از برای راه امام است زیرا که اشاره باو میشود و مقصود

اوست پس معنی امام آن مشار الیه و مقصود است و قوله تعالی و اجعلنا

للمتقین اماما و قوله تعالی انی جاعلک للناس اماما ای یأتم الناس بک فیتبعونک

و یأخذونک یعنی ما قرار دادیم ترا از برای مردمان اماما یعنی تمام

نماینده از اشیاء تا تابع شوند تو را در همه احوال و اخذ کنند از تو

جمیع ما یحتاج دین را و قوله تعالی لبامام مبین ای طریق واضح یعنی راه

راست و الامام الکتاب ایضاً یعنی امام بمعنی کتاب هم آمده در لغت

عرب چنانکه امام راه است و راه نما و قرآن که کتاب خدا است هم

راه است وهم راه نما وهمچنین مطلق کتاب که راه نماینده است بانکه

منضبط در او و قوله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم ای بکتابهم

و یتوبد نبیهم یعنی شود روزیکه بخوانیم مردمان را بکتاب ایشان یا بدین

ایشان و یا بانکه اطمینان داشته باشند باو از کتاب و پیغمبر و امام

و در حدیث شیعه حضرت صادق ع فرموده الا تحمدون الله ثم اذا کان

یوم القیمة فدعا کل قوم الی من یتولونه و فزعنا الی رسول الله و فزعتم

الینا این تریدون یذهب بکم الی الجنة ورب الکعبة قالها ثلثا یعنی حمد

نمیکنید خدا را در وقتیکه شود روز قیامت پس میخوانند هر کسی را

بانکس که دوست او ست و ما تمسک میزنیم برسول خدا و شما تمسک

میزنید بما و چه میخواهید و بکجا میروید که برسانند شما را به بهشت پس

قسم برب کعبه و این کلام را سه بار فرمودند قوله تعالی وجعلناهم

ائمة یهدون بامرنا ای حکمنا لهم بالامامة و مثله وجعلنا منهم ائمة یدعون

الی النار والله یدعوا الی الجنة و قرار دادیم از برای ایشان ائمه یعنی

امامها بامر ما یعنی حکم کردیم از برای ایشان بامامت و همچنین قرار دادیم

از برای ایشان امامها که میخوانند ایشان بسوی آتش و حال آنکه خدا میخواند

ایشان الی سوی بهشت پس امام یعنی راه راست و راه واضح و امام

یعنی ماموم مقصود و امام یعنی متمم و امام یعنی متبوع و امام یعنی

کتاب و امام یعنی دین و امام یعنی خلیفه در شرع و آن مردی است

عاقل کامل و حلیم و سلیم که بتواند بعد از پیغمبر حامل شریعت پیغمبر

شود و اصلاح دین پیغمبر را نماید و عالم باشد بکتاب خدا و احکام او

و بتواند رفع شبهات در دین نماید و تفصیل معنی امامت خواهد آمد

انشاء و این معنی متفق علیه جمیع مذهب امت و منکر این کافر است زیرا

که اگر چه جمیع مذاهب اتفاق نمایند اصول دین خواهد بود و منکر

اصول دین کافر است و مخفی و اینکه چون ثابت شد در نبوة نبی که هستی

نبی اینکه تمام نشود نظام دین و باقی نماند دین مگر باو تا روز

قیامت چونکه او ست رساننده تکلیف الهی از جانب پروردگار

عالم بسوی خلقش مادام که باقیند خلق باقی است تکلیف و مادام که

باقیست تکلیف بایست باقی باشد نبی زیرا که رساننده تکالیف است

و اگر گوید کسی که بعد از رسانیدن او تکلیف را بحاظرین زمان خود

دیگر احتیاج بنقای نبی نیست زیرا که اگر منظور رسانیدن تکلیف

تمام محقق دین گرد با امام

حاضر بین بغایشین بطنا بعد بطن خواهند رسانید چه احتیاج بیقای نبی

جواب اما اولا نیجدد التکلیف کما یتجدد الزمان بالنسبة الی اهل ذلک الزمان

یعنی متجدد است تکلیف همچنانکه ایام متجدد است و دیگر آنکه اختبار و

امتحان الهی در هر زمانی بنحو از زمان باسیت بشود چنانکه فرموده

بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون

ولا یختبرون یعنی ای پیغمبر وای محمد آیا گمان دارند مردمان که وا

گذارده شده اند اینکه گفتند ایمان آوردیم و بمحض گفتن ایشان

امتحان نمیشوند بلکه ایشان را امتحان خواهیم کرد چنانکه امتحان

نمودیم پیشینیان را و از قاعده خداوندیست که با جمیع امتان انبیا

عمل نموده ولیعلمن الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین تا ظاهر شود راستگو

از دروغگو و از حضرت رسول روایت شده که فرموده بعد

از نزول این آیه لا بد من فتنة تبتلی بها الامة یعنی ناچار است از امتحان

بآن امتحان شوند امت بعد از پیغمبر تا آنکه ظاهر شود راستگو از دروغگو

زیرا که وحی منقطع خواهد شد و باقی خواهد ماند شمشیر و افتراق

الکلمة تا روز قیامت و در نهج البلاغه مذکور شده که مردی برخواست و گفت یا

تمامیت و فضل اوره امام

اختبار امت

امیر المومنین خبر کن ما را از فتنه و آیا سؤال نمودی از رسول خدا

از فتنه پس فرمود حضرت در جواب این سر چونکه فرو فرستاد

خداتعالی این آیه را الم احسب الناس الآیه دانستم اینکه فتنه را نازل نخواهد

شد میان ما و امت در وقتیکه رسول خدا باشد در دنیا و گفتم

یا رسول الله چه چیز است این فتنه چنانکه خدا فرموده از برای

فرمود حضرت رسول خدا یا علی بدرستیکه امت زود است که

فتنه نمایند بعد از من و عرض کردم یا رسول الله آیا شما نفرمودید در روز

احد هنگامیکه حاضر بودند گروه از مسلمین و تنگ نمودی از برای من

شهادت را پس دشوار است این بر من پس گفتم بشارت ده مرا

بدرستیکه شهادت من از عقب تو است پس فرمود بمن این حسین

است که گفتی پس چگونه خواهد بود صبر تو در این وقت گفتم

یا رسول الله نیست این جای صبر ولکن از جای بشارت و شکر پس فرمود

یا علی زود است که امتحان و اختبار خواهند شد بمال و منت میگذارند

بدین خودشان بر پروردگار خودشان و آرزو دارند رحمت

او را و از رو دارند ایمنی از غضب او را تا آنکه حلال میکنند حرام خدا را

بشبهها دروغ وخواهشهای فراموش شده پس حلال میسازند شراب را
واسمش انبذه میگذارند ورشوه را واسمش راهدیه میگذارند
وربا را واسمش را بیع میگذارند حضرت میگوید عرض کردم یا رسول
الله پس بکدام منزل وطن نمایم بمنزله رده ام بمنزله فتنه یعنی در منزل
عزلت وگوشه گیری ورهبانیت یا در میان فتنه که میان مردم باشد
حضرت فرمود در میان فتنه ودر صافی نیز هست بعد از انکه
معلوم شد که فتنه واختیار هست همیشه خواهد بود تجدید در زمان
وهمین لازم دارد که رسول خدا باشد زیرا که اختیار باو شده
اند صدق ومن صدق وکذب ومن کذب یعنی تصدیق کرد انکه تصدیق
کرد وتکذیب کرد انکه تکذیب کرده ولهذا ان بزرگوار باقی نمیماند
تا اخر تکلیف بلکه حادث لا بد شود او را موت وتغییر تا تمام شود احتمال
وجایز نیست در حکمت ربانی رفع حکم نبوت زیرا که این نبوت لطفی
بود واجب مادامیکه تکلیف باقی است پس تکلیف باقی ورسول [illegible]
کننده از این عالم لازم شد در حکمت باری که از برای دین وحافظی
نصب نماید وخلیفه برانگیزاند اکنان خلیفه که بتواند بایستد در

مقام

در مقام او جمیع شرایطی که در او باشد سوای نبوت وبرساند آن تکالیف را
بامت از جانب او وحافظ باشد شریعت او را که در او بوده باشد
وبرپا دارد سنت او را تا انکه باطل نشود حجت خداوندی که حجت
بالغه است بر جمیع مکلفین ولا بد است این خلیفه بوده باشد سیدی که در او
جمیع صفات پیغمبر سوای پیغمبری از قبیل علم وعبادت واتقا واعبد
یعنی تقوی وزهد وحلم وفکر وحفظ وذکر ونجابت وسخاوت
جمیع صفات حسنه را دارا باشد واز جمیع صفات رذیله بری
باشد ومعصوم باشد از هر گناه چه صغیره وچه کبیره از اول
عمرش تا اخر وهمچنین معصوم باشد از دروغ وخطا وفراموشی
وغیر اینها الخبر اگر نبی مبرا بوده او نیز مبرا باشد وچونکه نبی
خاتم النبیین است واجب است که خلیفه نیز خاتم الوصیین باشد واو
نیز شرط شده زیرا که او قائم مقام پیغمبر است در جمیع ما یحتاج الیه
الامه از احکام ان پیغمبر زیرا که او حافظ شریعت او وسنت واین لطف
از جانب خداوند واجب است در حکمت همچنانکه واجب بود نبوة علیحده
واحد ومیزان واحد ولا بد است از اینکه بر صفت پیغمبر باشد

تا آنکه قطع حاصل شود از برای مکلفین باینکه او حجت خدا است
و حکم او حکم خدا و حکم رسول خدا است و واجب بوده اطاعت او و تسلیم
نمودن از برای او و رد امر بسوی او در مقام یقین و ناچار است که از اهل
و پاکیزه باشد از هر چیزیکه سبب نفرت خلق و عدم اطمینان ایشان
باشد در جمیع احوال و کسیکه دارای این صفات است الا آنکسی نیست
که دانا بر جمیع پوشیدها و اشکارات و میداند باطن را از ظاهرهم
و ظاهر را از باطن و او است ولی خدا و ولی رسول خدا و کسیکه دارای
این صفات است اگر حال او نیست مگر خداوند پس بر علم خداوندی
اگر نیست احدی مگر آنکه خود حق خبر کند و این خبر نیست مگر بوحی
و بنص رسول خدا بر شخص معین و این لطفیست واجب که از مقتضی
عدل او است و مادر حکیم عز و جل ترک واجب نخواهد نمود و او متعالی
است از فعل قبیح زیرا که او است غنی مطلق و نیست در میان امت
کسیکه جمع شده باشد در او جمیع این شروط مگر علی بن ابیطالب علیه السلام زیرا که او معصوم
است از هر رذیلت که معصوم بود پیغمبر از او و او شریک است در عصمت
با پیغمبر و در جمیع کرامت و فضیلت مگر نبوت و بتحقیق تشخیص کرد

تعیین شد امام از خدا و رسول خدا

باب در امامت سیم

خدایتعالی در حق امیرالمومنین و فرموده انما ولیکم الله و رسوله والذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی اینست و غیر این
نیست که خدا ولی شما است و رسولش ولی شما است و آنکسیکه
ایمان آورده بخدا و رسولش که این صفت دارد که برپا دارنده
نماز و دهنده زکوة است هنگامیکه در رکوع باشد و بتواتر
روایات و جمیع مفسرین از شیعه و سنی در این خلاف نکرده اند
که این آیه در حق حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شده
و با اینکه خداوند تعالی اعلا در این آیه مبارکه چندین اسرار بیان
نموده اولا اینکه بلفظ ولی فرموده دوم آنکه ضم نموده ولایت او را
بولایت رسول و ولایت رسول را بولایت خود سیم آنکه بلفظ انما
فرموده چهارم آنکه در مفرد لفظ جمع آورده بجهت جلالت و عظمت
پنجم آنکه برپا دارنده صلوة ششم آنکه دهنده زکوة و در همه اینها
باز بلفظ جمع آورده هفتم آنکه راکع خوانده و هشتم اقتران زکوة را
بصفت راکعیت که در این لطیفه نیست جز خدا و رسول و ولی کسی
نمیداند مگر آنکه این بزرگواران تعلیم نمایند او را و از آن اینست بعضی
آنکه معنی ایمان و معنی صلوة معلوم شد بحسب ظاهر متضادات.

اعتراض بر انگشتر دادن در حالت نماز وحضور قلب

باعطاء زکوة حالت صلوة چنانکه یکی از مخالفین همین اعتراض کرده اند
وگفته که صلوة معراج مومن است و در معراج جز صاحب معراج
کس دیگر در نظر نیست چنانکه شماها که رافضی هستید میگوید
در صفت امیر المومنین ع در حالت نماز بهیچ چیز التفات نداشت
چنانکه حکایت پیکان در پای مبارکش شاهد میاورید ومیگوید
که خواستند پیکان از پای مبارک بیرون آورند تا بدرد آن متالم
شدند در وعرض نمودند بحضرت رسول او ایشان فرموده اند
که صبر کنید تا زمان حضور نماز بعد از انکه علی بنماز ایستاد
پیکان از پای مبارکش بیرون آورید وچنین کردند یعنی در حالت
نماز پیکان از پای مبارکش بیرون کردند وهیچ ملتفت نشد
وکسیکه این حالت او باشد در نماز چگونه التفات دارد بسائل

اول جواب

وانگشتری دادن بسائل جواب انکه از همین دادن انگشتر در حالت
بصفت رکوع عیب دالست که او امام وخلیفه ودارای صفت
پیغمبری وعلم الغیب است که از ما اهل پوشیده وپنهان است وبعد
انیست که صلوة معراج مومن است واعراض از دنیا والخیر راکه
متعلق است بمصلی لکن نه انکه در این مفهوما وهمها در آید

ونه انکه

نه انکه خداوند در مکانیست دون مکانی دیگر که از این مکان مصلی اعراض
کند تا بمکان او وویا انکه او را مقامی است که مصلی او را امید دهد
بصلوتیکه معراج اوست ویا انکه روحانیست که روح در حالت
صلوة معرض باشد از غیر او وجهت اقبال باو ویا انکه عقلا
نیست که عقل در صلوة متوجه اوست دون غیر او ویا انکه
از این عقل وروح وجسم بیرونست تا انکه ان مصلی از این همه
بگذرد تا بحضور او رسد وغیر او را محو نماید تعالی الله عما یقولون
المشبهون علوا کبیرا پس بدانکه خداوند علی اعلا از همه این معانات
بریست کی تواند که این مکان وامکانیان ساحت جلال او را
دریابند هنگامیکه بعید است در عین قرب است وقریب است
در عین بعد نه متصف شود بقرب نه بعد ونه بمقام وغیر
مقام ونه بحضور وغیر حضور حاضر فی غیبه وغائب فی حضوره
وحاضر لا بحضور اشیء عند شیء وغائب لا بغیبوبة شیء عن شیء فهو الغائب
بمقام العبد قبل العبد وبالعبودیة قبل العبودیة وبالعطاء قبل
العطاء ولکن جعل لکل مخلوق اثر یدل علیه بانه واحد فی الذات والصفات

فیکل مخلوق صح

ولا افعال والعبادة وليس له ضد ولا ند ولا شبيه ولا شريك ولا اسم
ولا رسم ولا حد ولا حدود ولا حيثية ولا كم ولا كيف ولا قابلية
اشاره بل هو الله الاحد الله الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم
يكن له كفوا احد لا احد بلا احدية لانه هو وهو بلا هو وهو الله
بلا الوهية لانها صفة والتوحيد تعطيلها كما قال امير المؤمنين ع في
نهج البلاغة في خطبة وكمال الاخلاص نفي الصفات عنه لشهادة
كل صفة انها غير الموصوف وشهادة كل موصوف انه غير الصفة فمن
وصف الله سبحانه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد
جزاه ومن جزاه فقد جهله ومن جهله فقد اشار اليه ومن اشار
اليه فقد حده ومن حده فقد عده ومن قال فيم فقد ضمنه ومن
قال علام فقد اخلى منه كائن لا عن حدث موجود لا عن عدم مع كل شيء
لا بمقارنة وغير كل شيء لا بمزايلة الخ يعني فرمود حضرت امير [illegible]
در خطبه اش كمال اخلاص آنست كه صفت را از وبر دارى زيرا كه صفت خود
شاهد است براينكه او ذات نيست و خود ذات گواهى ميدهد كه او
غير صفت است پس كسيكه وصف كرد خدا را او را نزديك كرد و كسيكه

او را نزديك نمود دوئيت نمود و كسيكه دوئيت قائل شد او را جزء
جزء دانست و كسيكه او را جزء دانست پس بتحقيق نه دانست او را
و كسيكه نه دانست او را قصد اشاره اليه پس اشاره كرد بسوى او و كسيكه
اشاره كرد با و بتحقيق تحديد نمود او را و كسيكه محدود دانست
او را پس بتحقيق بشماره آورد او را و كسيكه بگويد در كجا است
بتحقيق مركب دانست او را و كسيكه بگويد بر چه چيز است پس بتحقيق
خالى دانست او را از او و ثابت است و قديم نه حادث و هست از عدم
انكه نيستى سبقت كرده باشد او را با هر شى است نه بتركيب و نزديك
بود هر شى بشى و غير است با هر شى نه بطريق انتقال از جائى بجائى
و يا از حالى بحالى و يا از صفتى بصفتى و يا از صفتى بذاتى و يا از ذاتى
بصفتى تعالى عن ذلك علوا كبيرا اين سخن را آشنا بد هيچ فهم ظاهرى
⁂ كو ابو نصر متى كو ابو على سينا شيخ ⁂ هر چه عارض باشد او را
جوهرى باشد غنى ⁂ عقل را اينهم هوى ماشاهد و گويا است ⁂
صورت عقلى بى پايان و جاويدان بود ⁂ با همه و بى همه مجموعه
يكتا است ⁂ جان عالم گويمت كر ربط جان دانى بتن ⁂ در دل

هر ذره هم نهان هم پیدا ستی ∴ پس از انکه دانستی رتبه ابدال
مراد از حضور غایب شدن محض است از خود و هر وقت که عبد غایب
از خود شد و از عبودیت الالوهیة خاص است ز زد بر ورد کاش چنانکه
گوید حق بیند هر که بیند خویش را این سخن رمزیست خیزانند بش را
و این اعلی مقامات عبد است در عبودیت چنانکه فرموده العبودیة
جوهرة کنهها الربوبیة فما فقد فی العبودیة اصیب فی الربوبیة یعنی عبودیت
جوهریست که کنه او ربوبیت است پس هر چه مفقود شود یعنی
ناپدید شود عبودیت در ربوبیت و اینمقام محو و صحو است یعنی زایل
خودیت و خود ندیدن بجهت حق دیدن یعنی هیچ نبیند در
نزع عابد و نه معبود و نه عبادت و این اول مقام سکر است که فرموده
لنا مع الله حالات نحن فیها هو و هو فیها نحن و هو هو و نحن نحن یعنی
فرمود حضرت امیر که ما را با خداوند حالاتیست که در آن حالت
ما اوئیم و او ما و او او است و ما ماییم یعنی او هست خداوند معبود
و ما ییم بنده و عابد و مثال او چون آهن سرخ شده از آتش
که او را دو حالت است یکی حالت ظهور آتش یعنی در این آهن که او در آنوقت

مقام اول از عبودیت

نار ثیت

نار ثیت پیدا میکند بواسطه ظهور نار چنانکه میگوید آتشم
من آتشم من آتشم ∴ از موز کن دست خود بر من بزن ∴ و در انمقام
است که میگوید نحن فیها هو یعنی در این حالت ما مظهر او ییم در همه
چیزها پس عجب نیست از امام در انمقام که ظاهر شود از او فعل
ربانی بلکه بخلافش عجب بل العجب است زیرا که هر مقامی را لابد است
از اثر و اثر اینمقام ظهور افعال خداوندیست جمیعا و لا یشغله شان
عن شان یعنی مشغول نمیکند او را در این هنگام حالتی دون
حالتی چنانکه آن مورد ایراد نموده بواسطه عدم علم او بمقام
ولی الله الاعظم است پس از اینجا دانستی که آن بزرگوار بخشید انگشتر را
در حالت رکوع و مشغول نساخت او را بخشش از حضور نماز
ظاهرا و باطنا بلکه در آن رکوع و هنگام جود مستغرق بود
جمیع آنچه که لباس وجود را پوشیده اند از علویات و سفلیات
و از جوهریات و عرضیات و از اهل هوا و هبا و از عرش تا تحت
الثری من قدرت ربنا الا تر ید الله الیا سطه زیرا که او دست
دهنده خداوند و خلافا للیهود لعنهم الله که میگویند ید الله مغلوله

عنت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء
یعنی میگویند یهود که دست خدا بخیل بسته شده بسته باد
دستهای ایشان و ملعون شدند باین قول بلکه هر دو دست خدا
بهین و بلند است بجهت بخشش و میدهد بان نحو که میخواهد
بطریق حکمت و معلوم است که این دست ذات نیست بهیچ
تاویلات زیرا که ذات خداوندی متصف بصفت ایجاب و سلب
نخواهد شد چنانکه دانستی قبل و علاوه بر این فرموده یعنی دو دست
خدا که اهل عناد ذات ندانند زیرا که ذات واحد است نه متعدد
پس منافات با نحو ندارد چنانکه حدیث مضمر گواه است و همچنین
حکایت آن مرد دیگر در جنگ جمل تیر خورده بود از او سوال کردند که
که شکست این تیر را گفت علی بن ابیطالب گفتند که علی با تیر دعوا
نکرد و با شمشیر دعوا میکند جواب گفت وای بر شما مگر نمیبینید
علی را که هم با تیر دعوا میکند و هم با شمشیر و هم با نی و گاهی بمغرب
میرود و گاه بمشرق و گاهی باسمان و گاهی بزمین الخ و مقام دویم از پیاده
مقام قرب است چنانکه در حدیث قدسی بیان فرموده ما زال العبد



یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره
الذی یبصر به و یده التی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سئلنی
اعطیته و ان سکت عنه ابتدائه یعنی همیشه بنده من تقرب میجوید
بسوی من بنوافل تا دوست دارم او را پس میباشم من گوش او همچنان
گوشیکه میشنود باو و میباشم من چشم او همچنان چشمیکه می بیند
باو و میباشم من دست او همچنان چشمیکه باو و میباشم من دست او
همچنان دستیکه بگیرد باو و اگر بخواند مرا اجابت نمایم و اگر از من سوال
نماید میدهم باو و اگر ساکت شود و چیزی نخواهد از من من ابتداء
مینمایم در جود و بخشش و مراد از قرب کشف سبحات جلال است از غیر
اشاره گاهی بنوافل گاهی بفرایض گاهی بجهاد گاهی بجود و گاهی بر کوع
لکن در مقام اخذ است از کریم نه مقام اعطا بحسب ظاهر چنانکه از ظاهر
این حدیث معلوم است حتی آنکه فرموده اگر ساکت شود از من چیزی
نخواهد من خود ابتدا میکنم در بذل وجود زیرا که محل قابل است
و مانع مفقود پس بر حکیم از روی لطف واجب است که خود را برساند
بحق رساند در هر حال لکن این در مقام فنا است بلکه از غیب دویت بعد از آنکه

بعد از اینکه دوست داشتم او
خود
وگاهی مسجود

دو ثیت مرتفع شد مقام بذل است نه اخذ چنانکه حضرت ولی
الله کرد در حالت رکوع که حقیقة این بذل متمم رکوع است نه مانع
و این معنا از عبادت مخصوص است با تا نیکه خوض در بحر علم الهی
کردند و حجابات عبادت را بطریق کشف و عیان می‌بینند مقام
دویم آنکه این باذل مصلی ناسی از خود است نه از خدا و این بذل
نیز یاد آوری خدا است مثل آنکه حمد و رکوع و سجود چنانکه از آن
آیات خدا را میخواهد مصلی و از این بذل بطریق اولی چنانکه از آیه
لا نرید منهم جزاء و لا شکورا ظاهر است جواب پنجم اخراج مال است زکوة
بغیر حین استحقاقش که حقیقة این مال مال ارباب استحقاق است که
مخلوط شده باین مال صاحب شریعت رفع خلط شده با او را نموده
نصاب بجهت صحت صلوة و از این است که در هر جا که خداوند صلوة
را ذکر کرده زکوة را نیز با او ذکر کرده و در بعض موارد زکوة را
بر صلوة مقدم داشت و فرموده قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی
پس صلوة همشیره با زکوة است و زکوة مبین صلوة است چنانکه
فرموده الزکوة برادة اعدائی کما ان الصلوة اقامة ولایتی پس زکوة

زیرا که این حقیقت رکوع است در عبودیتی که موصل است بر ربوبیت بعد از سجدتین که فنا محض است و این عبودیت است که کنه او ربوبیت است چنانکه فرموده ولی الله العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة پس عبودیتی که رکوع است موصل است بصفت ربوبیت که کوم باشد صح

جواب دویم

که عبادات از بهر او باشد عین تولا است اما اعطاء زکوة در رکوع بر چند
وجه است من جمله آنست که رکوع اشاره است بمقام حضرت امیر
چنانکه سجدتین اشاره است بمقام رسول خدا که و از این جهت است
که دو سجده رکن است نه یکی که این دو سجده اشاره است بمقام
نبوت و مقام ولایت اما رکوع اشاره است بمقام امیرالمومنین ع
که صاحب ولایت است دوره نبوت بمقام امیرالمومنین که صاحب ولایت است
و از اینجا ظاهر میشود حقیقت صلوة و زکوة و باین سبب است که
خداوند علی اعلا فرموده و هم راکعون با آنکه کو میفرمود و هم
مصلون نیز صحیح بود لکن تخصیص برکوع بجهت اینست که اصل زکوة
که بترا باشد مقام مشی رکوع است که مقام امیرالمومنین است که مقام فنا
است و مقام فنا لهچنانست که هم فیه مختلفون یعنی اهل نفاق در او
خلاف کننده کاشند نه سایر اجزای صلوة مثل سجده پس لازم شد که زکوة
در مقام رکوع باشد نه قیام و سجود فافهم و تدبر ۲ آنکه لا بد است
که ولی خدا حکیم و دانا و امین باشد بر هر شیء زیرا که غیر حکیم و جاهل و خائن
ولی باشد خدا شوانده نشد زیرا که اسماء و صفات ابلیس است و خدا ان

حقیقة پس چون ظاهر بایست که مطابقه نماید با باطن و تابع متبوع را و لهذا زکوة که تبرا باشد در عین صلوة و وسط اوست یعنی دارای جمیع مقامات صلوة است از مبدا تا معاد چنانچه لفظ رکوع گواه است بر این یعنی انحنا باشد و انحنا از غا است بجمیع مقامات از قیام و سجود پس صلوة که حقیقت خشوع است لازم دارد تمامیت اجزا که من جمله رکوع است که رکوع را دو جهت است جهت تولی که زکوة صدق است و جهت تبرا که زکوة است پس بدان که زکوة مقام مشی رکوع دوم است بسبب این مقام این است دادن آنچه زکوة از رکوع در رکوع فافهم و تدبر

ششم از جواب چهارم

پس لابد ولی دارای صفات الهی باشد و حکیم ۳ انا بجمله ۳

ابلیس بر نیست ~~هم پس از انکه دانستی صفات ولی را باشد که با~~ حکیم ~~باشد~~ و حکیم انست که یعطی کل ذی حق حقه و لا یشغله شان عن شان و حکیم انست که بدهد بهر کس حق او را در زمان استحقاق او و برساند بهر مخلوق روزی او را و مشغول نسازد او را حالتی از حالتی دون حالتی هنگامیکه مصلی است زکی است و هنگامیکه ~~در جهاد~~ مجاهد است و هنگامیکه در نماز است معلم اهل لاهوت و ناسوت و ملک و ملکوت است لا یغفل عن الله طرفة عین غافل نیست از خدا بقدر چشم برهم زدن و این هیچ کس نمیتواند که در مقام سیم او و ولایت او نرسد و بیم و نزاو گچنانکه میفرماید انا عبد من عبید محمد و محمد را نشناس بهیچ بنده و محمد هم آن بنده است انکه میگویند ما عرفناک حق معرفتک جل جلال الله و عظم کبریاء الله چه خوب گفتند اینجا که عقاب پر بریزد ؛ از نشه لاغری چه خیزد ؛ پس چه رسد خلق را در مقام بحث و گفتگو که او چنین است یا چنان بحث الخ چون حضرت میفرماید در حدیث طارق بن شهاب اعلی الله مقامهم و در وصف امام ظاهره امر لا یملک و باطنه غیب لا یدرک واحد دهره و خلیفة الله فی نهیه

فصل

و علامت خداست که خدا میدانند و بحث در او غلط و بیجاست

مناسب است بیان بعضی از مناقب ایشان

وامره لا یوجد له مثل و لا یقوم له بدیل فمن ذا ینال معرفتنا او یعرف درجاتنا او یشهد کراماتنا او یدرک منزلتنا حارت الالباب و العقول و تاهت الافهام فیما اقول تصاغرت العظماء و تقاصرت العلماء و کلت الشعراء و خرست البلغاء و لکنت الخطباء و عجزت الفصحاء و تواضعت الارض و السماء عن وصف شان الاولیاء فهل یعرف او یوصف او یعلم او یفهم او یدرک او یملک من هو شعاع جلال الکبریاء و شرف الارض و السماء جل مقام آل محمد من العالمین کیف و هم الکلمة العلیا و الوحدانیة الکبری التی اعرض عنها من ادبر و تولی و حجاب الله الاعظم الاعلی یعنی ظاهر این کلمات بحسب ترجمه انست که ظاهر امام امر نیست که هرگز بتصرف فهم نیاید و باطن او غیب است یعنی پوشیده ئی است که هرگز بادراک کس در نیاید و یگانه روزگار خود است و خلیفه خداست در نهی و امرش و یافت نمیشود از برای او مثلی و مانندی و عوض و ما نیستند از برای او بدل پس کیست که بشناسد ما را و یا انکه بفهمد مقام ما را یا انکه بنمیند بخشش ما را یا انکه دریابد مقام ما را واله و سرگردانند عقلها و صاحبان زکا و حیرانند فهمها در آنچه میگوییم پست شده اند

بزرگان از فهم آن و قاصر شدند دانایان و لال شدند شاعران و گر
شدند بلیغان یعنی آنانکه ماهرین اند در کلام بدیهه که فصاحت و سنگین
شدند با خطبایان یعنی انشا کننده خطبه و عاجز شدند فصحان
و تذلّلت الحلوم از بیان امام زمان زمینها و آسمانها و از همه عجز بزرگان
از وصف یعنی از دانستن صفت اولیا یعنی آنانکه ولیّ خدا اند و آیا
شناخته میشود و یا آنکه بوصف آورده میشود و یا می‌یابند ورا
یا بتوانند که بفهمند یا آنکه بتوانند که ادراک کنند یا بتوانند که
مالک شوند و کسیرا که او پرتو جلال کبریا است و فخر زمینها و آسمانها
است بزرگست مقام آل محمد از اینکه در وصف وصف کننده و یا مدح
مداحان در آید و یا آنکه نسبت داده شوند با ایشان یکی از اهل
عالم از دنیا و آخرت و یا اهل امکان در آید چگونه با آنکه ایشان اند کلمهٔ
خداوند که از هر چیز برتری داده شده اند و ایشان اند صاحب مقام ملکی بزرگ
انچنان کلمه هر که روتافت از اهل سجین و سجینیان شد و اوست حجاب
خدا که این صفت دارد که بزرگ است مقام او پس چگونه اختیار کرده‌اند
از همچه کس به بگیران و چه شد عقل که مدرک حسن و قبح است تا بفهمد

نیك

نیك را از بد فیا سبحان الله زیاده از صد هزار چنین عبارت حضرت
رسول خدا و ائمهٔ هدی سلام الله علیهم اجمعین یکان یکان بیان
فرموده اند سوای آیات قرآنی و ادعیه و زیارات و سوای عبارات
علما و شعرا و فصحا و خطبا در فضل امام و معرفت ایشان از اهل وفاق
و نفاق که ایشان اند اهل توحید و اهل ذکر و خانوادهٔ عصمت و
طهارت و ایشان اند صاحب ولایت و شفاعت و ایشان اند اهل تقوی
و عروة الوثقی و ایشان اند که در حق ایشان مخالفین مدحها گفته
ایشان اند که در حق ایشان خونها ریخته شده ایشان اند که در حق
ایشان کتابها نوشته شده ایشان اند که در حق ایشان خداوند فرموده
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا
و ایشان اند که در حق ایشان فرموده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی ایشان اند که طهارت ظاهری و باطنی ایشان فرموده خداوند
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و ایشان اند
باب علم و معرفت چنانچه خداوند علی اعلا فرموده فادخلوا البیوت من
ابوابها وهم باب الفیض والکرم فی التکوین والتشریع و ایشان اند نفس

وابنا ونسا کما قال تعالی قل ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم
وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین اوست مراد
یعنی امیر از عن نفسه چنانکه باری تعالی فرموده ما کان لاهل المدینة
ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله فلا یرغبوا بانفسهم
عن نفسه واوست هدی ومومنین چنانکه فرموده در قرآن ومن
یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر سبیل المومنین
نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت مصیرا زیرا که اعراض از امیر المومنین
همان تخلف است از رسول خدا و تخلف از رسول خدا عین مشاقت
در دنیا وآخرت وایشانند اهل ذکر چنانکه فرموده عز وجل فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وایشانند نعیم چنانکه فرموده عز وجل ثم لتسئلن
یومئذ عن النعیم ایشانند کتاب فرموده الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی
للمتقین ایشانند صلوة وصبر چنانکه فرموده واستعینوا بالصبر والصلوة
وانها لکبیرة الا علی الخاشعین فالصبر هو رسول الله والصلوة هی امیر المومنین
کما قال امیر المومنین علی ما فی البحار وقال تعالی وانها لکبیرة ولم یقل وانهما
لکبیرة لان ولایتی صعب حملها کما ان القدریة المجبرة والملاحدة وغیرهم

من کلام مقرین بنبوة محمد ص ولم یعترفوا بولایتی وایشانند نبا عظیم الذی
هم فیه مختلفون وایشانند فجر ولیال عشر والشفع والوتر والفجر
قال وفی حدیث الشفع الحسن والحسین والوتر امیر ع ویا انکه مراد از فجر
هو الحسین همچنانکه فرموده در سورة من الخیط الاسود من الفجر
ولیال عشر الحسن وتسعة من ولد الحسین المعصومون والشفع امیر
المومنین ع والزهرا ع والوتر هو رسول الله ویا انکه فجر الحسن ع ولیالی
عشر الحسین مع اولاد الائمة التسعة والشفع امیر المومنین ع والوتر هو رسول الله
وایشانند ووالد وما ولد یعنی امیر المومنین وما ولد در صافی ذکر چنانچه
ایشانند والشمس وضحیها فی الکافی عن الصادق ع قال الشمس رسول الله
به اوضح الله للناس دینهم والقمر امیر المومنین ع قال رسول الله ونفثه
بالعلم نفثا واللیل ائمة الجور الذین استبدوا بالامر دون آل الرسول
اولی به منهم فغشوا دین الله بالظلم والجور فحکی الله فعلهم فقال واللیل
اذا یغشی والنهار الامام من ذریة فاطمة ع یسئل عن دین الله فیجیبه لمن
سأله فحکی الله قوله فقال والنهار اذا جلیها وایشانند انسان فی قوله تعالی الرحمن
علم القرآن خلق الانسان علمه البیان وقال تعالی خلق الانسان من علق اقرأ

وربك الاكرم الذى علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم وايشان طين نفخ
والتين والزيتون وطور سينين وبلد الامين وايشانند ميثاق كه فرموده
خداوند عز و علا واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح وابراهيم
وموسى وعيسى بن مريم واخذنا منهم ميثاقا غليظا ليسئل الصادقين
عن صدقهم واعد للكافرين عذابا اليما وايشانند عهد خداوندى چنانكه
فرموده ولقد كانوا عاهدوا الله من قبل لا يولون الادبار وكان عهد الله مسئولا
وايشانند سنت خدا چنانچه فرموده سنت الله فى الذين خلوا من قبل لا يولون
الادبار وكان عهد الله مسئولا وقال ايضا سنة الله فى الذين خلوا من قبل
ولن تجد لسنة الله تبديلا وايضا ايشانند امانت قوله تعالى انا عرضنا الامانة
على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه
كان ظلوما جهولا وايشانند وارث علوم وهدايت موسى
و امير المؤمنين مخصوص است بالاخوة كما قال ع انت منى
بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى من طريق عامة
مائة حديث ومن طريق الخاصة سبعون حديثا ومن ارادها
فلينظر الى غاية فانها موجودة فيها وايشانند اشباح

الخمسة

الخمسة فى انه لولا الخمسة الاشباح محمد رسول الله صلى الله عليه واله
وعلى وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلم لما خلق الله جل
جلاله ادم ولا النار ولا الجنة ولا العرش ولا الكرسى ولا
السماء ولا الارض ولا الملائكة ولا الانس ولا الجن
وايشانند يكى از ثقلين در وجوب تمسك بايشان بقول رسول
خدا صلى الله عليه واله انى مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و
عترتى وايشانند هادى در كتاب خدا چنانچه فرموده
انما انت منذر ولكل قوم هاد بطريق مخالفين هفت حديث
وبطريق خاصة بيست وسه حديث وارد وايشانند سفينه
نجات چنانكه فرموده رسول الله صلى الله عليه واله مثل اهل بيتى
مثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف عنها غرق بطريق
عامة يازده حديث وبطريق خاصة هفت حديث وارد است وايشانند
حبل الله در قول خداوند كه امر كرده رسول تمسك باو كما قال تعالى
واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا بطريق عامة چهار وبطريق
خاصة شش حديث وارد است وايشانند عروة الوثقى بطريق

عامه سه حدیث و بطریق خاصه هشت حدیث وارد است و ایشانند
صراط مستقیم بطریق عامه علامه سه حدیث و بطریق خاصه
بیست چهار حدیث وارد است و ایشانند صادقین در کتاب خدا
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
بطریق عامه هفت و بطریق خاصه ده حدیث وارد است
و ایشانند که مبعوث نشدند انبیا و مرسلین مگر برای
اظهار ولایت ایشان چنانچه فرموده باری تعالی واسئل من
ارسلنا من قبلک من رسلنا بطریق عامه سه و بطریق
خاصه شش حدیث وارد است و ایشانند که روز قیامت
سؤال مینمایند از ایشان و ولایت که هرگاه مردم داشتی
ولایت و محبت ایشان دوستدارند اگرچه گناهکار باشند چنانچه
فرموده وقفوهم انهم مسئولون که اگر خدای ناخواسته درست
نیمایند ولایت ایشان را مخلداند ابد الآبد ولو کان هر چند باشد
از برای ایشان عبادت ثقلین بطریق عامه هشت حدیث
و بطریق خاصه شش حدیث وارد است و ایشانند که داخل نمیشود

احدی به بهشت مگر بجواز ایشان بطریق عامه هشت و بطریق
خاصه هفت حدیث وارد است و ایشانند آخرت چنانچه فرموده
خداوند علی اعلا ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط
لناکبون یعنی آنانیکه ایمان بآخرت نیاورده اند در صراط افتاده
کانند بطریق عامه سه و بطریق خاصه چهار حدیث وارد است
و ایشانند اولو الامر چنانچه فرموده جل جلاله یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بطریق عامه چهار
و بطریق خاصه چهارده حدیث وارد است و ایشانند محسودین
در کتاب خدا ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من
فضله بطریق عامه دو حدیث و بطریق خاصه بیست هشت
حدیث وارد است و ایشانند دعوت ابراهیم در کلام خداوند
عز و جل انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا
ینال عهدی الظالمین بطریق عامه دو حدیث و بطریق خاصه
سه حدیث وارد است و ایشانند امام در کتاب خدا یوم ندعوا
کل اناس بامامهم بطریق خاصه بیست و چهار حدیث و بطریق عامه

سه حدیث وارد است وایشانند امان ابرای اهل زمین
چنانچه فرموده رسول الله صلی الله علیه وآله اهل بیتی امان
لاهل الارض بطریق عامه پنج حدیث وبطریق خاصه چهار
حدیث وارد است وایشانند که اهل ایمان مامور شدند
بصلوات بایشان چنانکه فرموده یا ایها الذین امنوا
صلوا علیه وسلموا تسلیما بطریق عامه بیست سه حدیث
وبطریق خاصه هفده حدیث وارد است وایشانند نور
خداوند چنانچه فرموده الله نور السموات والارض بطریق
عامه دو حدیث وبطریق خاصه پانزده حدیث وارد است
وایشانند بیت خداوند چنانچه فرموده فی بیوت اذن
الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح فیها بالغدو و
الاصال رجال بطریق عامه چهل حدیث وبطریق خاصه نه حدیث
وارد است وایشانند آل عمران چنانکه فرموده ان الله اصطفی
آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین بطریق عامه
دو حدیث وبطریق خاصه سیزده حدیث وارد است

الحاصل اگر کسی قرآن را بچشم قرآن نگرد وبزبان وحی نگاه کند همجا آیات
که حضرت فرموده واین حدیث در کافی وعیاشی باسنادهما الی ابی
جعفر محمد بن علی ع قال ع نزل القرآن علی اربعة ارباع ربع فینا وربع
فی عدونا وربع سنن وامثال وربع فرایض واحکام وروی العیاشی
باسناده الی خیثمه عن ابی جعفر ع قال القرآن نزل اثلاثا ثلث فینا وفی
اعدائنا وعدو من کان قبلنا وثلث سنة ولو ان ایة نزلت فی قوم
ثم ماتوا اولئك القوم ماتت الایة لما بقی من القرآن شیء ولکن القرآن
اوله علی آخره ما دامت السموات والارض لکل قوم آیة یتلونها هم منها
من خیر او شر وفی تفسیر العیاشی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر ع قال یا محمد
اذا سمعت الله ذکر قوما من هذه الامة بخیر فنحن هم فاذا سمعت الله ذکر
قوما بسوء ممن مضی فهم عدونا وباسناده عن حمران بن اعین عن ابی جعفر
قال ظهر القرآن الذین نزل فیهم وبطنه الذین عملوا بمثل اعمالهم بعد از اینکه
معلوم شد مقام امام ع باین آیات ربانی از ظاهر قرآنی وتاویلات آن
آن از ادله قاطعه عقلیه پس باین حجت است که خداوند علی اعلی بنص کتاب
عزیزش ثابت کرد از برای امام الخیر را که ثابت بوده از برای خودش

ثلث

وازبرای رسولش ؐ که اکنون ولایت باشد پس بعد ازاین بیان معنی ندارد
ولی جز آنکه اولی او ولی باشد بمؤمنین از نفس خودشان در هر شیء
از امور دنیا و دین ایشان زیراکه آن ولایت اینجا بنیکه ثابت است
از برای خدا و رسولش ؐ و محبت همین است که تنبیه کرد خلق را
حضرت رسول در روز غدیر خم بنا بر آن اتفاق فریقین از اهل وفاق
و خلاف بطریق متعدده بحیثیکه بحد تواتر رسید باقرار خصم
بقول آن بزرگوار از برای ایشان آیا نیستم من سزاوارتر از شما بشما
در جان شما گفتند همگی بلی یا رسول پس فرمود آنحضرت من کنت
مولاه فهذا علی مولاه یعنی کسیرا که من مولای او باشم پس این علی مولی
اوست پس فرمود اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله یعنی بار خدایا دوست دار کسیرا که دوست داشته
باشد علی و دشمن دار کسیرا که دشمن داشته باشد علی را و یاری
کن کسیرا که یاری کند علی را و مخذول کردان کسیرا که مخذول کرداند
علی را پس بدان که یاری کند علی را که اینست قول خداوند در حق
علی ؑ که فرموده ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا

یعنی

یعنی آنچیز را که آورد رسولش پس بگیرید او را و آنچیز را که نهی آورد
کرد پس منتهی دارید آن را و همچنین فرموده در حق علی ؑ فلیحذر الذین
یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم پس فرار کنند
آنکسی را که مخالفت مینماید از امر امام ؑ از اینکه برسد بایشان امتحانی
یا برسد بایشان عذاب سخت و دشوار و ایضاً فرموده در حق امام
بزبان وحی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و ایضاً در حق
ایشان فرموده ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین
ثم لقطعنا منه الوتین یعنی هرچند ببندد بر من پاره حرفهای دروغ
هر آینه خواهیم گرفت از این دروغ نا برابستی پس از عذاب از ان هر آینه
قطع خواهیم نمود از ایشان دل کردن ایشان را و ایضاً روایت نمودند
فریقان آنکه حضرت رسول ؐ فرمود که علی اقضاکم یعنی علی حاکمتر است
و فرموده ؐ علی مع الحق والحق مع علی یدور معه حیث ما دار یعنی فرموده که علی
با حق است و حق با علی است دور میزند حق با او بهر جا که علی دور
زند و از این قبیل این کلمات بسیار فرموده بدان بعد از اینکه دانستی
او را معصوم و مسدد از جانب خدا ؑ که دور میزند حق با علی و

وعلی باحق از هرجا که باشد ثابت شده از این کلام که هدا
مینماید خلق را بسوی حق و دلیلی نداریم براینکه غیر علی احدی
از صحابه دارای اینمقام باشند و احدی از امت نیز ادعا نکردند
اینمقام را چنانکه آن بزرگوار ادعا نموده افمن یهدی الی الحق احق ان
یتبع و یتخذ اماما یقتدی به آیا کسیکه هدایت مینماید بسوی حق سزاوار
تر است که متبوع شود و اخذ شود و پیشوا گرفته اقتدا کنند یا خلق
زیراکه او مفارقت نمیکند از حق و حق مفارقت با او ندارد و دور میزند
حق با او در هر مقام که باشد و این مرضی طرفین و فریقین است
واحدی در این شک ندارند و انکار ننمودند او را در اینمقام یعنی
عصمت و ولایت و علم و احدی از منکرین هم نگفته‌اند که علی با باطل
در حالی از احوال بلکه گفتند که همیشه علی با حق است پس ثابت
است در نزد هر منصف و طالب حق بسبیل علم و یقین که علی ع
با حق است زیراکه او هدایت مینماید خلق را بسوی حق و هر که با حق
مفارقت ندارد پس او سزاوارتر است که متبوع شود تا دیگران
بحکم خداوند و نص رسول الله در کتاب العزیز ببینید کان خود بیش

در تعداد ائمه

در تعیین امام

ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون و کسیکه حکم نکند
بآنچه خدا فرموده آن کس فاسق است پس امام ع آنکسیست که
خدا فرموده اذهب الله عنکم الرجس اهل البیت وطهرکم تطهیرا و
معصوم بنص خدا و رسولش در کتاب خدا و قول رسول ص و
اوست منصوص علیه بالخصوص از جانب خدا و رسول ص و غیر
آن بزرگوار احدی از صحابه اینمقام را ادعا نکردند و نتوانستند
کرد والحمد لله رب العالمین **فصل** بدان بعد از اینکه خلق
ممتحن شدند بعلی ولی و صدق من صدق و کذب من کذب باز لابد است
از آن امتحان و اختبار و لابد است علی ع از ارتحال و همان خبریکه
در رسول ص سبب بود بعیین در اینجا لابد است و همان دلیلیکه
در حق علی ع گفته شد با اوصاف مذکوره بعینه بعین همان دلیل
بر نصب امام حسن ع از وصیت رسول خدا و وصی امام امیرالمؤمنین
و بعد از او حضرت امام حسین ع و بعد از او حضرت سید الساجدین
امام زین العابدین و بعد از او حضرت امام محمد باقر ع و بعد از او
حضرت امام جعفر صادق ع و بعد از او امام موسی کاظم ع و بعد از او امام

و بعد از او امام رضا ع و بعد از او امام محمد تقی ع و بعد از او امام
موسی کاظم ع و بعد از او امام رضا و بعد از او حضرت امام علی نقی
و بعد از او امام حسن عسکری ع و بعد از او امام محمد مهدی که صاحب الزمان
عجل الله فرجه و سهل مخرجه هیچ تفاوت در این نیست از منصوب
بودن از جانب خداوند عز و جل و متصف بودن بصفات خدا
و رسول خدا و سایر از صفات که گذشت حرفا بحرف همچنانکه
حضرت رسول خدا ص فرموده ما همه یکنوریم و فرقی در میان
ما نیست الا همان ترتیب خداوندی بمقتضای جواب کلمه بلی در روز
الست و بدان که هرگاه کسی قایل بخلاف قاعده ترتیب خداوندی
مثلا امام دویم را بجای اول و اول را دویم بداند پس بتحقیق امام
خدا و رسول و امام بیاورده و هرگاه انکار کند یکی از این چهارده
نفر را بتحقیق انکار نموده همه ایشان را و انکار نمود کلمه توحید را زیرا که
ایشان بترتیب مقرره خداوندی شروط توحیدند نه بمقتضای آرای
خلق و هوای نفس چنانچه احادیث بسیار در این باب از ایشان مذکور است
وارد شده خاصه حدیث لوح که جابر بن عبد الله انصاری روایت

نمودند

نموده که در کافی و ارشاد و بحار و عوالم و سایر کتب معتبره موجود است
و غیر از این آیات قرآنی بحسب ظاهر و تاویل خاصه در آیه مبارکه نور
که صاحب ... بتفصیل اسامی سامی ایشان را با اسم و لقب و کنیه
بحسب قاعده مقرره در علم جفر و اعداد استنباط نموده و همچنین از احادیث
نیز دلالت تمام دارد و از نص رسول خدا و رسول خدا و نص هر
امام سابق نسبت بلاحق و کل اینمقام کار بجایی منجر شده از تواتر نیز
گذشته بلکه نزدیک است در مقام قطع مثل عین الیقین و سمع
الیقین مثل مشاهدین شوند مگر کسیرا که سبقت کرده باشد شبهه افراک
یا عصبیت یا الفت و محبت و عادت بنزد خلق که میفرماید حب
الشیء یعمی و یصم و یا آنکه عادت نه دین و مذهب الا و لهذا در قبول
دین از جهت گذران دنیا و عشرت او و محبت درهم و دینار که
همه اینها بنص کلام سبحانی باطل و عاطل است که متتبع را معلوم و هو بدیهی است
باندک چیزی از تتبع و تدبر صدق کلام حقیر معلوم میشود اما
بدانکه واجب است اعتقاد باینکه قائم منتظر عجل الله فرجه حی و موجود است
اما از فرقه ناجیه اثناعشریه اجماعی است و احدی خلافی در آن ندارد

آن بزرگوار که حیّ است و موجود است و پر خواهد کرد زمین را
از عدل و قسط چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و آن بزرگوار
پسر امام حسن عسکری و اسم شریفش محمّد ع است پنهانست در نظر خلق
و مفقود است در نظر ایشان زیرا که اهل بیت همه از رسول خدا
و ائمه یکان یکان توصیف و تمجید و تعریف او را نمودند و فرمودند
متفقاً که موجود است و خواهد بود بعد از پدرش امام حسن عسکری
محبّ خداوند در روی زمین تا آنکه بردارد در زمین جمیع اساس
کفر و نفاق را و پر خواهد نمود از علم و صدق چنانچه از حضرت ولی الله الناطق
امام جعفر صادق روایت شده که فرموده اند آن بزرگوار که
تسبیا زوو است که میبینیم در زمان آن بزرگوار که زنان در
پرده اسرار قرآن درس میگویند و ایشان پاک اند از کذب و عدم
فهم چنانکه در حق ایشان خداوند گواهی داده بر طهارت ظاهر و باطن
و فرموده اذهب الله عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس ثابت شد
قول ایشان حجت زیرا که ایشان نمیگویند مگر صدق و حق و علم
شیعه نیز که شنفته اند از قول ایشان که امامند و معصوم اند و اما

نزد عامّه

کلام محیی الدین ابن اعرابی

عامّه اکثر بسیاری از ایشان قایل اند بقول ما که آن بزرگوار زنده و موجود است
و خواهد آمد خاصه محیی الدین بن اعرابی که از بزرگان مخالفین است
چنانچه شیخ بهائی اعلی الله مقامه در خاتمه شرح حدیث سی و ششم از کتاب اربعین میفرماید
که من العجب ایراد کلام محیی الدین در کتاب فتوحات مکیه در باب سیصد و شصت
و ششم این را که ان لله خلیفة یخرج من عترة رسول الله ص من ولد فاطمة
یواطی اسمه اسم رسول الله ص جده الحسین بن علی بن ابیطالب یبایع بین
الرکن والمقام یشبه رسول الله فی الخَلق بفتح الخاء و ینزل عنه فی الخُلق
بضم الخاء اسعد الناس به اهل الکوفة یعیش خمسا او سبعا او تسعا
یضع الجزیة و یدعو الی الله بالسیف و یرفع المذاهب عن الارض
الا الدین الخالص اعداؤه مقلدة العلماء اهل الاجتهاد لما یرونه
یحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم فیدخلون کرها تحت حکمه خوفا من
سیفه یفرح به عامة المسلمین اکثر من خواصهم یبایعه العارفون من اهل
الحقایق عن شهود و کشف بتعریف الهی له رجال الهیون یقیمون دعوته
و ینصرونه و لولا ان السیف بیده لافتی الفقهاء بقتله و لکن الله
یظهره بالسیف والکرم فیطیعون و یخافون و یعتقدون و یضمرون خلافه

فیرا اذا حکم فیهم بغیر مذهب ائمتهم انه علی ضلال فی ذلک لانهم
یعتقدون ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع وما بقی مجتهد فی
العالم وان الله لا یوجد بعد ائمتهم احدا له درجة الاجتهاد واما من
یدعی التعریف الالهی بالاحکام الشرعیة فهو عندهم مجنون فاسد الخیال
انتهی کلامه یعنی میگوید که هستیکه از برای خدا خلیفه است که خواهد
آمد از ذریه رسول خدا از نسل فاطمه زهرا که موافق است اسمش
با اسم رسول خدا و جد او حسین بن علی بن ابی طالب است بیعت خواهند
نمود مردم با او در میان رکن و مقام در حکمت و شباهت دارد به رسول
خدا در خلقت و ظاهر خواهد شد بخوی رسول خدا در احوال و اطوار
و سعادت خواهند یافت با او اهل کوفه زندگانی خواهد نمود پنج
یا هفت یا نه سال و بر خواهد داشت جزیه را و میخواند خلق را
بسوی خدا با شمشیر و برطرف کند جمیع مذهبها را از روی زمین مگر
دین خالص را و دشمن او مقلدین مجتهدین خواهند بود بجهت آنکه
میبینند که آنچه میفرماید بخلاف مجتهدین است پس داخل دین و حکم
او خواهند شد از روی اکراه و ترس شمشیر و قرار میکنند او را

کلام محیی الدین در حق صاحب

بسیاری از گروه مسلمانان و بیشتر بیعت کننده او عارفون از اهل حقند که خود را
از کشف و دیده علم بتعریف الهی میگویند و میدانند و از برای
او خواهند بود مردمان خدا که پرستان که برپا خواهند داشت
دین او را و میپسندند حق را و هرگاه شمشیر در دستش نبیند
هر آینه فتوی میدادند مجتهدین از فقها بقتل آن بزرگوار لکن
خداوند او را بسطوت و شمشیر و سخاوت ظاهر خواهد نمود پس اطاعت میکنند
از ترس او و قبول میکنند از ترس او و قبول میکنند حکم او را نه
از ایمان بلکه از روی نفاق و اعتقاد دارند در حق او در وقت
حکمش که آن بغیر مذهب امام ایشان است و او در ضلال و گمراهی است زیرا که
اعتقاد ایشان اینست که اجتهاد و اهل اجتهاد تمام شدند و باقی نما
ندند در عالم و خداوند خلق نکرده بعد از امام ایشان احدی را که باشد
از برای او درجه اجتهاد و اما کسیکه ادعا کند دین را بتعریف خداوندی
به برهان قطعی در احکام شرعی آن عارف در نزد ایشان دیوانه
و فاسد الخیال است تمام شد کلام محیی الدین عربی اقول بعد از اینکه
دانستی خداوند علی اعلا بجهت اتمام حجت چنان ظاهر کرد حق را در کلام

اهل خلاف چگونه است در اینوقت حالات اهل وفاق و با اعتقاد
ایشان بوجود الحجة وایصال الدین علی نهج الیقین بکتاب مبین
علی اتم سید المرسلین بل علی عامة المکلفین من الموافقین والمخالفین
چگونه است احکام دین و زبان ناطق احکام از نزد خدای علیم باری
قلم چون باینجا رسید شکسته شد چشم باز کن و ببین لان الله حملك
بصیر زیرا که هنوز آن بزرگوار بوجود نیامده و بعضی میگویند
که آن محبت حضرت عیسی است ع اما هر دو طایفه اتفاق نمودند
که حضرت رسول ص فرموده من مات ولم یعرف امام زمانه
مات میتة جاهلیة یعنی فرمود رسول خدا ص که هر که بمیرد و نشناسد
امام زمان را مرده است مثل مردن زمان جاهلیت یعنی بر کفر
پس بنابراین نمیشود معرفت مگر بوجود امام ع زیرا که امام زمان
فرمود و علاوه دلیل عقل قاطع است بوجود امام ع زیرا که
وجود امام لطف است مادامیکه تکلیف باقی است و صحیح نیست تکلیف
بدون لطف موجود باشد زیرا که او شرط در تکلیف است و هرگاه
شرط موجود نباشد مشروط که تکلیف است موجود نخواهد شد

بعضی میگویند ۳

وطال
انکه

تکلیف
انکه باتفاق جمیع فرق از مخالف و موافق تکلیف باقی است و بقاء
لازم دارد بقاء امام را که مبین تکلیف است بعد از رسول خدا ص
و هر که قایل شد باینکه آن بزرگوار متولد شد قایل شد باینکه او حی
است و احدی انکار نکند که تولد یافت و نمرد و بعضی هرگاه استبعاد کنند
براینکه طول عمر خلاف عادت است خطا کرده زیرا که خلاف حکمت
فهمیده و از حکمت خداوند در کفر و ایمان ابتر از برای او قرار داده
در ایمان و حضرت خضر را با انکه آن بزرگوار متولد شد در زمان
حضرت ابراهیم بنابر قول مشهور و الی الان باقی است بلکه باقی است
تا روز قیامت و او ایراد است که دلالت بر وجود قائم ع میکند
و اما کفر ابلیس لعنه الله علیه باقی است تا روز قیامت یا تا روز ظهور
دولت حق بنابر اختلاف روایت که وقت معلوم است پس هرگاه
جایز باشد بقاء حضرت خضر ع و بقاء دشمن خدا ابلیس بنابر مصلحت
جز نیز بالنسبه بمصلحت کل بقاء کسیکه محل نظر خداوند جل و علا است
در عالم و قطب وجود است چگونه جایز نیست با انکه نظم بقاء عالم
با واسته بآن است در روز در دنیا و آخرت و با انکه این امت متفق اند

در امامت
صاحب ۳

در میان ایشان نبیا است که لابد است این عالم از قیام قائم
و فرمود رسول خدا که هرگاه باقی نماند دنیا مگر یک روز هر آینه
خداوند آن روز را انقدر بلند میکند تا آنکه ظاهر شود مردی
اهل بیت من یا آنکه فرمود از ذریه من یا از ذریه اولاد من
که اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من است و پر میکند زمین را
براستی و عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و بعضی از عامه
قایل شده اند باینکه شخص هادی عیسی بن مریم است و تکذیب
نموده پیغمبر را زیرا که من ذریتی یا من ولدی یا من اهل بیتی فرمود
و عیسی از ذریه او نیست و از اولاد و اهل بیتش نیز نیست و نیست اسمش
مثل اسم پیغمبر و کنیه اش مثل کنیه او و کسیکه بگوید این مهدی عباسی است
از اولاد عباس او نیز تکذیب پیغمبر را نموده زیرا که عباس عموی پیغمبر است
نه اهل بیت و ذریه و اولاد ایشان پس باقی نماند بر صاحب بصیرت
و انصاف و طالب حق مگر اینکه قائل شود باینکه او دوازدهم از ائمه
است و ایمان باین بزرگوار واجب است زیرا که ائمه و پیغمبران
نگفته اند مگر حق و خدا تعریف کرده ایشان را و اوصیاء ایشان را در کتاب

خود

خود و وحی بایشان و بانچه ملائکه رسانیدند از او از جانب حضرت
حق سبحانه بسوی ایشان زیرا که خدا خبر کرده باین وقایع و رسول الله
نیز خبر کرده و حجج خداوند راست گویانند و هر که بر این نهج باشد
که خدا و رسول و امام و ملائکه گواه او باشند البته حق گو اند و
صدق و شهادت داد خدا در حق ایشان باینکه ایشان رسانیدند
دین خدا را بآن نحو که مامور بودند فما علی الرسل الا البلاغ
آیا هست بر پیغمبر بجز رسانیدن من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر
انا اعتدنا للظالمین نارا یعنی هر که خواهد ایمان آورد و هر که
خواهد کافر شود و ما مهیا نموده ایم از برای ظالم آتش را

فصل در حجیت امام ۴

واجب است اعتقاد باینکه ایشان حجت خدا اند و حجت خدا باقی است
تا روز قیامت اولاً بدلیل لطف و ثانی هرگاه حجت خدا در روی
زمین نباشد تکلیف باطل است و تکلیفی که باطل شد ثمر ایجاد
باطل میشود و ثمر ایجاد که باطل شد خداوند عابث میشود نعوذ بالله
پناه میبرم بخدا از اینکه خدا عابث باشد بلکه او است حکیم و دانا
و خلق کرده خلق را بر وفق حکمت نه عبث و قال الله لئلا یکون للناس علی الله

در حجیت امام ۴

حجة بعد الرسل یعنی نبوده باشد از برای خلق حجتی بر خدا بعد پیغمبران

وقال تعالی ولله الحجة البالغة فی اوامره ونواهیه و فرموده که یعنی

برای خدا حجت رساننده بسوی خلق اوامر و نواهی او وارد در حدیث

در تفسیر این آیه مبارکه که ولله الحجة البالغة ان الله تعالی یقول

للعبد یوم القیمة کنت عالما فان قال نعم قال له افلا عملت وان

قال کنت جاهلا قال افلا تعلمت حتی تعمل فیخصم فتلک الحجة البالغة

در مجمع البحرین دارد این حدیث خداوند میفرماید در روز قیامت

ای بنده من دانا بودی در دین اگر بگوید بلی میفرماید یا بعلم خود

عمل کردی و اگر بگوید جاهل بودم میفرماید چرا تعلیم نکرفتی تا عمل کنی

پس اینست مخاصمه خداوند بر بنده اش و ایضا در مجمع البحرین فی الحدیث

لم یخلق الله خلقه من نبی مرسل و کتاب منزل او حجة لازمة او محجة قائمة

بفتح جیم جاده کلاه راست

وفیه حجة الله قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق یعنی حجت خدا پیش

از خلق و با خلق و بعد از خلق بایست باشد و صاحب مجمع میفرماید

که شاید مراد پیش از خلق یعنی پیش از خلق اجسام که در عالم ذر باشد

و شاهدش قول حضرت امیر است در جواب ابن کوا که گفت یا علی دوست

دارم تو را و من از دوستان توام حضرت فرمودند دیدم تو را در

عالم ارواح حدیث در بیان حجیت اما در بیان اینکه ائمه حجت خداوند

میباشند و زمین خالی نمیشود از حجت احادیث بسیار وارد است.

و ما اکتفا مینمائیم بدوازده حدیث الاول در کافی از حضرت ابی

عبد الله روایت شده که فرمود لو لم یبق فی الارض الا اثنان

لکان احدهما الحجة یعنی هرگاه باقی نماند در زمین مگر دو نفر هر اینه یکی

از این دو نفر حجت خدا خواهند بود دوم ایضا در کافی بروایت

دیگر از حضرت ابو عبد الله که فرموده لو کان الناس رجلین لکان احدهما

الامام و قال ان اخر من یموت الامام لئلا یحتج احد علی الله عز و جل

انه ترکه بغیر حجة لله علیه یعنی فرمود حضرت صادق هرگاه مردمان

دو نفر باقی بمانند هر اینه یکی از ایشان امام خواهد بود زیرا که

نشود در روز قیامت که یکنفر بخدا و ند عرض کند من در دنیا حجت

نداشتم. سیم در کافی بروایت علی بن ابراهیم از محمد بن علی

از محمد بن فضیل از ابی حمزه روایت است که میگوید که گفتم بحضرت

صادق آیا باقی میماند زمین بغیر حجت امام فرمود که هرگاه با

احادیث دال بر وجوب حجت

نماند زمین بغیر امام هر آینه غضب خواهد نمود زمین بر اهلش
چهارم در کافی محمد بن فضیل میگوید که خدمت حضرت امام رضا
عرض کردم اتبقی الارض بغیر امام قال لا قلت فانا نروی عن ابی
عبد الله انها لا تبقی الارض بغیر امام الا ان یسخط الله علی اهل الارض
او علی العباد فقال لا تبقی اذا لساخت یا باقی میماند زمین بغیر
امام مگر آنکه غضب میکند خداوند بر اهل زمین یا بر بندگانش
فرمود نه بلکه باقی نمیماند تا غضب کند پنجم ایضا در کافی
از حسین بن محمد از معلی پسر محمد از بعض اصحاب ما از ابی عبد الله
پسر راشد گفته که قال ابو الحسن ان الارض لا تخلو من الحجة وانا والله ذلک
الحجة فرمود حضرت علی امام رضا آنکه زمین خالی نخواهد شد از حجت
من والله آن حجتم ششم علی بن کافی ابراهیم از پدرش و پدرش از محمد
پسر ابی عمیر و او از منصور پسر یونس و بعد از او پسر مسلم از اسحق پسر عمار
میگوید که شنیدم که فرموده ان الارض لا تخلو الا و فیها امام کیما
ان زاد المومنون شیئا ردهم وان نقصوا شیئا اتمه بدرستیکه
زمین خالی نخواهد شد مگر آنکه در او امامی باشد که هر وقت که مومنون

زیاد نمایند چیزی را در دین ایشان را برگرداند و اگر ناقص باشد شیئی
از دین تمام نماید او را از برای مومنون هفتم در جلد هفتم
بحار از ابن ولید از صفار از محمد بن عیسی از محمد بن فضیل از ابی
حمزه گفت عرض کردم بجعفر صادق ع آیا باقی میماند زمین بلا امام
قال ع لو بقیت الارض بغیر امام لساخت فرمود که هر گاه زمین
باقی بماند بغیر امام هر آینه غضب خواهد نمود بر اهلش یعنی ظلمش بر طرف
خواهد شد و اهلش هلاک این معنی سخت است هشتم ایضا
در جلد هفتم از کتاب بحار الانوار از سعد بن عیسی از محمد بن سنان
از نعمان بن الرازی که گفت من و بشیر دهان نزد حضرت ابی عبد الله ع
بودیم که فرمود لما انقضت نبوة آدم وانقطع اکله اوحی الله عز و جل
الیه ان یا آدم قد انقضت نبوتک وانقطع اکلک فانظر الی ما عندک
من العلم والایمان ومیراث النبوة واثرة العلم والاسم الاعظم فاجعله
فی العقب من ذریتک عند هبة الله فانی لم ادع الارض بغیر عالم یعرف به
طاعتی و دینی چونکه تمام شد مدت پیغمبری آدم و تمام شد روزی
معدود او وحی فرستاد خداوند عز و جل بسوی آدم ای آدم

بتحقیق تمام شد زمان نبوت تو و تمام شد روزهای تو پس نگاه کن
بآنچه نزد تو است از علم و ایمان و میراث پیغمبری و نشانهٔ علم و اسم
اعظم پس بده اینها را بآنکه بعد از تو است از نسل تو که بهترین مردم
باشد زیرا که من وا نمیگذارم زمین را بغیر عالمیکه بشناسد باو
طاعت مرا و دین مرا و باشد آن عالم نجات کسیکه اطاعت نماید او را
نهم در کتاب هفتم از بحار از سعد بن عبد الله از ابن نجران از
عبد الکریم و غیر او روایت کرده اند از حضرت ابی عبد الله ع ان جبرئیل ع
نزل علی محمد یخبره عن ربه عز و جل فقال له یا محمد لم اترک الارض الا و فیها
عالم یعرف طاعتی و هدای و یکون نجاة فیما بین قبض النبی الی خروج النبی
الآخر و لم اکن اترک ابلیس یضل الناس و لیس فی الارض حجة و داع الی
و هاد الی سبیلی و عارف بامری و انی قد قضیت لکل قوم هادیا اهدی به
السعداء و یکون حجة علی الاشقیاء یعنی بدرستیکه جبرئیل ع نازل شد
بر محمد ص و خبر داد او را از جانب خداوند عز و جل و گفت باو یا محمد ص خداوند
میفرماید هرگز وا نگذاشتم زمین را مگر در او عالمی باشد که بشناسد
بندگی مرا و راه هدایت مرا و باشد نجات برای خلق از روز رحلت پیغمبر تا بعثت

پیغمبر

پیغمبر دیگر و من وا نمیگذارم ابلیس را که گمراه کند خلق را و در زمین
نباشد حجت و خواننده بسوی من و هادی بسوی راه من و شناسد
امر مرا و اینکه حکم کردم از برای هر قوم هادی که هدایت شوند باو
نیکوان و باشد حجت بر اشقیا **دهم** نیز در بحار روایت
نموده اند که فرمودند در بحار از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر ع روایت
نموده اند که فرمودند لو ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت باهلها
کما یموج البحر باهله فرمود هرگاه اینکه امام بالا رود از روی زمین
یکساعت هر اینه موج میزند زمین با اهل خودش مثل موج دریا با اهلش
یازدهم نیز در همین کتاب از حضرت ابی عبد الله ع قال ما زالت
الارض الا و لله فیها حجة یعرف الحلال و الحرام و یدعوا الی سبیل الله و لا
تنقطع الحجة من الارض الا اربعین یوما قبل القیمة فاذا رفعت الحجة اغلق
باب التوبة و لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل ان ترفع الحجة اولئک
شرار من خلق الله و هم الذین یقوم علیهم القیمة فرمودند نبود زمین مگر
آنکه از برای خدا حجتی بود که میشناخت حلال را از حرام و میخواند مردم را
براه خدا و قطع نخواهد شد حجت خدا از روی زمین مگر چهل روز

پیش از قبر و هر وقت که بالا رفت محبت بیشتر خواهد شد در توبه
و نفع نمی بخشد هیچکس را ایمان او که آن ایمان نباشد پیش از آن که
محبت بالا رود و آن گروه شرار خلق اند یعنی بدترین خلق خواهند بود
آن گروه که قیامت با ایشان بر پا خواهد شد **دوازدهم** از دلیل حمیری
ابی یزید از صفوان از حضرت امام رضا ع قال ان الارض لا تخلو من
ان یکون فیها امام منا فرمود حضرت که هرگز زمین خالی نخواهد شد
از اینکه بوده باشد در او امامی از ما زیرا که ایشانند حجت خداوند
چنانکه در زیارت جامعه وارد شده و ورثة الانبیاء والمثل الاعلی والدعوة
الحسنی و حجج الله علی اهل الدنیا والآخرة والاولی یعنی سلام بر شما باد
ای اهلبیت پیغمبر ع که شما وارث پیغمبرانید در علم و هدایت و معجزه
و خارق عادت و تقوی و سایر صفات حمیده سوای پیغمبری و مثل
خداوندید چنانکه میفرماید و لله المثل الاعلی و شمائید دعوت یعنی
خوانده نیکو و حجت خدائید بر اهل او **فصل** در معرفت
امام ع اولا بدانکه معرفت امام واجب است بر هر مکلف چنانکه حضرت
رسول خدا ص فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة

جاهلیة

معرفت امام

یعنی اگر کسی بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مرده مثل مردن
زمان جاهلیة یعنی با کفر و دیگر آنکه شناسائی امام اصل اصیل
و رکن قویم دین است زیرا که معرفت خدا و رسول حاصل نمیشود
مگر بمعرفت امام چنانکه مکرر فرموده اند بنا عرف الله و بنا عبد الله
یعنی بما شناخته میشود خدا و بما عبادت کرده میشود و از این
قبیل احادیث زیاده از آن است که بتوان شماره در آورد و این
معنی ظاهر و هویدا است نزد کسیکه تتبع در اخبار و احادیث
و زیارات و ادعیه ماثوره دارد چنانکه صاحب غایة المرام
آقا سید هاشم توبلی اعلی الله مقامه در باب چهل و هفتم از
مقصد اول آن کتاب بیست و نه حدیث بطریق شیعه روایت
نموده که این ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم ارکان ایمانند و شناختن
نمیشود خداوند جل جلاله و رسول خدا مگر بمعرفت این بزرگواران
و قبول نمیشود عمل بندگان نزد حضرت معبود مگر بشناختن ایشان
و ولایت ایشان و بیزاری جستن از دشمنان ایشان لکن سند آنها
بجهت سهولت و اختصار و عوام را چون از سند و رجال بهره نبود

نبوده اند اختیم و اگر کسی بخواهد رجوع نماید باصل کتاب که غایة

المرام است **الاول** عن ابی بصیر عن ابی خیثمه عن ابی جعفر ع قال

سمعته یقول نحن حجة الله و نحن ارکان المومنین و نحن دعائم المومنین

و الاسلام یعنی حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مائیم حجت خدا و مائیم

اعتماد مومنین و مائیم ستونهای اسلام **دویم** عن ابی حمزة قال

قال لی ابو جعفر ع انما یعبد الله من یعرف الله فاما من لا یعرف الله

فانما یعبده ضلالا قلت جعلت فداک فما معرفة الله قال تصدیق

الله عز و جل و تصدیق رسول الله ص و موالاة علی و الایتمام به و بائمة

الهدی ع و البراءة الی الله عز و جل من عدوهم هکذا یعرف الله عز و جل

یعنی ابی حمزة گفته است که فرمود بمن حضرت امام محمد باقر ع بدرستیکه

نیست جز این نیست که خدا را بنده گی میکند کسیکه بشناسد خدا را

اما کسیکه نشناسد خدا را پس بدرستیکه بنده گی او گمراهی است

ابی حمزه میگوید عرض کردم فدایت شوم چه چیز است معرفت خدا فرمود

آن بزرگوار معرفت خدا تصدیق خدای عز و جل است و تصدیق

پیغمبر او و کسیکه تصدیق حبیب او و علی ع و اعتماد بآن بزرگوار و بائمه

که هدایت کننده اند خلق را بسوی خدا و بیزاری از دشمنان

ائمه بسوی پروردگار عزیز و جلیل باین نحو شناخته میشود خدای

عز و جل **سیم** عن ابن اذینه قال حدثنا غیر واحد عن احدهما

انه قال لا یکون العبد مومنا حتی یعرف الله و رسوله و الائمة کلهم

و امام زمانه و یرد الیه و یسلم له ثم قال کیف یعرف الاخر و هو یجهل

الاول یعنی فرمود که امام ع که نمیباشد بنده مومن حتی تا آنکه

بشناسد خدا و رسول خدا و ائمه همه را تماما و امام زمان خود را

و رجوع نماید بسوی او در جمیع امور دین خود و قبول نماید او را

پس از فرمودن اینکلام فرمود چگونه میشناسد آخر را که امام باشد

با آنکه او نشناخته اول را که توحید باشد یعنی شناخته میشود امام

بصفت خداوند و چنانکه در دعا حضرت صاحب الزمان ع

این مقصد ظاهر است و آن اینست اللهم عرفنی نفسک و دیگر

مقام معرفت صفت امام خواهد آمد انشاء الله تعالی **چهارم**

عن زرارة قال قلت لابی جعفر ع اخبرنی عن معرفة الامام منکم و اجبة

علی جمیع الخلق فقال ان الله عز و جل بعث محمدا الی الناس اجمعین رسولا

وحجته على جميع خلقه في ارضه فمن آمن بالله وبمحمد ص واتبعه وصدقه
فان معرفة الامام منا واجبة عليه ومن لم يومن بالله وبرسوله
ولم يتبعه ولم يصدقه ويعرف حقهما فكيف يجب عليه معرفة الامام
وهو لا يومن بالله وبرسوله ويصدقه برسوله في جميع ما انزل الله
يجب على اوليائكم معرفتكم قال نعم اليس هولاء يعرفون فلانا وفلانا قلت بلى
قال اترى ان الله هو الذي اوقع في قلوبهم معرفة هولاء والله ما اوقع
ذلك في قلوبهم الا الشيطان والله ما الهم المومنين حقنا الا الله يعنى گفت
زراره که عرض کردم بحضرت امام محمد باقر ع خبر کن مرا از معرفت امام
که واجبست بر جمیع خلق فرمود بدرستیکه خدای عز وجل فرستاد محمد ص
بسوی خلق همه پیغامبر رسول و حجت بر جمیع خلقش در زمینش پس کسیکه
ایمان بخدا و پیغمبرش آورد و تصدیق و متابعت کرد او را معرفت امام
که از ما باشد واجبست بر او و کسیکه لم یومن بالله ایمان نیاورد
بخدا و رسول خدا و متابعت نکرد و تصدیق نکرد تا آنکه بشناسد
حق خدا و رسول این چگونه واجب میشود بر او معرفت امام با آنکه
او ایمان نیاورد بخدا و رسول خدا تا آنکه بشناسد حق ایشان خدا و رسول

گفت

معرفت امام

گفت گفتم پس کسیکه ایمان آورد بخدا و رسول او و تصدیق کرد
رسول او در جمیع آنچه نازل شده واجبست بر اولیای شما معرفت شما فرمود
بلی آیا نیستند این گروه یعنی مخالفین که میشناسند فلان و فلان
یعنی اول و ثانی را گفتم بلی فرمود آیا میبینی بدرستیکه خدا آنکسیست
که انداخت در دل ایشان معرفت اینگروه را والله قسم بخدا نینداخت
این معرفت ضلال را در دلهای ایشان مگر شیطان و قسم بخدا الهام
نکرد در دلهای مومنین حق ما را مگر خدا پنجم فی غایة المرام عن جابر قال سمعت
ابا جعفر ع یقول انما یعرف الله عز وجل ویعبده من عرف الله وعرف امامه
منا اهل البیت ومن لا یعرف الله عز وجل ولا یعرف الامام منا اهل البیت
فانما یعرف ویعبد غیر الله هکذا والله ضلالا یعنی شنیدم
ابی جعفر ع میفرمود نیست جز این نیست که میشناسد خدای عز وجل
و عبادت میکند خدا را کسیکه بشناسد خدا و امام خود را از ما
اهل بیت و کسیکه نشناسد خدای تعالی و امام از ما اهل بیت پس این است
و غیر این نیست که میشناسد و عبادت میکند غیر خدا را همچنین است
قسم بخدا گمراه است **فصل** در اینکه ائمه اثناعشر ارکان

ایمانند وقبول نمیکند خداوند جل جلاله اعمال بنده کان را مگر
بولایت ایشان بروایت مخالفین شانزده حدیث نوشته
در غایة المرام وما اکتفا مینمائیم بشش حدیث بجهت اختصار اول
ابراهیم پسر محمد که پسر عیسی است واو از عباس پسر معروف واو از عبد الله
پسر عبد الرحمن حمویی البصری از ابی المعز حمید پسر مثنی از ابی بصیر که از
خیثمه جعفی از ابی جعفر ع گفت شنیدم از ایشان فرمودند که نحن امناء
الله عز وجل ونحن حجة الله ونحن ارکان الایمان ونحن دعائم الاسلام
یعنی حضرت امام محمد باقر ع فرمود که ما اهل بیت امینان خداوند
عز وجل ایم وما حجت خدائیم وما ارکان ایمانیم وستون اسلامیم دویم
در این کتاب است ابو مؤید موفق بن احمد از بزرگان علماء عامه
است در کتاب فضائل گفت که خبر کرد مرا فخر القضاة نجم الدین ابی
منصور محمد بن الحسین بن محمد البغدادی در اجازه یکه نوشته بمن از
همدان گفت خبر کرد مرا امام شریف نور الهدی ابو طالب حسن
ابن محمد الزینبی گفت خبر کرد مرا امام الائمة محمد بن احمد بن شاذان
گفت خبر کرد مرا احمد بن محمد بن عبید الله الحافظ گفت خبر کرد مرا

احادیث داله بر رکنیت ایشان و در اثبات ایشان علیهم السلام اجمعین

علی ابن سنان الموصلی از احمد بن محمد بن صالح از سلیمان بن محمد بن
زیاد بن مسلم از عبد الرحمن بن زید از زید بن جابر از سلامه
داعی رسول الله گفت شنیدم رسول الله ص فرمود که در شب معراج
فرمود حق جل جلاله امن الرسول بما انزل الیه من ربه فقلت والمؤمنون
قال صدقت قال من خلفت فی امتک قلت خیرها قال علی ابن ابی طالب ع قلت
نعم یا رب قال یا محمد انی اطلعت الی الارض اطلاعة فاخترتک منها فشققت
لک اسما من اسمائی فلا اذکر فی موضع الا ذکرت معی فانا المحمود وانت
محمد ثم اطلعت الثانیة فاخترت منها علیا وشققت له اسما من اسمائی
فانا الاعلی وهو علی یا محمد انی خلقتک وعلیا وفاطمة والحسن
والحسین والائمة من ولده من نوری وعرضت ولایتکم علی اهل
السموات والارض فمن قبلها کان عندی من المؤمنین ومن جحدها
کان عندی من الکافرین یا محمد لو ان عبدا من عبیدی عبدنی حتی ینقطع
او یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا لولایتکم ما غفرت له حتی یقر
بولایتکم یا محمد تحب ان تراهم قلت نعم فالتفت فاذا انا بفاطمة ع وعلی
والحسن والحسین وعلی ابن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی ابن

دکر ایمانند

منکر ولایت

جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی
فی ضحضاح من نور قیام یصلون و هو فی وسطهم یعنی المهدی کانه کوکب
دری و قال یا محمد هؤلاء الحجج و هو الثائر من عترتک و عزتی انه الحجة
الواجبة لاولیائی و المنتقم من اعدائی یعنی فرمود حضرت رسول در شب
معراج فرمود بمن خدای جل جلاله که ایمان آورد پیغمبر بانچه نازل
شده باو از جانب پروردگار پس گفتم و همچنین مومنون آیا ایشان
نیز ایمان آوردند فرمود راست گفتی ای محمد فرمود که را خلیفه کردی
در میان امت گفتم بهترین امت را فرمود علی بن ابی طالب گفتم بلی
ای پروردگار من فرمود ای محمد من مطلع شدم در زمین مطلع
شدنی پس اختیار کردم ترا از آن پس مشتق کردم از برای تو
اسمی از اسماء خود پس ذکر نمیشوم مگر آنکه ذکر میشوی با من تو
پس من محمودم و تو ای محمد پس مطلع شدم مرتبه دوم پس اختیار
کردم از آن علی را و مشتق کردم از برای او اسمی از اسماء خود پس منم
اعلی و او است علی ای محمد من خلق کردم ترا و علی و فاطمه و حسن
و حسین و ائمه از اولاد حسین را از نور خود و ولایت

شما را

شما را بر اهل آسمانها و زمینها پس هر که قبول کرد ولایت را
شد او نزد من از اهل ایمان و هر که انکار نمود ولایت را
شد او نزد من از کافرین ای محمد هر گاه اینکه بنده از بندگان
من بندگی کند مرا تا آنکه منقطع شود یا آنکه بگردد مثل پوست
انبانی یا از استخوان پوسیده پس از این همه عبادت بیاید نزد
من و حال آنکه منکر باشد ولایت شما را هرگز نخواهم آمرزید او را
تا آنکه برگردد و اقرار کند بولایت شما یا محمد دوست داری که ببینی
ایشان را گفتم بلی ای پروردگار فرمود نگاه کن از جانب
راست عرش پس نگاه کردم دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن
علی و علی بن محمد و حسن بن علی و المهدی را در مکان از نور ایستاده و
نماز میکنند و حضرت مهدی در وسط ایشان ایستاده کانه مثل
ستاره درخشان و فرمود ای محمد اینکه و حجتهای من اند
و المهدی خونخواه عترت تو است و قسم بعزت خودم به ستمکار
این مهدی حجت واجب از برای من انتقام برگزیده کان من است و

کشنده از دشمنان من است ؎ فی غایة المرام موافق ابن
احمد قال ذکر محمد بن احمد بن شاذان قال حدثنی القاضی ابو محمد الحسین
بن محمد بن موسی عن علی بن ثابت عن جعفر بن عمر عن یحیی بن جعفر عن عبد
الرحمن بن ابراهیم عن مالک بن انس عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول
الله من احب علیا قبل الله صلوته و قیامه و استجاب دعائه
ومن احب علیا قبل الله صلوته وقیامه واستجاب دعائه ومن احب
علیا اعطاه بکل عرق فی بدنه مدینة فی الجنة الا ومن احب آل محمد
امن الحساب والمیزان والصراط الا ومن کان مات علی حب آل محمد فانا
کفیله بالجنة مع الانبیاء الا ومن ابغض آل محمد جاء یوم القیمة
مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله یعنی سلسله رواة منتهی شده
اند با ابن عمر که گفت شنیدم که فرمود رسول خدا هر کس که دوست
داشته باشد علی را قبول میکند خداوند عز و جل نماز و روزه
و جمیع نوافل او را و مستجاب میکند دعای او را و کسیکه دوست بدارد علی را
میدهد بلخیر رگی که در بدن او باشد بعدد هر رگی شهری در بهشت
اگاه باشید و کسیکه دوست بدارد عترة آل محمد را امین است از حساب و از میزان

واز صراط

واز صراط آگاه باشید کسیکه بمیرد در محبت آل محمد پس من ضامن بهشت
اویم با پیغمبران آگاه باشید و کسیکه دشمن داشته باشد آل محمد را
میاید روز قیامت با آنکه نوشته شده دو چشم او در پیشانی
است که مایوس است از رحمت خدا بدانکه از این حدیث شریف از فقره
آیس من رحمة الله معلوم میشود که محبت آن بزرگوار از رکن دین و ایمان
است و الا مایوس بودن با دین و ایمان معنی ندارد و از فقره مبارکه الا و من
احب یعنی کسیکه دوست داشته امین است از حساب و میزان و صراط
معلوم میشود که محبت آن بزرگوار از رکن دین و ایمان است و الا
مایوسی با دین و ایمان معنی ندارد و از فقره مبارکه زیرا اگر
حمایت رکن او درست باشد از اذیت تابستان و زمستان امین است
کو زینت طلا و لاجورد نباشد و انهم لازم نیست بقول [illegible]
آن بزرگوار فانا کفیله و حاصل این حدیث را مخالف در حق [illegible]
میگوید و در کتاب خود شان نوشته اند که حضرت رسول الله
در بیان و افشا آن فرمود که حقیقة مامور بود از جانب رب العزة
نمیدانم آنانیکه اظهار تشیع میمانید و خود را اثنا عشری مینامند

چه میگویید الیشبر خدا او ندشا هد حال و کواه احوال است — چهارم
و فیر انیم از احمد بن مردویه حافظ که از عدول و ثقات نزد عامه
است گفته است که خبر کرد ما را احمد بن عبد الله بن حسین که
خبر کرد ما را عبد العزیز بن یحیی البصری و ابو احمد که گفت خبر کرد
ما را مغیرة بن احمد المهلبی که گفت خبر کرد ما را عبد الرحمن بن صالح
الازدی که گفت خبر کرد ما را علی بن هاشم بن البرید که گفت خبر
ما را جابر الجعفی از صالح بن میثم از پدرش که گفت شنیدم از ابن
عباس که میگفت شنیدم از رسول خدا ص که میگفت من لقی الله
وَهو جاحدٌ وَلایة علی ابن ابیطالب ع لقی الله وهو علیه غضبان ولا
یقبل الله شیئا من اعماله فیوکل به سبعون ملکا یتفلون فی وجهه
ویحشره الله اسود الوجه ازرق العین قلنا یا ابا العباس اینفع حب علی
فی الاخرة قال قد تنازع اصحاب رسول الله فی حبه حتی سالنا رسول الله ص فقال
ادعونی حتی اسال الوحی فلما هبط جبرئیل سئله فقال اسئل ربی عز و جل
فرجع الی السماء ثم هبط الی الارض فقال یا محمد ان الله یقرء علیک السلام
ویقول احب علیا فمن احبه فقد احبنی ومن ابغضه فقد ابغضنی یا محمد حیث تکونان

محبت علی ع

وحیث یکون محبوه وان احبوا یعنی رسول خدا فرمود اگر کسیکه
ملاقات کند خدا را و منکر ولایت علی بن ابی طالب ع باشد ملاقات
میکند خدا را با آنکه باشد از او غضبناک و قبول نمیکند از او هیچ
عمل او را و موکل میکند خدا را با آنکه باشد از او غضبناک و قبول نمیکند
از او هیچ عمل او را و موکل میکند باو هفتاد ملک را که تف میکنند
در روی او و محشور میکند او را خدای تعالی بارویی سیاه و چشم کبود
گفتیم ای پدر عباس آیا نفع میدهد محبت علی ع در آخرت گفت بتحقیق
نزاع کردند اصحاب رسول خدا در دوستی علی ع تا آنکه سؤال نمودیم از رسول
خدا ص فرمود صبر کنید تا از پروردگار تعالی برسد پس رسید جبرئیل ع
و سؤال نمودم از جبرئیل عرض کرد جبرئیل تا سؤال نمایم
از پروردگار عز و جل این مسئله را پس باسمان رفت و برگشت بزمین
پس گفت یا محمد بدرستیکه خدای تعالی سلام میرساند ترا و میفرماید
احبب علیا یعنی من دوست میدارم علی را پس کسیکه دوست بدارد علی
را بتحقیق دوست داشته مرا و کسیکه دشمن بدارد بتحقیق دشمن
داشته مرا یا محمد هر نحو که باشی میباشد و هر نحو که باشد دوست میدارد

خدا او را اگر چه باشی شود از ایشان سیئات یعنی به هر نحو که توبیخی
رحمت نزد من علی نیز مستحق رحمت است نزد من و همچنین دوستان
علی نیز مستحق رحمت است نزد من و همچنین دوستان علی نیز مستحق
رحمتند و اگر چه عاصی باشند بیست و پنجم از طریق عامة المخالفین
ما رواه الجبری یرفعه الی ابی عبد الله الجدلی قال دخلت علی [امیر المؤمنین] فقال یا ابا
عبد الله الا انبئك بالحسنة التی من جاء بها ادخله الله الجنة وقبل منه
والسیئة التی من جاء بها ادخله النار ولم یقبل له معها عمل قال قلت بلی
یا امیر المؤمنین فقال الحسنة حبنا والسیئة بغضنا ابو عبد الله
جدلی میگوید بخدمت امیر المؤمنین رسیدم فرمود یا ابا عبد الله میخواهی خبر
کنم ترا بحسنه آنچنانکه هر که بیاید بآن حسنه داخل میکند خدا او را
در بهشت و قبول میکند از او عمل او را و خبر کنم ترا از گناهی که اگر
بیاید با آن گناه روز قیامت داخل میکند خدا او را در آتش و قبول
نمیکند از او با آن گناه هیچ چیز را عرض کردم بلی یا امیر المؤمنین فرمودند
حسنه دوستی ماست و سیئه دشمنی ماست بیست و ششم ایضا از طریق عامه
از جریر بن عبد الله بجلی قال قال رسول الله من مات علی حب آل محمد مات شهیدا

الا و من مات

و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا له الا و من مات علی [حب آل]
محمد مات تائبا الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نكير
الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة كما تزف العروس الی بیت زوجها
الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة الا و من مات
علی بغض آل محمد مات كافرا الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة
الجنة یعنی فرمود رسول خدا هر که بمیرد بمحبت آل محمد شهید مرده
و هر که بمیرد بدوستی آل محمد آمرزیده مرده آگاه باش هر که بمیرد
بدوستی آل محمد با توبه مرده و هر که بمیرد بدوستی آل محمد بشارت
میدهد او را ملك الموت و نکیر و منکر به بهشت آگاه باش اگر
کسی بمیرد بدشمنی آل محمد می‌آید روز قیامت و حال آنکه نوشته
میشود میان دو چشم او که مأیوس است از رحمت خدا آگاه باش
اگر کسی بمیرد بدشمنی آل محمد کافر مرده آگاه باش که اگر کسی بمیرد بدشمنی
آل محمد هرگز نخواهد شنید بوی بهشت را این دو حدیث شریف هم
دلالت بر کثرت اهل بیت با ایمان و دین میکند بحیثیتی که تصریح
فرمود که اگر بغض آل محمد کافر مرده و در این حدیث پیغمبر فرمایند

ارکان ایمانند بطریقه شیعه

حب ماست یعنی دین همان محبت ماست که اصل اصیل است و ما بقی شرایط
محبت است اما بروایت شیعه در اینکه ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم
اجمعین ارکان ایمانند مبیّن در حدیث روایت نموده در غایة المرام و ما لی
الکفا مبکینیم ایضاً ثبش حدیث الاوّل ابی بصیر از ابی خثیمه از حضرت ابی
عبدالله ع روایت نموده که گفت شنیدم که فرمود ندان بزرگوار
نحن حجة الله و نحن ارکان المؤمنین و نحن دعائم الاسلام یعنی ماییم حجت
خدا و ماییم قوام مومنین و ماییم ستون اسلام الثانی عن ابن عباس
قال قال رسول الله المخالف لعلی بن ابی طالب بعدی کافر و المشرک به مشرک
و المحب له مومن و المنافق له منافق و المقتفی لاثره لاحق و المحارب له مارق
و الراد علیه زاهق علی نور الله فی بلاده و حجته علی عباده علی سیف الله علی
اعدائه السفلی و وارث علم انبیائه علی کلمة الله العلیا و کلمة الله علی اعدائه
السفلی علی سید الاوصیاء و وصی سید الانبیاء علی امیر المومنین و قائد
الغر المحجلین و امام المسلمین لا یقبل الله الایمان الا بولایته و طاعته
یعنی ابن عباس گفت که فرمود رسول خدا ص هر که با علی خلاف کند
کافر است و هر که طمع شوکت کند با و مشرک است و هر که علی را دوست

بدارد

ارکان ایمان

بدارد مومن است و دشمن او منافق است و پیرو او ملحق با او خواهد بود
و حرب کننده با او بیرون رونده است از دین چون پیرو رد کننده
او از دین بیرون است علی نور خدا است در بلاد خدا و برهان خدا
و دلیل خداست بر بندگان او و شمشیر خداست بر دشمن خدا
که پست اند علی آقای اوصیا است و علی وصی آقای پیغمبران است علی
امیر مومنان است و علی پیشرو سفید رویان محجل رونده گان
بهشت است و علی پیشوای و هادی مسلمانان است قبول نمیکند
ایمان هیچ کس را مگر بولایت او و اطاعت او سیم ابن بابویه
از پدرش و او از عبدالله بن حسن مودب و او از احمد بن علی اصبهانی
از ابراهیم بن محمد الثقفی از قتیبة بن سعید بصری و او از عمر بن غزوان
از ابی مسلم گفت بیرون رفتم با حسن بصری و انس بن مالک تا اینکه
رسیدیم بدر خانه ام سلمه رض و نشست انس در نزدیکی در خانه
و من با حسن بصری داخل خانه شدیم و حسن بصری سلام کرد و گفت
السلام علیک یا اماه و رحمة الله و برکاته فقالت له و علیک السلام
من انت یا بنی امه فقال انا الحسن البصری فقالت له فیما جئت یا حسن قال

لما جئت لتحدثني بحديث سمعته من رسول الله في علي بن ابي طالب

فقالت ام سلمة والله لاحدثنك بحديث سمعته اذناي من رسول

الله والا صمتا ورأته عيناي والا فقئتا ووعاه قلبي والا فطبع

الله عليه واخرس لساني ان لم اكن سمعت رسول الله يقول لعلي

ابن ابي طالب يا علي ما من عبد لقي الله عز وجل يوم يلقاه جاحدا

لولايتك الا لقي الله بعبادة صنم او وثن قال سمعت الحسن البصري وهو يقول

الله اكبر اشهد ان عليا مولاي ومولى المومنين فلما خرج قال له انس بن

مالك ما لي اراك تكبر قال سألت امنا ام سلمة ان تحدثني بحديث سمعته

من رسول الله في علي فقالت لي كذا وكذا فقلت الله اكبر اشهد ان عليا

مولاي ومولى كل مومن قال فسمعت عند ذلك انس بن مالك وهو

يقول اشهد على رسول الله انه قال هذه المقالة ثلث مرات او اربع مرات

حسن بصری سلام کرد بمادر مومنین که ام سلمه زن رسول الله است

و ام سلمه جواب سلام داد و فرمود که تو کیستی گفت منم حسن بصری فرمود

چرا آمدی گفت آمدم تا خبر کنی مرا بخبری که حضرت رسول در حق علی

ابن ابی طالب ع فرمود پس گفت ام سلمه قسم بخدا که خبر میکنم ترا بخبری که

شنیدم

شد
ارکان ایما

شنیدم در وقتیکه میفرمود حضرت رسول الله والا کر باد

گوشهای من و دیدم بچشم رسول خدا چنین گفت والا کور باد

چشمهای من و نگاه داشت اورا دل من والا منقلب شود و لال

شود زبان من اگر نشنیده باشم رسول خدا را که میفرمود

یا علی نیست هیچ بنده که ملاقات کند خدای عز و جل را روز ملاقات

ان بزرگوار و منکر باشد ولایت ترا یا علی مگر آنکه ملاقات خواهد

نمود خدا را از بنده گی نمودن صنم یا وثن که هر دو اسم بت است

گفت شنیدم که حسن بصری میگفت الله اکبر شهادت میدهم اینکه علی

آقای من و آقای همه مومنان است همینکه بیرون رفتند از خانه

ام سلمه انس با او گفت چه شد ترا که تکبیر گفتی گفت سوال کردم از

مادرم ام سلمه آنکه خبر کند مرا حدیثیکه شنیده بوده او را از رسول

خدا در حق علی پس گفت چنین و چنان پس گفتم الله اکبر شهادت

میدهم بر اینکه این حرف و این کلام از رسول خدا است سه مرتبه

یا چهار مرتبه تکرار نمود **چهارم** از حضرت علی بن ابی القاسم صادق ع از حضرت

جعفر بن محمد عن علی ع قال قال رسول الله الائمة بعدی اثنا عشر اولهم

و انس گفت من نیز شنیدم
از رسول خدا ع

علی بن ابی طالب ع و اخرهم القائم خلفائی و اوصیائی و اولیائی و حجج الله علی امتی
بعدی المقر بهم مومن و المنکر لهم کافر یحیی بن ابی القسم میگوید از حضرت
صادق ع از حضرت امیر المومنین ع که ایشان از رسول خدا ع که فرمود
امام بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابیطالب است
و آخر ایشان قائم و ایشانند خلفاء من و اولیاء من و حجج خداوند بر امت
من بعد از من اقرار کننده ایشان با این فضایل مومن و منکر ایشان
کافر است **پنجم** از ابی هارون عبدی که گفت دیدم رای خوارج را
در غایة المرام و امالی مفید ذکره
منزعین ایشان را تا نشستم نزد ابی سعید خدری ره پس شنیدم از او که
میگفت مامور شدند مردم بر پنج چیز چهار تا را عمل کردند و یکی را
ترک کردند پس کسی گفت ای ابی سعید کدام است آن چهار که عمل کردند
فرمود نماز و زکوه و حج و روزه ماه مبارک رمضان گفت آن یکی
کدام است که ترک کردند او را فرمود ولایت علی بن ابیطالب ع گفت آن مرد
ای ابی سعید آیا این از واجبات است مثل آن چهار تا فرمود ابی سعید گفت
بلی قسم به پروردگار کعبه پس گفت آن مرد بتحقیق کافر شدند خلق
فرمود ابی سعید تقصیر من چه چیز است مردم خود کافر شدند

ششم

ارکان ایمان

بطلان عبادت بی ولایت

ششم عن زرارة عن ابی جعفر ع قال ذروة الامر و سنامه
و مفتاحه و باب الاشیاء و رضا الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته
ان الله عز و جل یقول من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی
فما ارسلناک علیهم حفیظا اما لو ان رجلا قام لیله و صام نهاره
و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره و لم یعرف ولایة ولی الله فیوالیه
و یکون جمیع اعماله بدلالته الیه ما کان له علی الله حق فی ثوابه و
لا کان من اهل الایمان قال اولئک المحسن منهم یدخله الله الجنة ذروه
بالکسر و الضم اعلای هر شیء را گویند یا بالاترین امر و محکمترین او و کلید او
و در هر شیء و رضامندی رحمن طاعت امام است بعد از معرفت خدا
زیرا که خداوند عز و جل میفرماید که کسیکه اطاعت کرد رسول خدا را بتحقیق
اطاعت کرده خدا را و کسیکه برگردد از امر رسول خدا پس نفرستادیم
ترا بر ایشان حفظ کننده آگاه باش اگر کسی بایستد هر شب را و روزه
بگیرد در روزها را و تصدق کند جمیع مال خود را و حج کند همه دهر را
و نشناسد ولی خدا را تا آنکه دوست داشته باشد او را و باشد جمیع
عمل خود به دلالت خودش بسوی خدا نیست از برای او نزد حق تعالی در ثواب

ثواب ورو نیست و از اهل ایمان فرمود بی آنکروه که محسن باشند خدا
مسکیند ایشان را در بهشت و محسن از اولیا اما مند **فصل**
در آنکه ولایت علی بن ابیطالب ع از اصول اسلام است از طریق عامه
پنج حدیث بنظر رسیده و ما اکتفا نمودیم به سه حدیث **الاول**
ابراهیم بن محمد حموینی که از فضلای علمای اهل سنت است گفت خبر
داد ما را جعفر بن محمد بنا از محمد بن عبدالله بن محمد بیع از محمد بن
ابن رحیم اسنانی از احمد بن حازم از عاصم بن یوسف الیربوعی از
سفیان بن ابراهیم الحریری از پدرش از ابی صادق که گفت
که علی فرموده است اصول الاسلام ثلثة لا ینفع واحد منهن دون
صاحبیه الصلوة والزکوة والموالاة قال الواحدی فهذا منتزع من قوله تع
انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة
وهم راکعون وذلک ان الله تع اثبت الموالات بین المؤمنین ثم لم یصفهم
الا باقامة الصلوة وایتاء الزکوة فقال الذین یقیمون الصلوة ویؤتون
الزکوة فمن والی علیا فقد والی الله ورسوله وقال الله تع فی ایة
اخری ان احببت عبادة المؤمنین فقال ان الذین امنوا وعملوا الصالحات

لهم الرحمن ودا فرمود حضرت امیر المؤمنین ع اصول اسلام سه است
که نفع ندارد هیچیک بی دیگری نماز و زکوة و محبت امیر ع با اولاد
معصومین او واحدی گفته اینکه حضرت فرموده است از کلام
خدا این آیه مبارکه انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون
الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون زیرا که خدا تع ثابت کرده
موالات را میان مؤمنین و وصف ایشان نکرده مگر باقامة الصلوة
یعنی برپا داشتن نماز و دادن زکوة و بتحقیق هر که دوست
بدارد علی را چنان است که دوست داشته باشد خدا را و رسول
خدا را و در آیه دیگر فرموده هرگاه دوست داشته باشند
او را مؤمنین فرمود بدرستیکه آنانیکه ایمان آوردند و عمل
نیکو کردند زود است که بگردانم از برای ایشان محبت را در دلهای
یعنی دوست تمام علما با ایشان **دویم** بطریق عامه از ابن عباس
فی قوله تع ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا قال نزلت
فی علی بن ابیطالب ما من مسلم الا و لعلی فی قلبه محبة از ابن عباس که
گفت در تفسیر این آیه مبارکه یعنی آنانیکه ایمان آوردند و عمل صالح

نمودند زود است که خداوند بکیرد اند از برای ایشان دوستی را
ابن عباس گفت این دوستی امیر المومنین است و گفت ابن عباس
سنیت مسلمی مگر آنکه در قلب او محبت امیر المومنین است **سیم**
بطریق عامه موفق بن احمد در کتاب او بسلسله روایت از زید بن
علی بن الحسین بن ابی طالب از پدرش از جدش از علی ابن ابی طالب ع
از رسول الله صلعم که فرمود حضرت رسول یا علی لو ان عبدا عبد الله عز و جل
مثل ما قام نوح فی قومه و کان له مثل احد ذهبا فانفقه فی سبیل الله
ومد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم قتل بین الصفا والمروة مظلوما
ثم لم یوالک یا علی لم یشم رائحة الجنة ولم یدخلها فرمود حضرت رسول
یا علی هرگاه بنده عبادت بکند خدای عز و جل را مثل عمر کردن نوح
در میان قوم خود و از برای او باشد مثل کوه احد از طلا و همه را
در راه خدا بفقرا و مساکین بدهد و طول بکشد عمرش تا آنکه حج بکند
هزار حج بپای خود پس از این کشته شود در میان صفا و مروه مظلوم
پس از اینها ترا دوست نداشته باشد یا علی هرگز نخواهد شنید بوی بهشت را
و هرگز داخل بهشت نخواهد شد اما بطریق خاصه که ولایت حضرت

امیرا

امیر المومنین هم سو با یازده نفر از اولاد طاهرین او که از اصول اسلام است
احادیث بسیار وارد لکن اختصار نمودیم بچهار حدیث **الاول**
دعائم الاسلام از ابی حمزة از ابی جعفر ع فرمود که بن برکوار بنا نهاده شده
اسلام بر پنج چیز الصلوة والزکوة والصوم والحج والولایة ولم ینادی
بشیء ما نودی بالولایة امام محمد باقر فرموده که بنا نهاده شده اسلام
بر پنج چیز نماز زکوة و روزه و حج و دوستی اهل بیت ع و ندا نکرده
رسول خدا مثل ندای ولایت یعنی بیشتر اهتمام آن حضرت در ولایت بود
دویم ایضا در این کتاب مذکور است ابن یعقوب عن محمد بن
یحیی عن احمد بن محمد عن صفوان ابن یحیی عن السری ابی الیسع قال قلت لابی
عبد الله اخبرنی بدعائم الدین الاسلام التی لا یسع احد التقصیر عن معرفة
شیء منها الذی من قصر عن معرفة شیء منها فسد دینه ولم یقبل منه عمله
ومن عرفها وعمل بها صلح دینه وقبل منه عمله ولم یضق مما هو فیه
بجهل شیء من الامور جهله فقال شهادة ان لا اله الا الله والایمان
بان محمدا رسول الله والاقرار بما جاء من عند الله وحق فی الاموال الزکوة
والولایة التی امر الله عز و جل بها ولایة آل محمد قال فقلت له هل فی

ارکان اسلام

فاضل دوستی

الولاية شيء دون شيء فضل يعرف لمن اخذ به قال نعم قال الله عزوجل
يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم وقال رسول الله
من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية وكان رسول الله وكان
عليا وقال الآخرون وكان معوية ثم كان الحسن ثم كان الحسين وقال آخرون
يزيد بن معوية لعنه الله وحسين ابن علي ولا سواء ولا سواء قال ثم سكت
ثم قال ازيدك فقال له حكم الاعور نعم جعلت فداك قال ثم كان علي
ابن الحسين ثم كان محمد بن علي ابو جعفر وكانت الشيعة قبل ان يكون
ابو جعفر وهم لا يعرفون مناسك حجهم وحلالهم وحرامهم حتى كان
ابو جعفر ع ففتح لهم وبين لهم مناسك حجهم وحلالهم وحرامهم حتى صار
الناس يحتاجون اليهم بعد ما كانوا يحتاجون الى الناس وهكذا يكون الامر
والارض لا تكون الا بامام ومن مات لا يعرف امامه مات ميتة جاهلية
واحوج ما يكون الى ما انت عليه اذا بلغت نفسك هذه واهوى بيده الى
حلقه وانقطعت عنك الدنيا تقول لقد كنت على امر حسن يعني ابي الربيع گفت
گفتم بحضرت صادق ع خبر کن مرا بحقیقت اسلام که نتوانند احدی
تقصیر کند از معرفت شیء از آنها اگر کسی تقصیر کند از معرفت شیء

از آنها را که اگر کسی تقصیر کند از معرفت شیء از آنها را فاسد شود دین
او وقبول نشود از او عملش و کسیکه بشناسد و عمل کند بآن درست
شود دین او وقبول شود عمل او وشک نشود باو از آنچه او در
اوست بنادانی چیزی از امور را دانی او را فرمود شهادة ان لا اله
الا الله والایمان باینکه محمد رسول الله والاقرار بما جاء به النبی من عند
الله حق فی الاموال والزکوة والولایة التی امر الله عزوجل بها وولایة آل محمد
گفت پس گفتم او را آیا در ولایة شیء وغیر شیء فضل که بشناسد از برای
کسیکه اخذ کرده باو فرمود نعم قال الله عزوجل یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وقال رسول الله من مات
ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة فرمود رسول خدا
کسیکه بمیرد ونشناسد امام زمان خود را مرده است مثل مردن
جاهلیة وبود رسول خدا ص وبود امیر المومنین ع وبودن دیگران
وبود معویه بعد حسن ثم کان الحسین ع ومیگفتند دیگران یزید بن
معویه وحسین بن علی ونبودند مساوی ومساوی نبودند پس از آن
ساکت شد بعد از آن گفت آیا زیاد کنم پس گفت او را حکم الاعور

اركان اسلام

از آنها

بلی فدایت شوم گفت بعد بود علی بن الحسین بعد بود محمد بن علی ثم ابو جعفر
و بودن شیعه پیش از اینکه بوده باشد ابو جعفر ع نمیشناختند شیعه
مناسک حج را و حلال و حرام خود را تا آنکه ابو جعفر ع گشود از برای
ایشان و ظاهر کرد مناسک حج و حلال و حرام حتی آنکه محتاج مردمان
شدند بسوی ایشان بعد از اینکه محتاج بودند بسوی مردمان
و همچنین بود امر و زمین هرگز خالی نمیشود با امام و کسیکه بمیرد و نشناخته
امام خود را مرده مثل مرده زمان جاهلیت و احوج ما یکون یکی
ازان هم بدتر و کج تر از انکه تو در او نی در وقتیکه برسد روح تو بحلق
حلق تو و تمام شود از تو دنیا بگوئی بودم بر امر خوب و نیکو
سیم و ایضا در این کتاب از عبد الحمید بن ابی علی الازدی
گفت شنیدم ابا عبد الله ع میگفت ان الله تبارک و تعالی فرض علی
عباده خمسا فرخص فی اربع و لم یرخص فی واحدة که خداوند عز و جل
واجب گردانید بر بندگان خود پنج چیز را و رخصت داد در چهار
چیز و رخصت نکرد در یکی از آنها اما آن چهار را که رخصت کرد نماز و روزه
پس در سفر نماز را قصر و روزه من ایام اخر و اما حج را در فرمود از

مریض

مریض و اعمی و اعرج و معیل معذور بدند و رخصت نمود مریض و اعمی
و اعرج و معیل و آن یکی که ولایت است بر همه کس واجب کرده شد
و از هیچ کس نمیگذرد چهارم و فیه ایضا ابن یعقوب از حسین بن
محمد از معلی بن محمد عن الوشا از ابان بن اسماعیل الجعفی گفت کسی
بخدمت حضرت امام محمد باقر رسید و دید در دست مبارکش
صحیفه ایست پس فرمود این صحیفه ایست که مخاصم مسکینم و سوال
مسکینم از دین آنچنانیکه قبول میشود در او عمل پس عرض کردم
خدا رحمت کند ترا همین را من میخواستم پس فرمود حضرت شهادة
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و الاقرار
بما جاء من عند الله تبارک و تعالی و الولایة لنا اهل البیت و البرائة
من عدونا و التسلیم لامرنا و الورع و التواضع و انتظار قائمنا فان
لنا دولة اذا شاء الله جاء بها یعنی اخبار در این صحیفه ایست که سوال
مینماید در روز قیامت سایر عواقب شهادة کلمه توحید است
و شهادة نبوة و عبودیت رسول خدا و اقرار باینکه اخبار دارد
کلا از جانب خداست و الولایة اعتقاد بر ولایت یعنی اخبار یکی

ارکان اسلام

خداوند بایشان کرامت کرده و رسول خدا نیز بیان نموده کلا را
اعتقاد نماید و از روی حقیقت و اخلاص دوست بدارد ایشان را
و دشمن بدارد دشمنان ایشان را هر که باشند و تسلیم نمودن امر
اهلبیت رسول خدا و پرهیزکاری در دین و تواضع و انتظار
کشیدن فرج آل محمد را ع زیرا که از برای ما اهل بیت دولتی است
هر وقت خدا بخواهد ظاهر خواهد شد انشاء الله الرحمن اللهم عجل
فرجهم و سهل مخرجهم و ارزقنا تحت لواء دولتهم آمین یا رب العالمین
یا ارحم الراحمین **فصل** الاول عن مقرون قال سمعت ابا عبد الله ع یقول جاء
ابن الکوا الی امیر المؤمنین ع فقال یا امیر المؤمنین و علی الاعراف رجال
یعرفون کلا بسیماهم فقال ع نحن علی الاعراف نعرف انصارنا
بسیماهم و نحن الاعراف الذی لا یعرف الله عز و جل الا بسبیل معرفتنا
و نحن الاعراف یعرفنا الله عز و جل علی الصراط فلا یدخل الجنة الا من عرفنا
و عرفناه و لا یدخل النار الا من انکرنا و انکرناه ان الله تبارک و تعالی
لو شاء لعرف العباد نفسه و لکن جعلنا ابوابه و صراطه و سبیله والوجه
الذی یؤتی منه فمن عدل عن ولایتنا او فضل علینا غیرنا فانهم

فصل در معرفت اهل بیت علیهم السلام و وجوب محبت ایشان و دوستی ایشان

ذهب

عن الصراط لناکبون فلا سواء من اعتصم الناس به و لا سواء حیث
ذهب الناس الی عیون صافیة تجری بامر ربها لا نفاد لها و لا انقطاع
مقرون که یکی از ایشان شیعیان است میگوید شنیدم از حضرت
ابی عبد الله فرمود که ابن کوا آمد بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع و گفت
یا امیر المؤمنین در آیه مبارکه و علی الاعراف رجال تا آخر چه معنی
دارد و کیانند آن مردان که میشناسند خلق خدا را کلا بسیماء ایشان
فرمود و ما ایم اعراف یعنی آنانکه شناخته نمیشود خدا بعز و جل مگر
بطریق شناسائی ما و ما ایم اعراف که یعرفنا عز و جل یعنی میشناسد
ما را خدا بعز و جل بر صراط پس داخل نمیکند در بهشت مگر کسیرا
که بشناسد ما را و بشناسیم ما او را و داخل نمیکند در آتش مگر
کسیرا که انکار کند ما را یعنی انکار کند ما را در حقیقت و ولایت
که صفت الله است و انکار کنیم ما او را در ایمان و تقوی چنانکه
معلوم است که ایمان نیست مگر بولایت اهل بیت و اقرار
بفضایل ایشان چنانچه میفرماید باریتعالی انما یتقبل الله من المتقین
یعنی جز این نیست که قبول عبادت و معرفت که سزای آن حسنات

تو دوستی هر دو جدا از متقین یعنی از پرهیزکاران از دشمنان اهل بیت واز کسانیکه
متصف اند باین همچه کس از متقین است و عبادت و معرفت او قبول است
واگر تقصیری در او شود در تحصیل و سستی او در دنیا او را [illegible]
داخل بهشت خواهند نمود انتهی این است معنی کلام حضرت روحی
روحی فداه مگر کسیکه انکار کند ما را و ما او را انکار کنیم و فرمودند
الله تبارک و تعالی لو شاء الخ یعنی بدرستیکه خدای تبارک و تعالی اگر بخواهد
می شناسانید بنده گان خود را نفس خود را ولکن قرار داد ما را در شناسایی
خود یعنی چنانکه کسی داخل خانه نتواند شد مگر بدر و معرفت خدا
نیز محال است مگر بما و مائیم صراط یعنی طریق معرفت او و مائیم راه نجات
او و مائیم روی خدا الخ چنان که رو او بخلق باو چنانکه میفرماید
فاینما تولوا فثم وجه الله پس کسیکه عدول کند از این عدول کند از
ولایت ما و یا آنکه تفضیل دهد بما غیر ما را پس ایشانند عن الصراط
لناکبون از صراط افتاده گان پس مساوی نیست شد آنانکه تمسک زدند
از مردمان بایشان و مساوی نیست شد آنانکه رفتند بسوی چشمهای تلخ
و شور پاره میشود بان اجزا از بعض دیگر این است که میفرماید و سقوا

ماءً حمیماً فقطع امعاءهم یعنی باین گشت شرش آب گرمی است که بمحض آشامیدن
پاره خواهد نمود روده و جگر را خداوند زیاد کند بر کام دشمنان
اهل بیت انتهی و مساوی نیستند با آنانکه رفتند بسوی چشمهای صاف
و زلال که جاریست با برپرورد کار و نیست از برای او نقص و قطع
نخواهد شد ابداً اللهم ارزقنا بحق محمد و آله **دوم** عن سلیمان
مهران عن الصادق ع عن ابیه عن آبائه عن علی ع قال قال رسول الله
یا علی انت اخی و وارثی و وصیی و خلیفتی فی اهلی و امتی فی حیاتی و بعد
مماتی محبک محبی و مبغضک مبغضی یا علی انا و انت ابوا هذه الامة
یا علی انا و انت و الائمة من ولدک سادات فی الدنیا و ملوک فی الآخرة
من عرفنا فقد عرف الله و من انکرنا فقد انکر الله عز و جل یعنی سلیمان
پسر مهران که از شیعیان است روایت نمود از حضرت امام جعفر صادق ع
که آن بزرگوار شنید از پدرش و از پدرش تا از امیرالمؤمنین ع
که فرمود حضرت امیر ع که فرمود رسول خدا ع یا علی تو برادر
من و وارث من و وصی من و خلیفه من در میان اهل بیت من و امت من
در حیات من و بعد از فوت من دوست تو دوست من است و دشمن تو

دشمن من است یا علی من و تو دو پدر این امت یا علی
تو و ائمه از اولاد تو آقایانیم در دنیا و پادشاهانیم در آخرت هر که
ما را شناخت خدا را شناخت و هر که ما را انکار کرد خدا را انکار
کرد و خدا عزیز است و جلیل **ششم** علی بن معبد عن الحسین بن
خالد عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا عن ابیه عن آبائه قال قال رسول
الله انا سید من خلق الله عز و جل و انا خیر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و حملة العرش و جمیع ملائکة المقربین و انبیاء الله المرسلین و انا صاحب
الشفاعة و الحوض الشریف و انا و علی ابوا هذه الامة من عرفنا فقد
عرف الله و من انکرنا فقد انکر الله عز و جل و من علی سبطا امتی و سید
شباب اهل الجنة الحسن و الحسین و من ولد الحسین تسعة طاعتهم طاعتی
و معصیتهم معصیتی تاسعهم قائمهم و مهدیهم علی پسر معبد از حسین پسر
خالد روایت کرده از حضرت علی بن موسی الرضا که ایشان از پدر بزرگوار آن
و آن بزرگوار نیز از پدران خود شان تا به رسول خدا که فرمود آنحضرت
من آقای خلق خداوندم و من بهتر از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و حمله عرشم و از جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین بهترم و منم

صاحب شفاعت

صاحب شفاعت و منم صاحب حوض شریف و من و علی دو پدریم از برای این امت
هر که ما را شناخت خدا را شناخت و هر که انکار کرد ما را انکار کرد
خدای عز و جل را و از علیست دو سبط امت من که آقایان جوانان اهل
بهشت که حسن و حسین از اولاد حسین نه نفر اند که طاعت ایشان طاعت
من و معصیت ایشان معصیت من است و نهمی از اولاد حسین قائم
ایشان است و مهدی ایشان است **چهارم** **غایة المرام** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله
قال قال امیر المؤمنین فی خطبته انا الهادی و انا المهتدی و انا ابو الیتامی
و المساکین و زوج الارامل و انا ملجأ کل ضعیف و مأمن کل خائف
و انا قائد المؤمنین الی الجنة و انا حبل الله المتین و انا العروة الوثقی و کلمة
التقوی و انا عین الله و لسانه الصادق و یده و انا جنب الله الذی
تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و انا ید الله المبسوطة علی
عباده بالرحمة و المغفرة و انا باب حطة من عرفنی و عرف حقی فقد عرف
ربه لانی وصی نبیه فی ارضه و حجته علی خلقه لا ینکر هذا الا راد علی
الله و رسوله یعنی از ابی بصیر از ابی عبد الله که فرمود که حضرت امیر
المؤمنین در خطبه خود فرمود منم هادی و منم هدایت شده و

ومنم پدر یتیمان و مساکین و منم شوهر بیوه زنان و منم پناه ضعیفان
و منم محل امن از برای هر صاحب ترس و منم رساننده مومنین به بهشت
و منم ریسمان خدا که هرگز پاره نخواهد شد و منم عقد محکم و ابو علی در تفسیر
خود در آیه فقد استمسک بالعروة الوثقی گفته یعنی کسیکه در دینش
خالص باشد از برای خداوند و قصد غیر خدا نباشد در جمیع افعال و احوال
در عالم قرب حق است و او محسن است و او تمسک زده بعروه وثقی
و کسی دیگر گفته عروة الوثقی اسلام است میگویند که بر توحید انقیاد
بسوی خدا باشد در اوامر و نواهی او و این متضمن است علم و عمل
و منم کلمه تقوی و منم چشم خدا و منم زبان خدا که راست است
و منم دست خدا و منم جنب خدا یعنی طاعت خدا آنچنانی که میگویند یا حسرتی
تفریط کرده میگویند وای بر ما و بر پشیمانی ما که تفریط نمودیم در طاعت
حق و منم دست خدای دهنده بر بنده کان برحمت و آمرزش و منم
باب حطه یعنی باب آمرزش هر که مرا بشناسد بتحقیق خدا را شناخته زیرا
که منم وصی پیغمبر او در زمین او و منم برهان او بر خلق او و انکار ندارد
این مقام مرا مگر کسیکه رد کرده خدا را و رسول خدا را پنجم عن ابن عباس

قال قال رسول الله ص المخالف علی ابن طالب بعدی کافر والمشرک به مشرک
والمحب له مومن والمبغض له منافق والمقتفی لاثره لاحق والمحارب له
مارق والراد الیه زاهق علی نور الله فی بلاده و حجته علی عباده سیف الله
علی اعدائه و وارث علم انبیائه علی کلمة الله العلیا و کلمة الله علی اعدائه
السفلی علی سید الاوصیاء و وصی سید الانبیاء علی امیر المومنین و قائد
الغر المحجلین و امام المسلمین لا یقبل الله الایمان الا بولایته و طاعته یعنی
فرمود رسول خدا ص مخالف علی بن ابیطالب بعد از من کافر است و هر که
شریک قائل شود در امر او ان مشرک بخدا است و دوست او مومن
بخدا است و دشمن او منافق است و پیروی کننده عقب او لاحق
من است و جنگ کننده با او مارق است یعنی از دین بیرون رفته
چون تیر و رد کننده او زاهق یعنی مرتد است علی نور خدا است در زمین
خدا و حجت خدا است در میان بنده گان خدا و شمشیر خدا است بر دشمنان
خدا و وارث علم پیغمبران است علی کلمه خدا است کلمه بلند و علی
کلمه خدا یعنی عذاب خدا از برای دشمنان خدا بزرگترین اوصیا است
و وصی بزرگترین انبیا است علی امیر المومنین و پیش رو سفید

روایان حلیه روندکان است که مراد اهل بهشت باشند و علی امام
مسلمین است و قبول نمیکنند خدا ایمان امکر بولایت علی و طاعت
علی **ششم** از ابی حمزه ثمالی که از پدرش از حضرت صادق ع
از پدران کرامش از رسول خدا ص از جبرئیل از رب العزة جل جلاله
که فرمود قال الله شهد الله من علم ان لا اله الا الله وحدی و ان محمدا
عبدی و رسولی و ان علی بن ابیطالب خلیفتی و ان الائمة من ولده حججی ادخلته
الجنة برحمتی و الجیته من النار بعفوی و ابحت له جواری و اوجبت له
کرامتی و اتممت علیه نعمتی و جعلته من خاصتی و خالصتی ان دعانی لبیته
و ان سالنی اعطیته و ان سکت ابتداته و ان اساء رحمته و ان فر منی
دعوته و ان رجع الی قبلته و ان قرع بابی فتحته و من لم یشهد ان
لا اله الا انا وحدی او شهد و لم یشهد ان محمدا عبدی و رسولی و شهد ذلک
و لم یشهد ان علی بن ابیطالب خلیفتی او شهد بذلک و لم یشهد ان الائمة
من ولده حججی فقد جحد نعمتی و صغر عظمتی و کذب بآیاتی و کتبی ان قصدنی
حجبته و ان سئلنی حرمته و ان نادانی لم اسمع ندائه و ان دعانی لم اسمع
دعائه و ان رجانی خیبته و ذلک جزائه منی و ما انا بظلام للعبید فقام
جابر بن عبد الله الانصاری فقال یا رسول الله ص و من الائمة من ولد علی
بن ابیطالب قال ع الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة ثم سید العابدین
فی زمانه علی ابن الحسین ع ثم الباقر محمد بن علی ع و ستدرکه یا جابر فاذا ادرکته
فاقرأه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم الکاظم موسی بن جعفر ثم
الرضا علی بن موسی ثم التقی محمد بن علی ثم النقی علی بن محمد ثم الزکی الحسن بن علی
ثم ابنه القائم بالحق مهدی امتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا
و ظلما هؤلاء یا جابر خلفائی و اوصیائی و اولادی و عترتی من اطاعهم فقد
اطاعنی و من عصاهم فقد عصانی و من انکرهم او انکر واحدا منهم فقد انکرنی بهم یمسک
الله عز و جل السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بهم یحفظ الارض
ان تمید باهلها یعنی خبر کرد ما را جبرئیل که فرمود جل جلاله که
بدانند که نیست خدائی بجز من و محمد بنده و پیغمبر من است و علی
ابن ابیطالب ع خلیفه من است و اینکه امامان از اولاد علی بن ابیطالب ع
حجت منند خلیفه من است و داخل میکنم صاحب این اعتقاد را به بهشت به رحمت
خود و نجات میدهم او را از آتش به بخشش خود و ساکن میکردانم
او را در جوار خود و واجب میکردانم از برای او کرامت خود را و تمام میکنم

بر او نعمت خود را و میکی دانم او را از خاصان خود اگر نخواند مرا لبیک
میگویم و اگر سؤال کند نصیبش هم مرحمت خواهد اگر ساکت شود من خود
ابتدا میکنیم در عطا و اگر بد کند رحم خواهم کرد با او و اگر از من فرار
کند میخوانم او را و اگر برگردد بسوی من قبول میکنیم او را و اگر بکوبد
در مرا بسوی او باز میکنیم و کسیکه این شهادت را ندهد بر وحدت
من و شهادت ندهد بر اینکه محمد بنده و رسول من است یا آنکه
شهادتی بدهد بر وحدت من و رسالت محمد و ولایت علی بن ابیطالب
و لکن شهادتی ندهد اینکه ائمه ع حجت من اند پس بتحقیق انکار کرد نعمت
مرا و کوچک شمرده عظمت مرا و دروغ گفته بآیات من و بکتابها و رسل من
اگر قصد کند مرا محجوب میدارم او را و اگر بخواهد از من محروم خواهم کرد
او را و اگر فریاد کند گوش بدعای او نخواهم نمود و اگر بخواند مرا و دعا
کند نخواهم شنید از او و اگر امید آورد از من مأیوس خواهم نمود
زیرا که اینست جزای او از من و نیستم من ظلم کننده بنده گان پس برخاست
جابر بن عبدالله الانصاری پس گفت یا رسول الله ص و کیانند
ائمه ع از اولاد علی ابن ابیطالب ع فرمود حضرت ص الحسن و الحسین سیدا

اهل الجنة ثم سید العابدین فی زمانه علی ابن الحسین بعد از او محمد باقر
ابن علی و زود است ای جابر که ببینی او را پس از اینکه بخدمت او مشرف
شدی از من سلام باو برسان بعد از او صادق جعفر بن محمد بعد از او
کاظم ع موسی بن جعفر ع بعد از او رضا علی بن موسی ع بعد از او تقی محمد بن علی
بعد از او نقی علی بن محمد بعد از او زکی حسن بن علی بعد از او پسرش قائم
بالحق مهدی امتی یملاء الارض قسطا و عدلا پر خواهد نمود زمین را
از راستی و درستی و عدل چنانکه پر شده بود از ظلم و جور این بزرگوار
ایجابر خلفای و اوصیا و اولاد و عترت من اند کسیکه اطاعت کند
ایشانرا اطاعت کرده مرا و اگر معصیت کند ایشانرا معصیت کرده مرا
و انکار ایشان انکار من است و اگر یکی از ایشانرا انکار کند چنانست
که انکار کرده مرا بایشان خداوند بایشان نگاه میدارد آسمانرا از انکه
خراب نشود در روی زمین مگر باذن خداوند و بایشان حفظ خواهد نمود
زمین را از اینکه غضب کند باهلش **هفتم** بروایت غاصر در کتاب
موفق بن احمد از عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله ص لما خلق الله تبارک و
تعالی آدم و نفخ فیه من روحه عطس آدم ع فقال الحمد لله رب العالمین

فاوحی الله الیه حمدتنی عبدی وعزتی وجلالی لولا عبدان ارید ان اخلقهما
فی دار الدنیا ما خلقتک قال الهی فیکونان قال نعم یا ادم ارفع راسک
وانظر فرفع راسه واذا مکتوب علی العرش لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم
نبی الرحمة علی مقیم الحجة ومن عرف حق علی زکی وطاب ومن انکر
حقه لعن وخاب اقسمت بعزتی ان ادخل من اطاعه الجنة وان عصانی
واقسمت بعزتی ان ادخل النار من عصاه وان اطاعنی یعنی ابن مسعود
گفته که فرمود رسول خدا چونکه خلق کرد خدا تعالی آدم را و دمید
در او از روح خود عطسه نمود آدم پس گفت الحمد لله پس وحی و باو رسید
از حق تعالی ای آدم حمد کردی مرا ای بنده من قسم بعزت و جلال خود
که اگر نمیبودند دو من بنده من که اراده خلقت ایشان را دارم
در دار دنیا هر آینه ترا خلق نمیکردم گفت آدم الهی ایشان همیشه
فرمودند بی هستند ای آدم بلند کن سرت را و نگاه کن پس سر بلند کرد
و دید که نوشته شده بر عرش لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم
بلند کرد و دید نبی الرحمة علی مقیم الحجة ومن عرف تا آخر یعنی نیست خدائی
جز الله و محمد پیغمبر خداست پیغمبر رحمت و علی برپا دارنده حجت یعنی

در معرفت امام ۳۴

برهان و کسی شناسد حق علی را پاکست و پاکیزه و کسیکه انکار کند
حق او را ملعونست و زیانکار قسم خوردم بعزت خود داخل کنم آنکه را
کنم کسی را که اطاعت علی کند در بهشت است اگر چه معصیت مرا کرده
باشد و داخل کردانم در آتش کسیرا که معصیت ~~او کرده باشد بعزت خودم~~
~~آنکه داخل کنم کسی را که اطاعت~~ علی را کرده باشد اگر چه بنده کی کرده باشد
مرا **اقول** اعلم ایدک الله تعالی فی الدارین بتحقیق دانسته از این آیات
واخبار و براهین عقلیه و نقلیه و اتفاق علما از خاصه و عامه منقول
بر اینکه معرفت ائمه ع واجب است چنانکه بر انبیا ع و بر امت ایشان کلا
واجب بود و علاوه سوال نمودن از امام ع سبب ابتلای انبیا را فرمودند
بعد از اینکه عرض ولایت بر ایشان شده هر کدام بی درنگ قبول نمودند
از اولوالعزم و سابق و مقرب شده اند و هر کدام درنگ کرده اند مبتلا
شدند بلا چنانکه صاحب مناقب ابن شهر آشوب فرموده که روزی عبد الله
بن عمر وارد خدمت حضرت سید الساجدین شده و عرض کرد ای پسر حسین ع
تو نی که ادعا نمودی و گفتی اینکه یونس بن متی مبتلا شد در شکم
ماهی بسبب آن بود که عرض ولایت بر جدم او شده پس توقف کرده

الفوز شمول انبیا

کرده و بواسطه توقف کردن این همه ابتلا کشیده فرمود حضرت بلی
مادرت بغرابت بنشیند گفت بما اگر است میگوئی پس حضرت فرمود
تا چشمها را ببندید ببستیم الی وچشم مرا ببستند بعد از ساعتی
فرمود چشم ما را باز کردند بعد از اینکه چشم ما را باز کردند دیدیم
خود را در کنار دریا که میلرزید [illegible] و موج میزند گفت پسر عم
ای آقای من حق نمک بکردن تو الله الله از خوف جان خودمان [illegible]
اگر از اینکه گویانی بعد حضرت فرمود ایها الحوت یعنی ای ماهی دیدیم
بیرون آمد یک ماهی از دریا که سر او مثل کوه بیابان بزرگ بود و آن ماهی
میگفت لبیک لبیک یا ولی الله و فرمود حضرت تو کیستی عرض کرد
منم ماهی یونس ای آقای من فرمود بگو حکایت خود را و حکایت یونس را
عرض کرد ای آقای من بدرستیکه خدای تعالی مبعوث نکرد هیچ پیغمبر را
از آدم تا آمدن جد تو محمد مگر آنکه اظهار نمود خداوند بر او قرار ولایت
شما اهل بیت را پس هر که قبول کرد از پیغمبران سلامت رستن و نجات
یافتند و هر که ایستاد و درنگ کرد در تحمل ولایت شما دید البته
از بلاها آدم مبتلا شد بعصیان و نوح بغرق و ابراهیم بآتش و یوسف

بزندان و تهمت و ایوب ببلا و داود بگناه تا مبعوث شد یونس پس وحی
آمد باو که ای یونس دوست بدار علی و امامان راشدین از صلب او را
عرض کرد آلهی چگونه دوست بدارم کسی را که ندیده ام و نشناختم پس رفت
با غضب پس وحی و خطاب رسید ای ماهی فرو بر یونس را و لکن نشکن استخوان
او را پس [illegible] نمود او را در شکم من مانند چهل روز و او را گردانیدم
در دریاها در ظلمات ثلث تاریکی دریا و تاریکی شکم من و تاریکی شب با آن همه بلاها
از ذکر خدا ساکت نشد عرض کرد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین بتحقیق یافت که سبب عصیان خود را فورا توبه نمود عرض کرد
آلهی قبول کردم ولایت علی بن ابیطالب و امامان راشدین از صلب او را
فلما آمن بولایتکم پس از اینکه ایمان آورد بولایت شما مأمور شدم از
جانب پروردگار خود که او را از دریا بساحل اندازم و انداختم و فرمود
برگرد ای ماهی بمقام خود و رفت ماهی در میان آب و ایضا در تفسیر آیه
مبارکه واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا الآیه بطریق عامه
سه حدیث و بطریق خاصه شش حدیث در غایة المرام ذکر فرموده
که یکی از آنها را ذکر مینمایم بجهت اطلاع دوستان و آن بطریق عامه است از ابن

ایشت که ابراهیم بن محمد الحموینی که یکی از اعیان علماء عامه است گفت خبر کرد
ما را شیخ حافظ شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی اجازة گفت
او خبر کرد ما را احمد بن خلف که خبر کرد ما را حاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله
البیع که گفت خبر کرد ما را محمد بن مظفر که خبر کرد او را عبد الله بن
محمد بن غزوان که خبر کرد او را علی بن جابر که خبر کرد او را محمد بن خالد
خالد حافظ ابن عبد الله که خبر کرد او را محمد بن فضل که خبر کرد او را محمد بن
سوقه از ابراهیم از اسود از عبد الله بن مسعود که فرمود رسول الله ص
اتانی ملک فقال یا محمد واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما بعثوا
قال علی ولایتک و ولایة علی بن ابی طالب ع یعنی آمد ملکی در شب
معراج که یا محمد ص سؤال کن از انبیاء که بر او چه مبعوث شدند بعد بولا
یت تو و ولایت علی ابن ابی طالب ع اما بطریق خاصه نیز این حدیث
ذکر مینمائیم با آنکه شش حدیث صحیح دارد جهت اختصار محمد بن عباس
ابن ماهیار الثقة در تفسیر خود در باب الخیر باز رسانده در حق اهل بیت
عن جعفر بن محمد الحسینی عن علی بن ابراهیم القطان عن عباد بن یعقوب
عن محمد بن الفضیل عن محمد بن سوید عن علقمة بن عبد الله بن مسعود قال قال

فرمود سؤال نمودم از انبیا در جواب فرمودند

رسول الله ص فی حدیث الاسری فاذا ملک قد اتانی فقال یا محمد سل من ارسلنا من قبلک
من رسلنا علی ما ذا بعثتم فقال لهم معاشر الرسل والنبیین علی ما ذا
بعثکم الله قبلی قالوا علی ولایتک یا محمد و ولایة علی بن ابی طالب ع مروی
حضرت رسول ص در شب معراج آمد ملکی و گفت یا محمد سؤال کن از
مرسلین پیش از تو که بچه چیز مبعوث شدید پس سؤال نمودم ایکروه
مرسلین و نبیین بر چه مبعوث شدید و خداوند شما را بچه چیز امر فرمود
کلا در جواب عرض کردند مامور بودیم باظهار ولایت تو و ولایت
علی بن ابی طالب ع **تبصره** پس بدیده حقیقت نظر کن در احوال
و اقوال خلایق که چگونه رفتار کردند با اهل بیت رسول خدا ص
که حجج خداوندند و انبیاء و اولیاء و واسطه ذکر شریف اسم ایشان بود
روز میان امت امتحان مینمودند صدق من صدق و کذب من کذب
تا آنکه زمان حمل ایشان خاصه حمل ولی الله الاکبر امیر المؤمنین ع خواستند
که اطفاء این نور حق را نمایند یریدون لیطفئوا نور الله والله متم
نوره ولو کره الکافرون خداوند بجهت لطف و عنایت ظاهر کرد آن را
خرج من خرج و ابتلی من ابتلی خارج شد آنکه شد و مبتلا شد آنکه

با آنکه دوستان

عداوت ورزیدند چه ورزیدند و دوستی ورزید آنکه ورزیدند

در شدت ابتلا و تقیه نتوانستند که اظهار فضیلت و احادیث

ایشان را نمایند چه بسیا کتب فضائل در دریا غرق شد و در چاهها

بخته شد و در زمین و میان دیوارها مخفی و مستور ماند تا آنکه

خدا تعالی اعلا نظر رحمت با میران کند بلا و ابتلا نمود و بواسطه محبت

اولیا و کوشش سلاطین از نقبا و خرج اموال در راه هدای بر پا داشتن

مدارس و مساجد و تکایا و وظایف و وقف نمودن کتب از برای علما

و تشویق نمودن طلاب بر ابصار [?] النجات اولیا و تحسین بلغا و سخرا در فضایل

و مدایح اولیا و از قلم در این قلندران سوخته کان احبا سلکی بصورت

لحم صنوبری بدست آویز حلقه ع در دکان معرفت مقام و [?]

زرع عالم سوداگری در بازار حقیقت بالف قائم در دایره لام کشت

از سنین اهل ایقان بآیه فاعتبروا یا اولی الابصار در دیده بینائی

نحس صورت زیبائیان و مطابقه اکوان با عیان و رجوع ظاهر بباطن

و رد فروع باصول با تمام محبت هر قبول و ناقبول الحجاب الله الاکبر

بصورت یای معکوس در ابتدای خلقت بشریت در صورت ظاهری او و سایر

از مخلوقات

از مخلوقات ذی روح در بالای او عین استوا نمود که حجت باشد

برای او در ستر و علانیه اظهار القدرة العظیم و تنبیه لهذا الخلق

اللئیم چون علمای اعلام و سلاطین عظام بر نقطه علم واقف شده بودند

اولا از لباس کفر بری شدند و ثانیا از لسان ایشان ترویج سنن

و سیم از کتاب ایشان بیزار شدند و در رد ایشان کتابها نوشتند

خذه و حلیها و ما لها تلف شده الی زماننا هذا تا شاید امر خلافت دلالت

استقامت یابد و ابواب خیر [?] بر روی زمین و اهل زمین باز شود و دیر زان

و غضب بروی ایشان نبر سو حینا که فرمود حضرت رسول که فرمود

که هر گاه دوست صید استند اهل زمین علی را چنانکه دوست دارند خداوند

اهل آسمان او را قسم بعزت خود مر کلام آتش جهنم را خلق نمیکرد [?]

مقام رحمت و فرمایش اهل بیت نمیدانم چه شده است ارباب عقول را

که هیچ تدبر ندارند و اگر منقبتی بشنوند و ترش خواهند نمود [?]

از فضایل را انکار نموده که حرفهای شیعه است و کوشش نمایند [?]

نمیدهند زیرا که سبب اضلال خلق است و برهم عوام کالانعام نیز کوشش

میکنند که ما را معرفت بجمال کفایت میکند فیا سبحان الله فلا [?]

لكم ام علی الله تفترون اگر معرفت اجمالی تو را کفایت میکند همین معرفت
اجمالی اکثر تفضیل از تو بهتر دارند ام انبیاء سابقین در زمان خودشان
پس سبب قرب تو و فضیلت تو نسبت با ایشان و دخول بهشت تو
مقدم از ایشان و اول حساب دادن تو نسبت با ایشان و فخر تو نسبت
با ایشان چه چیز است و علاوه دروغ میگوئید و معرفت اجمالی هم ندارند
زیرا که اگر معرفت اجمالی پیدا شد و لذت معرفت را میچشیدند و
معانی آیات با بهره میشدند در مقام فهم آن میکوشیدند و اگر نوعی
و مزخرفات از اشعار و حکایات واهیه بر فضیلت اهل بیت و بر حدیث
مناقب ترجیح نمیدادند چنانکه حضرت رسول ص بروایت شیخ در امالی
و مفید و آقا سید هاشم اعلی الله مقامهم و رفع الله قدرهم از یونس بن خباب از
علی بن الحسین زین العابدین فرمود که فرمود رسول خدا ص ما بال اقوام
اذا ذکر عندهم آل ابراهیم ع فرحوا واستبشروا واذا ذکر عندهم آل محمد
اشمأزت قلوبهم والذی نفس محمد بیده لو ان عبدا جاء یوم القیمة
بعمل سبعین نبیا ما قبل الله ذلک منه حتی یلقی الله بولایتی وولایة
اهل بیتی فرمود حضرت رسول خدا ص چه میشود مردم را در وقتیکه

ذکر میشود نزد ایشان آل ابراهیم خوشحال و بشاش میشوند و اگر ذکر
شود نزد ایشان آل محمد ص قلوب ایشان مشمئز خواهد شد قسم بانکه
جان محمد در دست اوست هرگاه بیاید بنده روز قیامت بعمل
هفتاد پیغمبر هرگز خداوند از او قبول نمیکند عمل او را مگر آنکه ملاقات
نماید خدا را بولایت علی بن ابیطالب ع و ولایت اهل بیت او و ایضاً
از انس بن مالک گفت زمانی در صحبت ما با رسول خدا ص از تبوک پس فرمود
حضرت که می بینند از بعضی از صحابه زشتیها بر بعضی پس چنین کرد منبر بالا
رفت رسول الله ص و خطبه فرمودند که مشتمل بر حمد و ثنا بود و بعد فرمود
ای معاشر الناس ما لی اذا ذکر آل ابراهیم تهللت وجوهکم واذا ذکر آل محمد ع کانما
تفقأ فی وجوهکم حب الرمان فوالذی بعثنی بالحق نبیا لو جاء احدکم یوم القیمة
باعمال کامثال الجبال ولم یجئ بولایة علی ابن ابیطالب ع لاکبه الله عزوجل فی
النار ای گروه مردمان چه میشود مرا هرگاه ذکر مینمایم آل ابراهیم ع درخشان
میشود روی شما و اگر ذکر شود آل محمد ص خون را در هم میکشید مثل دانه
انار زیرا قسم بانکه مرا مبعوث کرده بر پیغمبری اگر بیاید احدی از شما
روز قیمت با اعمال مثل کوهها و نیاید بولایت و محبت علی بن ابیطالب

هر اسیر بر و میاند از دخدا او را در اتش بدنیك و بی الله نكاه كن
كه اكر تو را دوستی باشد و تعریف دوست تو را نزد تو نمایند با انكه
بدانی همه دروغ میكوید خوشت میاید و او را نیز دوست میداری
و لازم الاحترامش میشمری و مبتهج خواهید شد و اما اكر حدیثی ذكر
شود از منقبت اعراض میكنید و سوال مینكنید كه ایا این حدیث
از كیست و از كجا است و وجه ان چیست و اكر واعظی در موعظه
این را عنوان كند كه در او بیان فضیلت و منقبت باشد میكوئید
كه این شیخ است و ما نیز از بهر **حكایت** در سنوات قبل در ارض
كربلا اقدس بنای حیدری و نعمتی بوده چنانكه الان كما كان نزاعی
فیما بین یكی از حیدری و یكی از نعمتی شده و هر كدام افتخار مینمودند كه
ما چنین و چنانیم و دیكری از خارج پیدا شده او برا قاضی تحكیم
قرار دادند و ان شخص در جواب كفت هر قدر حیدری در این ولایت افتخار
كنند نرسیده زیرا كه حضرت امام رضا قبر مقدسش در حیدری خانه
واقع شده امده در جواب كفت حال كه چنین شد كه امام رضا حیدری
شد من از او هم كذشتم چند سال یا زیاده بعد از این حكایت عمر كرد

نزاع حیدری با نعمتی در مشهد الرضا علیه السلام

و بزیارت حضرت شرفیاب نشد و كس دیكر باو كفت حال كه حضرت امام رضا
كذشتی از خدا هم بكذر زیرا كه خدا با امام رضا است و امام رضا
حیدری است حال طابق النعل بالنعل میترسم كه كم كم از این دین اعراض كنند
كه چون خدا امد لابد علی است و با علی است الحاصل قدر و سنبلكن
در محاورات جمیعا اتفاق كردند كه علم اجمالی كفایت میكند بر فرض
تسلیم مراد از اجمال باید دانست كه چه اجمال است اكر اجمالیست كه منافی
تفضیل نیست و بكفر و نفاق و انكار منجر نمیشود دیگر خوب و نزاعی
در ان نیست و الا اكر حدیثی از روی اجمال كفته شود قبول نمایند و همینكه
بتفضیل از بیان در اید لا یزیدهم الا نفورا و استكبر و استكبار
و لا یزیدهم الا فرارا بجهت میزان و بیان این مقام حدیث صحیح از رسول
مختار بجهت اصحاب كبار در تفسیر ایراز كتاب جبار نقل خواهیم نمود
انچه كه در كتب معتبره و اسانید صحیحه در مذهب حقه اثنا عشریه بلكه با ثقات
عامه از رسول خدا روایت شده چنانكه صاحب عوالم فاضل یزدی
اعلی الله مقامه از انس بن مالك روایت نموده قال صلی بنا رسول الله فی
بعض الایام صلوة الفجر ثم اقبل علینا بوجهه الكریم فقلت له یا رسول الله

میزان الافراد [illegible]

ان رايت ان تفسر لنا قوله تعالى فاولئك الذين انعم الله عليهم من النبيين

في سورة النساء

والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا فقال

النبي ص اما النبيون فانا واما الصديقون فاخي علي ع واما الشهداء فعمي

حمزة واما الصالحون فابنتي فاطمة واولادها الحسن والحسين ع قال

وكان العباس حاضرا فوثب وجلس بين يدي رسول الله ص وقال السنا انا

وانت وعلي وفاطمة والحسن والحسين ع من ينبوع واحدة قال ص وما ذاك

يا عم قال لانك تعرف بعلي وفاطمة والحسن والحسين ع دوننا فتبسم

النبي ص وقال اما قولك يا عم السنا من ينبوع واحدة صدقت ولكن يا عم

ان الله خلقني وخلق عليا وفاطمة والحسن والحسين ع قبل ان يخلق آدم حين لا سماء

مبنية ولا ارض مدحية ولا ظلمة ولا نور ولا شمس ولا قمر ولا جنة ولا نار

فقال العباس فكيف كان بدو خلقكم يا رسول الله ص فقال يا عم لما اراد الله

ان يخلقنا تكلم بكلمة خلق منها نورا ثم تكلم بكلمة اخرى وخلق منها روحا

ثم مزج النور بالروح فخلقني وخلق عليا وفاطمة والحسن والحسين ع

فكنا نسبحه حين لا تسبيح ونقدسه حين لا تقديس فلما اراد الله ان ينشئ

الصنعة فتق نوري فخلق منه العرش فالعرش من نوري ونوري من نور الله

امر خلقت اهل البيت عليهم السلام

حديث ميزان الانوار

ونوري افضل من العرش ثم فتق نور علي اخي فخلق منه الملائكة والملائكة من

نور اخي علي ونور اخي علي ع ونور علي من نور الله ونور علي افضل من الملائكة

ثم فتق نور ابنتي فاطمة فخلق منه السموات والارضين فالسموات والارضين

من نور ابنتي فاطمة ونور ابنتي فاطمة من نور الله تعالى وابنتي فاطمة افضل

من السموات والارض ثم فتق نور ولدي الحسن ع وخلق منه الشمس والقمر والشمس

والقمر من نور ولدي الحسن ع ونور ولدي الحسن ع من نور الله والحسن افضل من

الشمس والقمر ثم فتق نور ولدي الحسين فخلق منه الجنة والنار والحور العين

من نور ولدي الحسين ع ونور ولدي الحسين من نور الله وولدي الحسين

افضل من الجنة والنار والحور العين یعنی انس بن مالك گفت که نماز خواندند

رسول خدا در بعض ایام نماز صبح را پس از نماز رو کرد بما از روی

کرامت پس عرض کردم یا رسول الله اگر رو دارید که تفسیر نمائی قول

خداوند علی اعلا را که فرموده فاولئك تا آخر حضرت فرمودند اما

النبيون فانا یعنی مراد منم خدا از نبیون منم و مراد از صدیقون اخی

علی واما الشهداء فعمي حمزة واما الصالحون فابنتي فاطمة واولادها الحسن

والحسين ع میگوید که عباس عموی پیغمبر حاضر بود پس برخواست و عرض

ایا ندیستم من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک تیره و یک طایفه
فرمود حضرت نیست انچه فهمیدی ایعمو عرض کرد شما اسم همه را بردید
واسم مرا نبردید پس حضرت تبسم فرمود و فرمود اما کلام تو ایعمو
ایا نیستیم ما از یک تیره و یک طایفه راست گفتی و لکن ایعمو بدان بدرستیکه
خدا خلق کرد مرا و خلق کرد علی و فاطمه والحسن والحسین علیهم السلام پیش از انکه خلق
کند آدم را نه اسمان بود که بنا نماده شده و نه زمین پهن شده و نه ظلمت
تاریک کننده و نه نور روشن کننده و نه بهشت و نه دوزخ
پس عرض کرد عباس چگونه بود ابتدا خلقت شما یا رسول الله پس
فرمود ایعمو چونکه خداوند اراده کرد اینکه خلق کند ما را کلمه را
خلق کرد و از ان کلمه خلق کرد نور را بعد نیز تکلم کرد بکلمه و از ان
کلمه خلق کرد روح را بعد ترکیب نمود نور را بروح مرا و علی را و فاطمه
و حسن و حسین را از آن خلق کرد پس بودیم که تسبیح میکردیم هنگامیکه
تسبیحی نبود و تقدیس میکردیم هنگامیکه تقدیسی نبود پس چون
خداوند اراده نمود که انشاء صنعت نماید شکافت نور مرا و خلق
کرد از نور من عرش را پس عرش از نور من است و نور من از نور

خداست و نور من افضل از عرش است پس از این شکافت نور برادرم
علی را و خلق کرد از نور علی ملائکه را پس ملائکه از نور برادرم علیست
و نور برادرم علی از نور خداست و نور علی افضل است از ملائکه
پس از ان شکافت نور دخترم فاطمه را و خلق کرد از او اسمانها و زمینها را
پس اسمانها و زمینها از نور دخترم فاطمه است و نور دخترم
فاطمه از نور خداست و دخترم فاطمه افضل است از اسمانها و زمینها
بعد از ان شکافت نور پسرم حسن و خلق کرد از نور او افتاب
و ماه را پس افتاب و ماه از نور پسرم حسن است و نور پسرم حسن از نور
خداست پس حسن افضل است از افتاب و ماه بعد از ان شکافت
نور پسرم حسین را و خلق کرد از او جنت و حور و پس جنت
و حور العین از نور پسرم حسین است و نور پسرم حسین از نور خدا
و پسرم حسین افضل است از جنت و حور الی اخر الحاصل در این حدیث
شریف دقایق و نکات چند هست که لا یعلمها الا الراسخون و این حدیث
شریف را من حیث الاجمال از باب اینکه از ثقات روایت شده و در کتب
معتبره مندرج است مقبول کل است و لکن اگر تکافی و حقیقت مقصود

حسد منافقین و رجاله صهیب بحضرت رسول ص نسبت

حضرت روحنا له الفداه و م را ظاهر کردانی کلا انکار مینمایند چنانکه
در یکدوار کلام میکفتند لا اله الا الله محمد رسول الله ص و نماز
میکردند و روزه نیز میکرفتند و میکفتند که پیغمبر معصوم است
از کذب و افترا لکن دین را که میکافت و شرایط توحید را بیان
میکرد هزار قید و قال بلند میشد و میکفتند که اکثر هو رسول الله
حق علی بن ابیطالب یعنی رسول خدا مفتون است در حق علی بن ابیطالب
و از پیش خود میکوید این حرفها تا اینکه معاندین در خلوات نشستند
در مجالس عدیده نسبت جنون و بیخودی صحبت با ان نور پاک
دادند خاصه در خانه صهیب و محمد ه ا نفر از منافقین نشستند و این
باب حرفها کفتند تا انکه بعضی ازان منافقین کفتند که اکر پیغمبر راست
میکوید در حق علی بن ابیطالب و از پیش خود نمیکوید و از جانب خدا است
ظاهر کند علامتی از اسمان چنانکه ظاهر کرد از برای خود مثل شق القمر
فورا جبرئیل ع در رسید جمیع اخبر را که در میان ایشان کذشته بود
پیغمبر را خبر کرده و حضرت رسول ع ستاره زهره را از اسمان فرود اورد
و در خانه امیر المومنین قرار کرفت و نور او همه در و دیوار و سرا ها

نزول زهره

تکلم نمودن آفتاب با حضرت امیر علیه

و جا همها را روشن نمود چنان روشنائی که خلق مدینه کلا از دیدن
آن نور مدهوش و متحیر ماندند و در خدمت آن بزرکوار عرض
کردند که این چیزا است حضرت فرمود ایا ندیدید در خانه صهیب
د و نکفتید که اکر پیغمبر راست میکوید از اسمان نازل کند مثل شق
القمر این آیه است از برای شما در حقیقت امیر المومنین باز منافقین
ساکت نشدند از پیش خود کفتند که اکر نخواهد افتاب در حق علی
شهادت میدهد باز جبرئیل خبر کرد حضرت را و فرمود یا علی منافقین
ساکت نشدند در حق تو و فردا صبح تو بکو چیزی را و برو که
قبرستان بقیع در اول افتاب و سلام کن افتاب را تا جواب سلام باز
کوید و بر حقیقت تو کواهی دهد که مامور هستی افتاب بجز تو
جواب احدی را بکوید الحاصل حضرت امیر فردای ان روز در خدمت حضرت
رسول ع مشرف یاب شده و بعد از ادا فریضه و اذن در بقیع رفتند
و با فتاب سلام کردند افتاب در جواب عرض کرد السلام علیک
یا اول یا اخر و یا ظاهر یا باطن و انت بکل شی علیم سرا سیمه بخدمت حضرت
دویدند عرض کردند یا رسول الله افتاب عبارتی بعلی کفته که ان

کہ آن عبارات را شما فرموده اید ما در حق خدا بگوئیم حضرت از غضب

نیست چنین کہ شما فہمیده اید بلکہ بنای تاویل را گذاشت کہ علی اول

کسیست کہ ہم ایمان آورده و آخر کسیست کہ جان نفدای من کرد

و این حدیثیں کہ حدیث نجم و شمس در ارشاد دیلمی و سایر کتب معتبره

باری چون دیدان بزرگوار حالات مردم را چاره ندید جز مدارا

الآن کما کان باری بجهت اختیار بعضی از نکات این حدیث شریف

بیان شود خوب است تا معلوم کرد دموص از منافق و دوست

از غیر دوست و دروغ گو از راستگو و آن اینست کہ آفتاب و دیگر

کواکب را خاصه سبعه سیاره ایشان را و افلاک را مربی و موثر میدانند

و نسبت خلق در حق ملائکه هیچ انکار ندارند و ملکین خلاقین

مصور کہ در رحم نقش صورت جنین نماید هیچ انکار ندارند و در

عیسی ع نسبت خلقت را حرف ندارند و او را روح الله گفتن ایراد

ندارند چنانکہ در قرآن مجید فرموده و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر

اقرار دارند و در تقسیم رزق کہ ملائکه قاسم الارزاق اند حرفی

ندارند چنانکہ در برهان قاطع در باب با و ها در لفظ بهمن کہ

سه ملکی است از ملائکه کہ تقسیم روزی و صنفی از حیوانات در دست

ایشان است و این بهمن قاسم الارزاق است نزد ایشان عیب

و نسبت بملک صحیح و بی عیب است و نسبت قبض ارواح بملک

الموت را صحیح میدانند چنانکہ شاهد قبول ندارند و علاوه

قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم و نسبت پدر و مادر صحیح و

عیب نیست شاهد ان اشکر لی ولوالدیک کما ربیانی صغیرا اما اگر در حق

امیر المومنین ع یکی ازین افعال را بگوئی قبول ندارند و علاوه میگو

کافری و مرتد الحاصل الخبر را کہ منافقین انکار نمودند از تصریح حضرت

رسول ص بیان فرموده اند باشاره و تلویح و آن اینست کہ بانفاق

اهل علم اگر ظاهر شود در اثر چیزی لابدان در موثر است لا الخیر نکیر

دلالت بر نقص کند چنانکہ میفرماید ان تصبک حسنة فمن الله و ان

تصبک سیئة فمن نفسک قل کل من عند الله فما لهؤلاء القوم لا یکادون

یفقهون حدیثا یعنی اگر برسد بتو چیزی البته از جانب خداوند است

و اگر برسد بتو گناه از هوای تو است با آنکہ خالق هر خیر و شر

خدا است یا خالق الخیر والشر نیز فاعل ص باری اگر آفتاب زمین را

از روی عداوت و حقد

و تصریح ۳ تکبر ز المر

کرم کند ویا ثمار را نضج دهد ویا سنکرا عقیق وفیروزج ودرّ نماید
بواسطه قابلیت ایشان نور آفتاب نسبت نزخود آفتاب باانکه آن
نورانی از منیر خود غافل نیست ومحبت اتصال او بمنیر ش این همه
از او ظاهر است والّا فانی ونابود است پس از این حدیث دانسته
که عرش وکرسی وسموات وارضین وملائکه وجنّ وانس وحور وقصور
وجنّت ونار بل جمیع ذرات وجود یه من خلق ربّنا ممّا یری ومالا یری را
جمع اند بآن کلمه که فرموده تکلّم بکلمة فخلق منها روحا پس آن کلمه مادّه
المواد واسقص فوق الاستقصات وسرّ السرّ وسرّ فوق کلّ سرّ
وسرّ مقنع بالسرّ وسرّ لا ینبغی علیه سم ولا صفة ولا حجاب الّا الله الاکبر والا
الجامع الاعظم والنور الله الاقوم والرمز المنمنم والغایة الظاهرة
التی دلّ علی ذاته بذاته ونفس الله القائمة فیه بالسنن التی من عرفها
یطمئنّ ومن فرّط فیها ندم موثر الوجود والایجاد بالکرم وید الله الباسطة
بالنعم مولانا وامامنا سیّدنا وسندنا وذخرنا ومعاذنا و
ملاذنا وکهفنا وحصننا وحصیننا ودینانا ولخزنتنا النّاشر با
لعلمین والضارب بالرمحین ابی السبطین ولی الکونین شفیع الدارین

ابی الحسنین کهف الزهراء الزاهرة بالکونین عبد رسول الثقلین امیر
الدارین علی ابن ابی طالب امام الحرمین سلام الله علیه وعلی احبائه ولعنة
الله علی اعدائه ومخالفیه وغاصبی حقوقه ومنکری فضائله ابد الابدین
ودهر الداهرین ما دام اهل النار فی النار خالدین واهل الجنة فی ا
فائزین زیراکه خود آن بزرکوار علاوه از استنباط قاعده کلیه
از این حدیث شریف در حدیث طارق میفرماید الامام یا طارق
بشر ملکی وجسد سماوی وامر الهی وروح قدسی ومقام علی ونور
جلی وسرّ خفی فهو ملکی الذات الهی الصفات زاید الحسنات عالم با
المغیبات تخصیصا من ربّ العالمین ونصّا من الصادق الامین الحدیث
پس بدانکه امام آن کسی است که صاحب صفات خدائی باشد یعنی صفت
افعال چنانکه در اوایل کتاب معلوم شد که صفات بر دو قسم است
یک صفت ذاتی که عین ذات است ویک صفت فعلی که حادث است
ومخلوق وحدوث در ذات اقدس نیست وانچه بذات متصف
بایجاب وسلب میشود آن صفت فعل والّا لازم آید تغییر در ذات
نعوذ بالله پس صفات فعل مخلوقند حادث ومختلفند بغیر که خدا باشد

منسوب

منتهی اوصاف آنجلی بااوست
ودر نفی صفات عیب بعد از اوست

الحاصل اولاً در مقدمهٔ کتاب عرض شد که معرفت حاصل نمیشود مگر
بسکوت یعنی اعراض از خلق چنانکه گوید بگذر ز همه ز خود بپرداز
کز پرده برون رود او از چنان شنود که خداوند جز تو خلق ندارد
و در عالم فریدی چگونه بایست بادب تمنائی که در فردای میباید
مستحق کرامت کردی چنانکه گوید کاری بکن امروز که فردا خجل
گویند که از کرده این شخص گذشتیم بلی ÷ گر حاجت شفاعت نکند
روز قیامت ÷ باید که ز مشاطهٔ نرحیم گذشتیم ÷ بار و که تابع را
لا بد که تقریر امر متبوع نماید چنانکه اتفاق دارند اهل علم تراکیب
التابع یقرر امر المتبوع یعنی که تابع که پیرو باشد در پیروی بایست
ملاحظه مال متبوع خود را نماید الّا نمیبینید که نایب فاعل،
مفعول است و مقام او نصب است اما چون نایب است مرفوع است
فافهم فتدبر علی خدا نیست چون بنده خداست کار خدا میکند زیرا
که هر که بنده شد مظهر است و مظهر لا بد است که دارای صفت مظهر
باشد والّا دروغ میگوید پس بهمین دلیل بشناس مؤمن را اگر
لا بد است در او صفت امام چنانکه در امام شرط شده بود صفت

معرفت مؤمن

پیغمبری دون پیغمبری و در پیغمبر صفت خدائی دون خدائی پس
در امام صفت خدائی و هکذا در مؤمن فافهم وتدبر فریب نخوری
زیرا که ابلیس دشمن قوی و مکار است خاصّه در وقتیکه با نفس
امّاره اتفاق کنند شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف
القول غرورا از جمله زخرف قول منع احادیث معرفت است
و آیات داله بر منقبت و از جمله زخرف قول اینکه معرفت اجمالی
کفایت میکند و این اقبح اقوال است و از جمله زخرف منع از حکمت
ربانیه است که حکمت باعث اضلال میشود این همه نتیجه اینست
که کسی رجوع بکتب مناقب و احادیث معرفت ننماید با اینکه حضرت
امیر المؤمنین ع در حدیث نورانیت از برای سلمان و ابی ذر که
اسم اصلی او جندب است میفرماید که معرفت من بنورانیت
واجب است بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان که معرفت خدا
همان معرفت من است بنورانیت و معرفت من بنورانیت همان
معرفت خداست با این همه اصرار و تاکید امام و سایر اهل بیت ع
فنبذوه وراء ظهورهم پس انداختند در پشت سر خودشان

بیان زخرف قول

ورفتند در پی تحصیل دنیا از باغ و راغ زن و فرزند و بمقتضای
ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا یعنی کسیکه دوری کند
از ذکر خدا پس از برای او است تنگی روزی بجمیع معانی خیر دنیا
دارد خیر نیز آخرت خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین وائمه
صفت مومن را با طریق توسل ایشان بهادیان طریق هدایت
ذکر خواهد شد انشاء الله بحسن توفیقه **فصل** مجمل از کلام بدان
شناسائی امام ع موقوف است بشناختن خدا و شناختن خدا موقوف است
بشناختن امام ع نیز مردود و معی اگر کسی خدا را نشناسد هرگز امام را
نخواهد شناخت و هر که امام را نشناخت خدا را نشناخت پس
چگونه خواهند گفت که معرفت خدا را اجمالش کفایت میکند
باری اما را مثل سایر مردمان میدانند ؛ جنگ هفتاد و دو
ملت همه را عذر بنه ؛ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
اما اگر کسی خدا را شناخت آن وقت میشناسد که امام ع کی است
وچگونه است چنانکه در کافی از زراره از ابی عبدالله ع که
زمان غیبت زمان امتحان است ای زراره اگر درک کنی آن زمان را

پس بخوان این دعا را اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک
لم اعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم
اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن
دینی یعنی ای بار خدایا بشناسان خود را پس بدرستیکه هرگاه
نشناسانی خود را نخواهم شناخت پیغمبر تو را ای بار خدا بشناسان
رسولت را هرگاه نشناسانی رسولت را نخواهم شناخت حجت
تو را ای بار خدایا بشناسان بمن حجت خود را پس هرگاه نشناسانی
حجت را گمراه خواهم شد از دین خود و ایضا در کتاب کافی از ابن
اذینه از امام جعفر صادق ع از آن بزرگوار فرمود لایکون العبد مومنا
حتی یعرف الله و رسوله والائمة ع کلهم و امام زمانه و یرد الیه و یسلم
له ثم قال کیف یعرف الاخر وهو یجهل الاول فرمود که حضرت که بنده مومن
نیست تا آنکه بشناسد خدا و رسول خدا را و ائمه را جمیعا و امام
زمان خود را و رد امر خود را نماید بسوی او و تسلیم امر کند او را بعد فرمود
چگونه میشناسد آخر را که امام باشد با آنکه جاهل است اول را
یعنی خدا را و همچنین فرمود در حدیث اینکه ائمه ع ارکان ایمانند فرمود

وقف امام

حضرت رسول ص من عرفنا فقد عرف الله ومن انکرنا فقد انکر الله
یعنی هر که ما را شناخت خدا را شناخت و هر که ما را انکار کرد خدا را
انکار کرد پس اینست معنی کلام ابی جعفر امام محمد باقر ع در روایت
جابر در کافی که فرمود آنحضرت که خداوند برگزید ابراهیم را
عبد پیش از آنکه او را اخذ کند نبی واخذ کرد او را نبی پیش از آنکه
اخذ کند او را رسول واخذ کرد او را رسول پیش از آنکه او را خلیل
اخذ کند و اخذ کرد او را خلیل پیش از آنکه اخذ کند او را امام پس چون جمع
شد همه این صفات از برای او وانوقت امام خواهد بود گرفت
دست ابراهیم را و فرمود یا ابراهیم انی جاعلک للناس اماما پس از جهت
بزرگی اینمقام نزد ابراهیم ع عرض کرد ای رب ومن ذریتی قال لا
ینال عهدی الظالمین پس از آنکه یافت اینمقام را بدان همچنانکه ذات خود را
بادراک مدرک در نمیاید و معروف احدی نمیشود هکذا امام و
رسول الله ص که غیر خود شان کسی نمیتواند که ادراک ذات ایشان و حقیقت
مقام ایشان را دریابد لا ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مومن ممتحن
چنانکه حضرت امیر المؤمنین ع میفرماید در حدیث طارق ظاهره امر

لا یملک

لا یملک و باطنه غیب لا یدرک واحد دهره و خلیفة الله فی نهیه
وامره لا یوجد له مثیل ولا یقوم له بدیل فمن ذا ینال معرفتنا او
یعرف درجتنا او یشهد کرامتنا او یدرک منزلتنا حارت الالباب
والعقول وتاهت الافهام فیما اقول تصاغرت العظماء وتقاصرت العلماء
وکلت الشعراء وخرست البلغاء ولکنت الخطباء وعجزت الفصحاء وتواضعت
الارض والسماء عن وصف شان الاولیاء فهل یعرف او یوصف او یعلم
او یفهم او یدرک او یملک من هو شعاع جلال الکبریاء وشرف الارض
والسماء جل مقام آل محمد ص عن وصف الواصفین ونعت الناعتین وان یقاس
بهم احد من العالمین اما ترجمه ظاهر میفرماید ظاهر امام امریست که
هرگز محاط و مملوک هیچ چیز نمیشود و باطن امام غیب است یعنی
مخفی از عقول و فهوم و ادراکات که هرگز بادراک احدی در نمیاید
و امام یگانه روزگار خود است و خلیفه خدا است در نهی او و امر
او و هرگز یافت نمیشود از برای او مثل و مانند و هرگز نیاید
از برای بدل پس کیست دریابد معرفت ما را یا آنکه بشناسد مقام ما را
یا آنکه بتواند احصا کند وجود بخشش ما را یا آنکه دریابد

قرنها را بجدا سر کردان و واله اند صاحبان ادراک وعقول و پریشان
وحیرانند فهمها دانچه میکویم کوچک اختیار کردند بزرگان نازوتپید
اولو العزم و کروبیین و کوتاه است فهمهای دانایان از علما و کج
شدند شاعران و کند شدند بلیغان و کران شدند در زبان خطیبان
وعاجز ماندند فصیحان و فرو شو عقوند از فهمها و استماعها از ستودن یک
صفت از صفات ما لا یتناهی اولیاء آیا بتعریف در میاید یا بوصف
آورده میشود و یا آنکه معلوم احدی میشود یا آنکه بادراک احدی
و یا مملوک یعنی محاط فهم احدی میتواند در اید کسیکه اوست نور جلال
بزرگی و فخر و شرف و مزید نها و اسمانها پر ونت مقام آل محمد ع
از وصف وصف کننده کان و از مدح مداحان و نمیتواند وصف
کرد بایشان هیچکس ازما سوای احدا از مخلوق اما حسب افهام ظاهره اقلا ایشان
بایست ده خصلت را دارا باشد چنانکه در جلد هفتم بحار از سلیمان
بن مهران از ابی عبدالله فرموده ده خصلت از خصال امام است العصمة
والنصوص وان یکون اعلم الناس واتقاهم وان یکون صاحب الوصیة
الظاهرة وان یکون له المعجزة والدلیل وتنام عینه ولا ینام قلبه

ده صفت از برای امام شمرده اند

دلیاره

ولا یکون ۹ ۱۰

له فیء ویری من خلفه کما یری من بین یدیه العصمة که معصوم باشد
یعنی کناه صغیره و کبیره مرتکب نشده باشد و در امامت از جانب پیغمبر
و یا از جانب امام سابق وصیت در حق او شده باشد وان یکون
اعلم الناس یعنی داناترین مردمان باشد و اتقی باشد و اعلم باشد
بکتاب خدا و صاحب وصیت ظاهره نیز باشد و از برای او معجزه نیز
باشد و غیر از معجز دلیل علمی هم داشته باشد بر امامت خود
و چشمش بخوابد و دلش بیدار باشد و از برای او غنیمت نباشد
و ببیند از پشت سر چنانکه میبیند از پیش رو ولکن اگر طالب حق
رجوع کند در کتب احادیث و اخبار و زیارات خواهد یافت اخبار
بهره اوست از کوثر آل محمد سلام الله علیهم اجمعین که ان شاء الله بعضی
از احادیث را در این وجیزه درج خواهیم نمود بجهت سهولت امر
طالبین و راغبین حاضر مخدومه مطالبه که او را دست رس بمقام
تحصیل نیست از قبیل حدیث طارق و حدیث نورانیت و حدیث
معرفت امام ع از حضرت امام رضا که در عیون است و زیارت
هشتم از کتاب تحفة الزائر یا از مجلسی اعلی الله مقامه ایراد نموده که در بعضی

معرفت امام

از کتب قدیمه معتبره یافتیم بروایت صفوان جمال منسوب کرده اند

و بسیار مضامین عالی که دلالت بر مقام امامت دارد و لهذا درین

مجال مناسب بود نوشتیم و اینست السَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا الائمة

رحمت باد بتو ای پدر امامها

وَمَعْدِنَ النُّبُوَّةِ وَالْمَخْصُوصَ بِالْاُخُوَّةِ السَّلامُ عَلی یَعْسُوبِ

وای مرکز انبیا وای مخصوص به برادری رسول خدا و رحمت بتو باد ای پادشاه

الدِّینِ وَالْاِیمانِ وَکَلِمَةِ الرَّحْمٰنِ وَکَهْفِ الْاَنامِ السَّلامُ عَلی میزانِ

دارنده دین وایمان و کلمه پروردگار و پناه مردمان و رحمت باد بتو ای ترازوی

الْاَعْمالِ وَمُقَلِّبِ الْاَحْوالِ وَسَیْفِ ذِی الْجَلالِ السَّلامُ عَلی

عملها و برگرداننده احوال و شمشیر حضرت پروردگار و رحمت باد بر تو ای

صالِحِ الْمُؤْمِنینَ وَوارِثِ عِلْمِ النَّبِیّینَ وَالْحاکِمِ یَوْمَ الدّینِ

ای صالح مؤمنین و وارث علم پیغمبران و حکم کننده روز جزا و

السَّلامُ عَلی شَجَرَةِ التَّقْوی وَسامِعِ السِّرِّ وَالنَّجْوی وَمُنْزِلِ الْمَنِّ

رحمت باد بتو ای درخت تقوی و شنونده پوشیده و آشکارا و فرو فرستنده

وَالسَّلْوی السَّلامُ عَلی حُجَّةِ اللهِ الْبالِغَةِ وَنِعْمَتِهِ السّابِغَةِ وَنِقْمَتِهِ الدّامغة

من و سلوی از برای بنی اسرائیل و ای حجت خدا که رسنده و نعمت خدا که کامل

السَّلامُ عَلی اِسْرائیلِ الْاُمَّةِ وَبابِ الرَّحْمَةِ السَّلامُ عَلی

رحمت خدا بتو که بزرگ امامهائی و در رحمت و رحمت بتو

صِراطِ اللهِ الْواضِحِ وَالنَّجْمِ اللّائِحِ وَالْاِمامِ النّاصِحِ وَالزِّنادِ

که راه روشن خدائی و ستاره درخشانی و امام ناصح و چخماق

الْقادِحِ السَّلامُ عَلی وَجْهِ اللهِ الَّذی مَنْ آمَنَ بِهِ اَمِنَ

آتش زده و رحمت بتو که روی خدائی که هرکه ایمان آورد ایمن

السَّلامُ عَلی نَفْسِ اللهِ الْقائِمَةِ فیهِ بِالسُّنَنِ وَ

و رحمت بتو باد که نفس خدائی ذات خدا که بر پا دارنده دینی و

عَیْنِهِ الَّتی مَنْ عَرَفَها یَطْمَئِنُّ السَّلامُ عَلی اُذُنِ

چشم خدائی بخشایشگری که شناخت مطمئن است و رحمت بتو که گوش

اللهِ الْواعِیَةِ فِی الْاُمَمِ وَیَدِهِ الْباسِطَةِ بِالنِّعَمِ وَ

شنوای خدائی در میان امتها و دست خدا که دهنده روزی

جَنْبِهِ الَّذی مَنْ فَرَّطَ فیهِ نَدِمَ اَشْهَدُ اَنَّکَ مُجازی

و طرف خدائی که هرکه کوتاهی کرد از حد بیش درو پشیمان است گواهی میدهم

الْخَلْقِ وَشافِعُ الرِّزْقِ وَالْحاکِمُ بِالْحَقِّ بَعَثَکَ اللهُ

که تو جزا دهنده خلق و واسطه رزق و حکم کننده بحقی فرستاد ترا خدا

عَلَماً لِلْعِبادِ فَوَفَیْتَ بِمُرادِهِ وَجاهَدْتَ فِی اللهِ حَقَّ

نشانه از برای بندگان که آیات وفا کرد بمقصود او و جهاد کرد در راه خدا

جهاده فصلی الله علیکم وجعل افئدة من الناس

حقیقت جهاد خدا پس رحمت خدا بر شما و قرار داد دلهای مردم را که

تهوی الیهم فالخیر منک والیک عبدک الزائر

مفتون شوند بشما پس خیر کلا از شما است و بر شما است بنده تو زائر

لحرمک اللائذ بک من الشاکر لنعمک قد هرب

بقدر حرم تو که فقیر داخل کرم تو را شکر کننده است مر نعمت تو را و فرار

الیک من ذنوبه ورجاک لکشفه به فانت ساتر

کرد بر شما از گناه خود و امید شما دارد که برسید عفو او پس تو پوشاننده

عیوبی فکن لی الی الله وسیلة ومن النار مقیلا

عیب او تو پس باش مرا بسوی خدا راه نما و از آتش نگاه دارنده

ولما ارجوا فیک کفیلا انجو نجاة من وصل حبله

و مرا آنچه امید دارم در تو کفالت نجات ده نجات کسیکه بسته ریسمان

بحبلک وسلک بک الی الله سبیلا فانت سامع

بریسمان تو و سلوک نمود بتو بسوی خدا راه راست پس تو شنونده

الدعاء وولی الجزاء علینا منک السلام وانت السلام

دعا و قادر بر جزا از ما بتو رحمت پروردگار و تو ای آقا

الکریم والامام العظیم فکن بنا رحیما یا امیر المؤمنین والسلام

[illegible]

علیک ورحمة الله وبرکاته

بتو و ترا رحمت خدا و برکت

دوازده

فصل بدان سر اینکه امام ع عددشان دوازده است نه
زیاده و نه نقیصه زیرا که امام تفصیل مقام رسولیت و تفصیل
هرگز مخالفت ندارد بالجمال و الاجمال و تفصیل معنی ندارد و ولاید
بایست مطابقه ایشان باشد پس بدان بعد از آنکه آن
متبوع لباس هستی دید بخود دانست که این هستی از جود دیگری است
و در خود مقام شکر او فرمود فرمود الحمد لله خصوصیات بار نیز
اسم او را احمد گذاشت و این حمد را نسبت بذات اقدس خود
دو چیز را داراست یکی کلمه از حیثیت ترکیب حروف یکی
حروف که کلمه از آن مقتبس اند اما از حروف نقش یافت شد
شکل مربع که زوجیت و تحبیب باشد و اما از ترکیبش
شکل مثلث که اول اشکال است که مقتبس از حد است
اما که شکل تحبیبش اثر نبوت مطلقه است و شکل تفرد نقش اش
ولایت مطلقه که مقام افتنان و اختبار است و این بزرگوار
جامع مقامین است در اجمال و در ظهور اما و تفصیل جامع
این دو مقام که هفت است زیرا که مثلث سه و مبدء مربع

چهار و جمع هر دو هفت است و لازم دارد اقلا ایشان را اسمای
هفتگانه بجهت مطابقه تفصیل با اجمال و این شد اسمای
مبارک ایشان محمد ص که مشتق از حمد است و علی که مشتق
از علو است و فاطمه که مشتق از فاطر است و حسن که مشتق
از حسن است و حسین که مشتق از ان الحسنات است و جعفر
مشتق است از بحر مواج که نهرهای کثیر الخیر از او حاصل شود
و از اینست که دین محمدی صلی الله علیه و آله بعد از اندراس تازه شد
بمذهب جعفری و اوست ناشر علم ربانی و موسی که مشتق است
از بحر صامت و اینست شان آیمه بزرگوار اثنا عشر قدس سبحانی
در سبحه ساکت و صامت نیست و در عالم تکوین و تشریع مکرر
شدند مسبع مکرر شدند در تفصیل تا بتوانند اهل آن عالم
تلقی فیض نمایند از ایشان چونکه نزول در مقام افاضه نمودند
اسم شان ید شد السلام علی ید الله المبسوطه (الباسطه) و از باب
آنکه باب مراد و کعبه حاجات‌اند اسم ایشان وجه شد السلام
علی وجه الله الذی منه آمنی به آمن و از اینست که وجه

تا مخالف نکنند تشریع تکوین را

چهارده اند

دوازده بوده

چهارده اند

بمناسبت مطابقه اسم با مسمی و ظاهر با باطن و فرموده حضرت
باری تعالی سبع المثانی و القرآن العظیم و اینست که در آیات الکتاب
و اینست که جمیع کتب ذکر ایشان و اخبار ایشان که در حدیث معراج
فرمان از حضرت رب العزة در رسید که ای محمد سئوال کن
از پیغمبران پیشین که بچه چیز مبعوث شدند و سئوال کرد همه عرض کردند که
بولایتک و ولایت اهل بیتک یا محمد ص فافهم و تدبر آنها
از باب ضرب این مبدء دو که سه و چهار باشد دوازده نتیجه است
و در عالم تفصیل لازم است دوازده باشند که تفصیل تمام
حدیث و از اینست که اکثر چیزهایی که منسوب‌اند بعالم قدس
دوازده اند از قبیل کلمه توحید که لا اله الا الله باشد
دوازده حرفست و کلمه محمد رسول الله ص که حقیقت این
دوازده شارح این دو کلمه اند و این دو کلمه شارح ایشان
و کلمه بسیاری از اسماء الله الحسنی در صورت ترکیب ایشان
دوازده حرف اند بجهت مطابقه ایشان بکلمة الله العلیا
که این کلمه حامل سر الله هست و لهذا قال تعالی ان عدة الشهور

اکثو٣

عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله وبواين نحو نهج اند اسما

الحسنى از قبيل الرحمن الرحيم وكلت الحميد المجيد وكلت الرؤوف

الرحيم وكلت الحنان المنان وكلت الخالق البارئ وكلت

الواحد الكريم وكلت الواحد القهار وكلت الظاهر الباطن

وكلت التواب الوهاب وكلت الفتاح الرزاق وكلت

المحسن المجمل وكلت المنعم المفضل وكلت الباعث الوارث

وكلت دیان يوم الدين وكلت ادم خليفة الله ونوح سفينة الله

ونوح خالق الله وابراهيم خليله وموسى كليم الله و

عيسى مسيح الله ومحمد حبيب الله ص وكلت البشير النذير

وكلت امير المؤمنين وعلي بن ابي طالب ع وعروة الوثقى

وفاطمة بنت محمد ص والحسن المجتبى وكلت الحسين الشهيد

وكلت الحسن والحسين وكلت علي بن الحسين وكلت الامام الباقر

وكلت الامام الصادق وكلت الامام الكاظم وكلت علي ابن الامام

وكلت محمد بن الرضا وكلت علي ابن الجواد وكلت الحسن العسكري

وكلت القائم المهدي وكلت محبتهم في الجنة وكلت عدوهم في النار

وكذا لا نبي بعد احمد ... وكذا اسماء الله ... الحسين ... مع النبي ...

عن المناقب ايضا عن بكير ابن اعين قال قبض ابو عبد الله ع على ذراع

در كتاب از بكير پسر اعين كه گفت گرفت حضرت صادق ع بازو

نفسه وقال يا بكير هذا والله جلد رسول الله ص وهذا والله عروق

خود را و گفت اى بكير اين قسم بخدا پوست رسول خداست واين رگ

رسول الله وهذا والله لحمه وهذا والله عظمه اني لاعلم ما في السموات

رسول خداست واين گوشت رسول خداست واين استخوان او است و

واعلم ما في الارض واعلم ما في الدنيا واعلم ما في الاخرة فرای تغير

ميدانم انچه در اسمانها و زمينهاست وميدانم انچه در دنيا و اخرت است پس

جماعة فقال ع يا بكير اني لاعلم ذلك من كتاب الله تعالى اذ يقول وانزلنا

ديد كه مردم تاب نياوردند و فرمود اى بكير از پيش خود نميگويم بلكه از كتاب

اليك الكتاب تبيانا لكل شيء هذا انتخبته مما روى محمد ابن صدقه

بود شد كتاب را و در رهست بيان هر شئ و اين خلاصه انچه روايت

انه سأل ابو ذر الغفاري في معرفة سيد الاولياء صلوات الله عليه بالنورانية

صدقه كه او سؤال كرد از ابو ذر غفاري شناختن بزرگ اولياء

بنورانيت قال سألت سلمان الفارسي ره ما معرفة الامام امير المؤمنين

بنورانيت گفت سؤال كردم از سلمان ره چه چيز است شناختن حضرت امير

صلوات الله وسلامه عليه بالنورانية قال جندب فامض بنا حتى

رحمة خدا و سلامه بر او بنورانيت گفت ابو جندب بيا تا برويم

نسئله عن ذلك قال فاتيناه فلم نجده قال فانتظرناه حتى اتى قال فقال
م ما جاء بكما قالا جئناك يا امير المؤمنين نسالك عن معرفتك بالنورانية
قال ع مرحبا بكما واهلاً من وليين متعمدين لدينه لستما بمقصرين لعمري
ان ذلك واجب على كل مؤمن ومؤمنة ثم قال يا سلمان ويا جندب
قالا لبيك يا امير المؤمنين قال انه لا يستكمل الايمان حتى يعرفني كنه
معرفتي بالنورانية فاذا عرفني بهذه الصفة فقد امتحن الله قلبه
للايمان وشرح صدره للاسلام وصار عارفا مستبصرا ومن قصر
عن معرفة ذلك فهو شاك مرتاب يا سلمان ويا جندب قالا لبيك
يا امير المؤمنين قال معرفتي بالنورانية معرفة الله عز وجل معرفتي

بالنورانية وهو الدين الخالص الذي قال الله سبحانه وما امروا
الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء ويقيمون الصلوة ويؤتون
الزكوة وذلك دين القيمة يقول ما امروا الا بنبوة محمد ص وهو الدين
الحنيفي المحمدي السمحة قوله ويقيمون الصلوة فمن اقام ولايتي فقد اقام
الصلوة واقامة ولايتي صعب مستصعب لا يحتمله الا ملك مقرب او نبي
مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للايمان فالملك اذا لم يكن مقربا
لم يحتمله والنبي اذا لم يكن مرسلا لم يحتمله والمؤمن اذا لم يكن ممتحنا
قلبه لم يحتمله قلت يا امير المؤمنين اخبرني عن المؤمن الممتحن وما نهايته
وما حده حتى اعرفه قال ع يا ابا عبد الله قال لبيك يا اخا رسول الله

صلى الله عليه وآله قال المومن الممتحن هو الذي لا يرد اليه شيء من امرنا
الا شرح صدره لقبوله ولم يشك ولم يرتب اعلم يا ابا ذر انا
الله عز وجل خليفته على عباده فلا تجعلونا اربابا فقولوا في
فضلنا ما شئتم فانكم لا تبلغون كنه ما فينا ولا نهايته فان الله عز
وجل اعطانا اعظم واكثر مما يصفه واصفكم او يخطر على قلب احدكم
فاذا عرفتمونا هكذا فانتم المومنون قال سلمان قلت يا اخا رسول
الله ص اقامة الصلوة اقامة ولايتك يا علي قال نعم يا سلمان تصديق
ذلك قوله تعالى في كتابه واستعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة
الا على الخاشعين فالصبر رسول الله ص والصلوة اقامة ولايتنا

حديث نورانية

قوله تعالى وانها لكبيرة ولم يقل وانهما لان الولاية كبيرة حملها
الا على الخاشعين هم المومنون وذلك ان اهل الآفاق واصناف
المرجئة والقدرية والخوارج وغيرهم من الناصبية يقرون بنبوة
محمد ص وليس بينهم اختلاف وهم مختلفون في ولايتنا منكرون ذلك
وجاحدون بها الا القليل وهم الذين وصفهم الله في كتابه
وانها لكبيرة الا على الخاشعين وقال الله تعالى في موضع آخر في كتابه
في نبوة محمد ص وفي ولايتنا في قوله عز وجل وبئر معطلة
وقصر مشيد فالقصر محمد صلى الله عليه وآله والبئر المعطلة ولايتنا
عطلوها وجحدوها ولم يقروا بولايتنا لم ينفعهم الاقرار بنبوة

محمد م الا انهم مقرون ان محمد صلى الله عليه واله الا انهم مقرون

ان محمد صلى الله عليه واله نبي مرسل وعلي من بعده امام الخلق

ووصي محمد كما قال له صلى الله عليه واله انت مني بمنزلة هرون من

موسى الا انه لا نبي بعدي اولنا محمد واوسطنا محمد واخرنا

محمد ومن استكمل معرفتي فهو على الدين القيم كما قال الله تعالى وذلك

دين القيمة وسابين لك بعون الله تعالى وتوفيقه يا سلمان ويا

جندب قالا لبيك يا امير المومنين واخا رسول رب العالمين

قال عم كنت انا ومحمد نورا واحدا من نور واحد الله عز وجل قال

الله تعالى لذلك لينشق قال للنصف كن محمدا وقال للنصف الاخر كن

حديث نورانيت

عليا فمنهما قال رسول الله صم علي مني وانا من علي ولا يودي عني

الا علي وقد وجه ابو بكر برائة الى مكة فنزل جبرئيل وقال

يا محمد م قال لبيك قال ان الله تبارك وتعالى يامرك ان تودي

انت او رجل من امتك فوجهني في اثر ابي بكر فرددته فوجد

في نفسه وقال يا رسول الله انزل في القرآن قال لا ولكن لا يودي

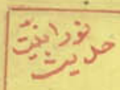
الا انا او علي يا سلمان ويا جندب قالا لبيك يا اخا رسول الله

قال من لا يصلح ان يحمل صحيفة يؤديها عن رسول الله كيف يصلح

للامامة يا سلمان ويا جندب كنت انا ورسول الله نورا واحدا

صار رسول الله محمد المصطفى وصرت انا وصيه المرتضى وصار

محمد الناطق وصرت انا الصامت فانه لابد في كل عصر من الاعصار
ان يكون فيه ناطق وصامت يا سلمان ويا جندب فصار محمد
المنذر وصرت انا الهادي وذلك قول الله تعالى انما انت منذر
ولكل قوم هاد وقوله تعالى الله يعلم ما تحمل كل انثى وما تغيض الارحام
وما تزداد وكل شيء عنده بمقدار عالم الغيب والشهادة الكبير
المتعال سواء منكم من اسر القول ومن جهر به ومن هو مستخف بالليل
الليل وسارب بالنهار له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه
من امر الله قال فضرب بيده على اخرى وقال صلوات الله وسلامه
صار محمد صاحب الجمع وصرت انا صاحب النشر وصار محمد صاحب الجنة



وصرت انا صاحب النار اقول لها خذي ولهذا ذري وصار محمد صلعم
صاحب القلم وصرت انا صاحب اللوح المحفوظ الهمني الله علم ما فيه
وصار محمد صاحب الرجعة وصرت انا صاحب العودة نعم يا سلمان
ويا جندب فصار محمد يس والقران الحكيم وصار محمد ن والقلم
وما يسطرون وصار محمد طه ما انزلنا عليك القران لتشقى
وصار محمد صاحب الدلالات وصرت انا صاحب الايات وكان
محمد خاتم النبيين وصرت انا خاتم الوصيين وانا الصراط المستقيم
وانا النبأ العظيم الذي هم فيه يختلفون ولا احد اختلف الا في
ولايتي وصار محمد صلى الله عليه وآله صاحب الدعوة وصرت انا

صاحب السيف السطوة وصار محمد صلعم نبيا مرسلا وصرت انا

صاحب امر النبي قال الله تعالى يلقي الروح من امره على من يشاء من عباده

وهو روح الله لا يعطيه ولا يلقي هذا الروح الا على ملك مقرب

او نبي مرسل او وصي ممتحن الله منتجب فمن اعطاه الله هذا الروح

فقد ابانه من الناس وفوض اليه القدرة واحيا الموتى وعلم بما

كان ويكون وسار من المشرق الى المغرب ومن المغرب الى المشرق

في لحظة واحدة وعلم بما في الضماير والقلوب وعلم بما في السموات

وما في الارض يا سلمان ويا جندب صار محمد صاحب الذكر الذي

قال الله تعالى انا ارسلنا اليكم ذكرا رسولا يتلو عليكم اياتي افلا

تعقلون



تعقلون واني اعطيت علم المنايا والبلايا والاجال وفصل الخطاب

واستودعت علم القرآن وما هو كائن الى يوم القيمة ومحمد صلعم

اقام الحجة حجة للناس وصرت انا حجة الله جعل الله لي ما لم يجعل

لاحد من الاولين والاخرين لا نبي مرسل ولا ملك مقرب يا سلمان

ويا جندب قالا لبيك يا امير المؤمنين قال ع انا الذي حملت نوحا

في السفينة بامر ربي وانا الذي اخرجت يونس من بطن الحوت بامر

ربي وانا الذي اخرجت ابراهيم من النار وانا الذي اجريت انها

رها وفجرت عيونها وغرست اشجارها بامر ربي وانا عذاب يوم

الظلة وانا المنادي من مكان قريب قد سمعه الثقلان الجن والانس

وفيهم قوم واني لاسمع كل يوم الجبّارين والمنافقين بلغا

تهم وانا الخضر الذي علم موسى وانا معلم سليمان داود وانا معين

ذي القرنين وانا قدرة الله عز وجل يا سلمان ويا جندب انا

محمدٌ ومحمداً انا وانا من محمدٍ ومحمد مني قال الله تع مرج البحرين يلتقيان

بينهما برزخ لا يبغيان يا سلمان ويا جندب قالا لبيك يا امير

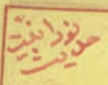
المومنين قال انّ ميتنا لم يمت وغائبنا لم يغب وان قتلنا لم

نقتل يا سلمان ويا جندب قالا لبيك يا امير المومنين قال

انا امير كل مومن ومومنة ممن مضى وممن بقي وايدت بروح

العظمة وانا تكلمت على لسان عيسى ابن مريم في المهد وانا آدم

وانا



وانا نوح وانا ابراهيم وانا موسى وانا عيسى وانا محمدٌ اتقلب في

الصور كيف شاء من رانى فقد راهم ومن راهم فقد رانى

ولو ظهرت للناس في صورة احد لقالوا هو لا

يزول ولا يتغير وانما انا عبد من عباد الله لا تسمونا اربابا

وقولوا في فضلنا ما شئتم فانكم لن تبلغوا في فضلنا كنه

ما جعله الله لنا ولا معشار العشر لانا آيات الله ودلائله وحجج

الله وخلفائه على خلقه وامناء الله وائمته ووجه الله وعين

الله ولسان الله بنا يعذب الله عباده وبنا يثيب ومن بين

خلقه طهّرنا واختارنا واصطفانا ولو قال قائل لم وبم وكيف

وفيهم لكفر واشرك لانه لا يسئل عما نفعل وهم يسئلون
ويا سلمان ويا جندب قالا لبيك يا امير المؤمنين قال
آمن بما قلت وصدق بما بينت وفسرت وشرحت واوضحت
ونورت وبرهنت فهو مؤمن امتحن الله قلبه للايمان و
شرح صدره للاسلام وهو عارف مستبصر قد انتهى وبلغ
وكمل ومن شك وعند وجحد ووقف وتحير وارتاب فهو
مقصر وناصب يا سلمان ويا جندب قالا لبيك يا امير المؤمنين
قال انا احيي واميت باذن ربي وانا انبئكم بما تاكلون وما تدخرون
في بيوتكم باذن ربي واني عالم بضمائر قلوبكم والائمة من ولدي

حديث نورانية

يعلمون ويفعلون هذا اذا احبوا وارادوا لانا كلنا واحد اولنا
محمد واوسطنا محمد وآخرنا محمد وكلنا محمد فلا تفرقوا بيننا فانا
نظهر في كل زمان ووقت واوان في اي صورة شئنا باذن الله
عز وجل كلنا نحن اذا شئنا شاء الله واذا كرهنا كره الله فالويل
لمن انكر فضلنا وخصوصيتنا وما اعطانا الله ربنا لان من انكر شيئا
مما اعطانا الله فقد انكر قدرة الله ومشيته فينا يا سلمان ويا جندب
قالا لبيك يا امير المؤمنين قال لقد اعطانا الله ربنا ما هو اجل واعظم
واكبر واعلى من هذا كله قال لقد اعطانا الله ربنا علم الاسم الاعظم
الذي لو شئنا لخرقنا السموات والارض والجنة والنار ونعرج به الى السماء ونهبط

به الى الارض ونغرب ونشرق وننتهى به الى العرش فنجلس عليه

بين يدى الله ثم فيطيعنا كل شى حتى السموات والارضين والشمس

والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب والبحار والجنة والنار

اعطانا ذلك كله بالاسم الاعظم الذى علمنا وخصنا به ومع هذا

كله نأكل ونشرب ونمشى فى الاسواق ونعمل هذه الاشياء بامر

ربنا ونحن عباد الله المكرمون الذين لا يسبقونه بالقول وهم

بامره يعملون وجعلنا معصومين مطهرين وفضلنا على كثير

من عباده المؤمنين فنحن نقول الحمد لله الذى هدانا لهذا

وما كنا لنهتدى لولا ان هدينا الله وحقت كلمة العذاب على

حديث نورانى

الكافرين اعنى الجاحدين بكل ما اعطانا الله من الفضل والاحسان

يا سلمان ويا جندب قالا لبيك يا امير المؤمنين قال معرفتى هذه

بالنورانية فتمسكا بها راشدين فانه لا يبلغ احد من شيعتنا

حد الاستبصار حتى يعرفنى بالنورانية فاذا عرفنى بها كان

مستبصرا بالغا كاملا قد خاض بحرا من العلم وارتقى درجة من

الفضل واطلع على سر من اسرار الله ومكنون خزائنه عز وجل

عن الرضا ع في وصف الامام وتعيينه

باب ما جاء عن الرضا ع فى وصف الامامة والامام وذكر فضل

الامام ورتبته حدثنا ابو العباس محمد بن ابراهيم بن اسحق

الطالقانى قال حدثنا ابو احمد القاسم بن محمد بن على الهرونى قال

حدثنا ابو حامد عمران بن موسى بن ابراهيم عن الحسن بن قاسم
الرقام قال حدثني القاسم بن مسلم عن اخيه عبد العزيز بن مسلم
قال كنا في ايام سيدي مولى الرضا ع بمرو فاجتمعوا في مسجد جامعها في يوم جمعة
في بدو مقدمنا فادار الناس امر الامامة وذكروا كثرة اختلاف
الناس فيها فدخلت على سيدي ومولاي الرضا ع فاعلمته ما
خاض الناس فيه فتبسم ثم قال يا عبد العزيز جهل القوم وخدعوا
عن اديانهم ان الله تع لم يقبض نبيه ص حتى اكمل له الدين وانزل
عليه القرآن فيه تفصيل كل شيء بين فيه الحلال والحرام والحدود
والاحكام وجميع ما يحتاج اليه محمدا كملا فقال عز وجل ما فرطنا في الكتاب

حديث وصف الامام

من شيء وانزل في حجة الوداع وهو اخر عمره ع اليوم اكملت لكم دينكم
واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا وامر الامامة من تمام
الدين ولم يمض ع حتى بين لامته معالم دينه واوضح لهم سبيله وتر
كهم على قصد الحق واقام لهم عليا ع علما واماما وما ترك شيئا
يحتاج اليه الامة الا بينه فمن زعم ان الله عز وجل لم يكمل دينه
فقد رد كتاب الله ومن رد كتاب الله فهو كافر هل يعرفون قدر
الامامة ومحلها من الامة فيجوز فيها اختيارهم ان الامامة اجل
قدرا واعظم شانا واعلى مكانا وامنع جانبا وابعد غورا من ان يبلغها
الناس بعقولهم او ينالوها بارائهم او يقيموا اماما باختيارهم

ان الامامة خص الله بها ابراهيم الخليل ع بعد النبوة والخلة مرتبة
ثالثة وفضيلة شرفه بها واشاد بها ذكره فقال عز وجل اني
جاعلك للناس اماما فقال الخليل ع سرورا بها ومن ذريتي
قال الله عز وجل لا ينال عهدي الظالمين فابطلت هذه الاية
امامة كل ظالم الى يوم القيمة وصارت الصفوة ثم اكرم الله
عز وجل بان جعلها في ذريته واهل الصفوة والطهارة فقال
عز وجل ووهبنا له اسحق ويعقوب نافلة وكلا جعلنا هم صالحين
وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا واوحينا اليهم فعل الخيرات واقام
الصلوة وايتاء الزكوة وكانوا لنا عابدين فلم تزل في ذريته يرثها

بعض

بعض عن بعض قرنا فقرنا حتى ورثها النبي ص فقال الله عز وجل
ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا
والله ولي المومنين فكانت له خاصة فقلدها ص عليا ع بامر الله تعالى على
رسم ما فرضها الله فصارت في ذريته الاصفياء الذين اتاهم
الله العلم والايمان بقوله تعالى وقال الذين اوتوا العلم والايمان
~~بقوله تعالى وقال الذين اوتوا العلم والايمان~~ لقد لبثتم في كتاب الله
الى يوم البعث فهي في ولد علي ع خاصة الى يوم القيمة اذ لا نبي
بعد محمد ص فمن اين يختار هؤلاء الجهال ان الامامة هي منزلة
الانبياء وارث الاوصياء ان الامامة خلافة الله عز وجل وخلافة

الرسول ومقام امير المومنين ع وميراث الحسن والحسين ان الاما[مة]

زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المومنين ان

الامامة اس الاسلام النامي وفرعه السامي بالامامة تمام الصلوة

والزكوة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفيء والصدقات وامضا

الحدود والاحكام ومنع الثغور والاطراف والامام يحل حلال

الله ويحرم حرام الله ويقيم حدود الله ويذب عن دين الله ويدعوا

الى دين الله ويدعوا الى سبيل ربه بالحكمة والموعظة الحسنة والحجة

البالغة الامام كالشمس الطالعة للعالم وهي في الافق بحيث لا ينالها

الايدي والابصار الامام البدر المنير والسراج الزاهر والنور الساطع

والنجم

والنجم الهادي في غياهب الدجى والبلد القفار ولجج البحار الامام

الماء العذب على الظماء والدال على الهدى والمنجي من الردى والامام

النار على اليفاع الحار لمن اصطلى به والدليل على المهالك من فارقه

فهالك الامام السحاب الماطر والغيث الهاطل والشمس المضيئة والارض

البسيطة والعين الغزيرة والغدير والروضة الامام الامين ا

الرفيق والوالد الرفيق والاخ الشقيق ومفزع العباد في الداهية الامام

امين الله في ارضه وحجته على عباده وخليفته في بلاده الداعي

الى الله والذاب عن حرم الله الامام المطهر من الذنوب المبرا من العيوب

مخصوص بالعلم موسوم بالحلم نظام الدين وعز المسلمين وغيظ

المنافقين وبوار الكافرين الامام واحد دهره لا يدانيه احد ولا
يعادله عالم ولا يوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظير مخصوص بالفضل
كله من غير طلب منه ولا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب
فمن ذا الذي يبلغ معرفة الامام ويمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت
العقول وتاهت الحلوم وحارت الالباب وحسرت العيون
وتصاغرت العظماء وتحيرت الحكماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء
وجهلت الالباء وكلت الشعراء وعجزت الادباء وعييت البلغاء عن
وصف شأن من شأنه او فضيلة من فضائله فاقرت بالعجز والتقصير
وكيف يوصف او ينعت بكنهه او يفهم شيء من امره او يوجد

في وصف الامام

يقوم مقامه ويغني غناه لا كيف وانى وهو بحيث النجم من ايدي
المتناولين ووصف الواصفين فاين الاختيار واين العقول
عن هذا واين يوجد مثل هذا اتظنون ان ذلك يوجد في غير آل الرسول
كذبتهم والله انفسهم ومنتهم الباطل فارتقوا مرتقى صعبا دحضا
تزل عنه الى الحضيض اقدامهم راموا اقامة الامام بعقول
حائرة ناقصة وآراء مضلة فلم يزدادوا منه الا بعدا قاتلهم الله
انى يؤفكون لقد راموا صعبا وقالوا افكا وضلوا ضلالا بعيدا
ووقعوا في الحيرة اذ تركوا الامام عن غير بصيرة وزين لهم الشيطان
اعمالهم فصدهم عن السبيل وما كانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار

الله واختيار رسوله الى اختيارهم والقرآن يناديهم وربك

يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة سبحان الله وتعالى عما يشركون

وقال عز وجل وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله

امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم وقال عز وجل ما لكم كيف تحكمون

ام لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما تخيرون ام لكم ايمان علينا بالغة

الى يوم القيامة ان لكم لما تحكمون سلهم ايهم بذلك زعيم ام لهم شركاء

فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين وقال عز وجل افلا يتدبرون

القرآن ام على قلوب اقفالها ام طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون

ام قالوا سمعنا واطعنا وهم لا يسمعون ان شر الدواب عند الله الصم

البكم

البكم الذين لا يعقلون ولو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم ولو اسمعهم

لتولوا وهم معرضون وقالوا سمعنا وعصينا بل هو فضل الله

يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم لهم باختيار الامام والامام

عالم لا يجهل داع لا ينكل معدن القدس والطهارة والنسك

والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول وهو نسل

المطهرة البتول لا مغمز فيه في النسب ولا يدانيه ذو حسب في البيت من قريش

والذروة من هاشم والعترة من آل الرسول والرضا من الله شرف

الاشراف والفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم مضطلع

بالامامة عالم بالسياسة مفروض الطاعة قائم بامر الله ناصح لعباد الله

ما انطالذين ان الانبيا والائمة يوفقهم الله ويؤتيهم من مخزون

علمه وحكمه ما لا يؤتيه غيرهم فيكون علمهم فوق علم كل علم اهل

زمانهم في قوله تعالى افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدى

فما لكم كيف تحكمون وقوله تعالى ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا

وقوله عز وجل في طالوت ان الله اصطفيه عليكم وزاده بسطة

في العلم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء والله واسع عليم وقال

لنبيه وكان فضل الله عليك عظيما وقال عز وجل في الائمة

من اهل بيته وعترته ام يحسدون الناس على ما اتيهم الله من فضله

فقد اتينا ال ابراهيم الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا عظيما فمنهم من آمن

به ومنهم من صد عنه وكفى بجهنم سعيرا وان العبد اذا اختاره الله

عز وجل لامور عباده شرح صدره لذلك واودع قلبه ينابيع

الحكمة والهمه العلم الهاما فلم يعي بعده بجواب ولا يحير فيه عن الصواب

وهو معصوم مؤيد موفق مسدد قد امن الخطايا والزلل والعثار

يخصه الله تعالى بذلك ليكون حجته على عباده وشاهده على خلقه

وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فهل

يقدرون على مثل هذا فيختاروا او يكون مختارهم بهذه الصفة

فتقدموه تعدوا وبيت الله الحق ونبذوا كتاب الله الذي والشفا

فنبذوه واتبعوا اهواءهم فذمهم الله ومقتهم واتعسهم فقال

فقال عزّ وجل ومن اضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله ان الله

لا يهدي القوم الظالمين وقال عزّ وجل فتعسا لهم واضل اعمالهم و

قال عز كبر مقتا عند الله وعند الذين آمنوا كذلك يطبع الله على

كل قلب متكبر جبار

بسم الله الرحمن الرحيم

روى عن الامام عليه السلام كما ذكر المجلسي على الله مقامه في جلد السابع

روایت شده از امام علیه السلام چنانکه نوشته مجلسی اعلی الله مقامه در جلد هفتم

في البحار عن طارق ابن شهاب عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال

بحار از طارق پسر شهاب از پادشاه مؤمنین علیه السلام بدرستیکه او گفت

يا طارق الامام كلمة الله وحجة الله ووجه الله ونور الله وحجاب الله

ای طارق امام کلمه خدا و برهان خدا و روی خدا و روشنائی خدا

وآية الله يختاره الله ويجعل فيه ما يشاء ويوجب له بذلك الطاعة

ونشانه خدا برگزیده اورا خدا و گرداند در او آنچه بخواهد و واجب گرداند از برای او

والولاية على جميع خلقه فهو وليه في سمواته وارضه اخذ له بذلك

بهمین طاعت ... جمیع خلق خدا ... و دوستی خدا در آسمانها

العهد على جميع عباده فمن تقدم عليه كفر بالله من فوق عرشه

فهو يفعل ما يشاء واذا شاء الله شاء ويكتب على عضده وتمت

كلمة ربك صدقا وعدلا فهو الصدق والعدل وينصب له

عمود من نور من الارض الى السماء يرى فيه اعمال العباد ويرى

ويلبس الهيبة وعلم الضمير ويطلع على الغيب ويرى ما بين المشرق

والمغرب فلا يخفى عليه شيء من عالم الملك ويعطى منطق الطير عند

ولايته فهذا الذي يختاره لوحيه ويرتضيه لغيبه ويؤيده

بكلمته ويلقنه حكمته ويجعل قلبه مكان مشيته وينادي له با

السلطنة ويذعن له بالامرة ويحكم له بالطاعة وذلك لان الامامة

حديث طارق

ميراث الانبياء ومنزلة الاصفياء وخلافة الله وخلافة رسل

الله فهي عصمة وولاية وسلطنة وهداية لانها تمام الدين

ورجح الموازين الامام دليل للقاصدين ومنار للمهتدين

وسبيل السالكين وشمس مشرقة في قلوب العارفين ولايته

سبب للنجاة وطاعته مفترضة في الحيوة وعدة بعد الممات

وعز المومنين وشفاعة المذنبين ونجاة المحبين وفوز التابعين

لانها اس الاسلام وكمال الدين ومعرفة الحدود والاحكام

سنن الحلال والحرام فهي رتبة لاينالها الا من اختاره الله و

قدمه وولاه وحكمه فالولاية هي حفظ الثغور وتدبير الامور

وبتعديد الايام والشهور الامام الماء العذب على الظما والدال

على الهدى المطهر من الذنوب المطلع على الغيوب الامام هو الشمس

الطالعة على العباد بالانوار فلا تناله الايدى والابصار واليه

الاشارة بقوله تعالى فلله العزة ولرسوله وللمومنين والمومنون

على وعترته فالعزة للنبى والعترة والنبى والعترة لا يفترقان الى

اخر الدهر فهم راس دايرة الايمان وقطب الوجود وسماء الجود وشرف

الموجود وضوء شمس الشرف ونور قمره واصل العز والمجد ومبدء

ومعناه ومبناه فالامام هو السراج الوهاج والسبيل والمنهاج

والماء الثجاج والبحر العجاج والبدر المشرق والغدير المغدق والمنهج

حدیث طارق

الواضح السالك والدليل اذا عميت المسالك والسحاب الهاطل

والغيث الهاطل والبدر الكامل والدليل الفاصل والسماء

الظليلة والنعمة الجليلة والبحر الذى لا ينزف والشرف الذى لا

يوصف والعين الغزيرة والروضة والمطير الاريج والبدر البهيج

والنبى اللايح والطيب الفائح والعمل الصالح والمتجر الرابح والمنهج الواضح

والطبيب الرفيق والاب الشفيق مفزع العباد فى الدواهى والحاكم

والامر والناهى مهيمن الله على الخلايق وامينه على الحقايق حجة الله

على عباده ومحجته فى ارضه وبلاده مطهر من الذنوب مبرا

من العيوب مطلع على الغيوب ظاهره امر لا يملك وباطنه لا يدرك

غیب ۳

واحد دهره وخليفة الله فى نهيه وامره لا يوجد له مثيل و
لا يقوم له بديل فمن ذا ينال معرفتنا او يعرف درجاتنا او
يشهد كرامتنا او يدرك منزلتنا حارت الالباب والعقول
وتاهت الاوهام فيما اقول تصاغرت العظما وتقاصرت العلما
وكلت الشعرا وخرست البلغا ولكنت الخطبا وعجزت الفصحا
وتواضعت الارض والسما عن وصف شان الاوليا وهل يعرف
او يوصف او يعلم او يفهم او يدرك او يملك من هو شعاع
جلال الكبريا وشرف الارض والسما جل مقام آل محمد عن
وصف الواصفين ونعت الناعتين وان يقاس بهم احد من العالمين

كيف

كيف وهم الكلمة العليا والوحدانية الكبرى التى اعرض
عنها من ادبر وتولى وحجاب الله الاعظم الاعلى فاين الا
ختيار من هذا واين العقول من هذا ومن عرف ووصف
من وصفت ظنوا ان ذلك فى غير آل محمد صلى الله عليه وآله
كذبوا وزلت اقدامهم اتخذ العجل ربا والشياطين حزبا كل
ذلك بغضة لبيت الصفوة ودار العصمة وحسدا لمعدن
الرسالة والحكمة وزين لهم الشيطان اعمالهم فتبا لهم وسحقا
كيف اختاروا اماما جاهلا عابدا للاصنام جبانا يوم الزحام
والامام يجب ان يكون عالما لا يجهل وشجاعا لا ينكل لا يعلوا

عليه حسب ولا يدانيه نسب فهو في الذروة من قريش والشرف
من هاشم والبقية من ابراهيم والنهج من النبع الكبير والنفس من
الرسول والرضى من الله والقول عن الله فهو شرف الاشراف
والفرع من عبد مناف عالم بالسياسة قائم بالرياسة مفترض
الطاعة الى يوم الساعة اودع الله قلبه سره واطلق به لسانه
فهو معصوم موفق ليس بجبان ولا جاهل فتركوه يا طارق
واتبعوا اهواءهم ومن اضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله
والامام يا طارق بشر ملكي وجسد سماوي وامر الهي وروح
قدسي ومقام علي ونور جلي وسر خفي فهو ملكي الذات الهي

الصفات زايد الحسنات عالم بالمغيبات خصا من رب العالمين
ونصا من الصادق الامين هذا كله لال محمد لا يشاركهم فيه
مشارك لانهم معدن التنزيل ومعنى التاويل وخاصة الرب
الجليل ومهبط الامين جبرئيل صفوة الله وسره وكلمته شجرة
النبوة ومعدن الفتوة عين المقال ومنتهى الدلالة ومحكم الرسالة
ونور الجلالة جنب الله ووديعته وموضع كلمة الله ومفتاح
حكمته ومصابيح رحمة الله وينابيع نعمته السبيل الى الله والسلسبيل
والقسطاس المستقيم والمنهاج القويم والذكر الحكيم والوجه الكريم
اهل التشريف والتقويم والتعظيم والتفضيل خلفاء النبي الكريم

والانبيا الروف الرحيم وامنا العلي العظيم ذرتير بعضها من بعض والله

سميع عليم السنا الاعظم والطريق الاقوم من عرفهم واخذ عنهم منهم

واليه الاشارة بقوله من تبعني فانه مني خلقهم الله من نور عظمته

وولاهم امر مملكته فهم سر الله المخزون واوليائه المقربون

وامره بين الكاف والنون الى الله يدعون وعنه يقولون وبامره

يعملون علم الانبيا في علمهم وسر الاوصيا في سرهم وعز

الاوليا في عزهم كالقطرة في البحر والذرة في القفر والسموات والارض

عند الامام كيده من راحته يعرف ظاهرها من باطنها ويعلم برها

من فاجرها ورطبها من يابسها لان الله علم نبيه علم ما كان

ومايكون

ومايكون وورث ذلك السر المصون الاوصيا المنتجبون ومن انكر ذلك

فهو شقي ملعون يلعنه الله ويلعنه اللاعنون وكيف يفرض الله

على عباده طاعة من يحجب عنه ملكوت السموات والارض وان الكلمة

من ال محمد تنصرف الى سبعين وجها وكلما في الذكر الحكيم والكلام

القديم من اية تذكر فيها العين والوجه واليد والجنب فالمراد

منها الولي لانه جنب الله ووجه الله يعني حق الله وعلم الله و

عين الله ويد الله فهم الجنب العلي والوجه الرضي والمنهل الروي

والصراط السوي والوسيلة الى الله والوصلة الى عفوه ورضاه

فهم خاصة الله وخالصته وسر الديان وكلمته وباب الايمان

وكعبته وحجته ومحجته واعلام الهدى واياته وفضل الله ورحمته

وعين اليقين وحقيقته وصراط الحق وعصمته ومبدا الوجود وغايته

وقدرة الرب ومشيته ام الكتاب وخاتمته وفصل الخطاب ودلالته

وخزنة الوحي وحفظته واية الذكر وتراجمته ومعدن التنزيل

ونهايته فهم الكواكب العلوية والانوار العلوية المشرقة من شمس

العصمة الفاطمية في سما العظمة المحمدية والاغصان النبوية النابتة في

الدوحة الاحمدية والاسرار الالهية المودعة في الهياكل البشرية

والذرية الزكية والعترة الهاشمية المعصومون والذرية الاكرمون

والخلفاء الراشدون والكبراء الصديقون والاوصياء المنتجبون

والأسباط

والاسباط المرضيون والهداة المهديون والغر الميامين من ال طه

ويس وحجج الله على الاولين والاخرين اسمهم مكتوب على الاحجار

وعلى اوراق الاشجار وعلى اجنحة الاطيار وعلى ابواب الجنة والنار

وعلى العرش والافلاك وعلى اجنحة الاملاك وعلى حجب الجلال

وسرادقات العز والجمال وباسمهم تسبح الاطيار وتستغفر لشيعتهم

الحيتان في لجج البحار وان الله لم يخلق احدا الا واخذ عليه الاقرار بالوحدانية

والولاية للذرية الزكية والبراءة من اعدائهم وان العرش لم يستقر

حتى كتب عليه بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله

وفي العيون عن الرضا عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه واله

و در کتاب عیون از امام رضا ع از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که بزرگوار فرمود

قال ما يقلب جناح طائر في الهواء الا وعندنا فيه علم ومنها عن الثبات

عن صفوان بن يحيى عن الصادق عليه السلام قال والله لقد اعطينا

علم الاولين والاخرين فقال له رجل من اصحابه جعلت فداك اعندكم

علم الغيب فقال ع ويحك اني لاعلم ما في اصلاب الرجال وارحام

النساء ويحكم وسعوا صدوركم ولتبصروا اعينكم ولتعِ قلوبكم

فنحن حجة الله تعالى في خلقه ولن يسع ذلك الا صدر كل مؤمن قوي

قوته كقوة جبال تهامة الا باذن الله والله لو اردت ان احصي لكم

كل حصاة عليها لاخبرتكم وما من يوم ولا ليلة الا والحصى تلد ايلادا

كما يلد هذا الخلق والله ستباغضون بعدي حتى ياكل بعضكم بعضا ومنها

علي بن محمد عن بعض اصحابه عن آدم بن اسحق عن عبد الرزاق بن مهران

عن الحسين بن مهران عن محمد بن سالم عن ابي جعفر ع قال ان ناسا تكلموا

في هذا القرآن بغير علم وذلك ان الله تبارك وتعالى يقول هو الذي

انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب واخر متشابهات

فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة

وابتغاء تاويله وما يعلم تاويله الا الله الاية فالمنسوخات من

المتشابهات والمحكمات من الناسخات ان الله عز وجل بعث نوحا الى

قومه وقال ان اعبدوا الله واتقوه واطيعون ثم دعاهم الى الله وحده وان

يعبدوه ولا يشركوا به شيئا ثم بعث الانبياء ع على ذلك الى ان بلغوا

محمد صلى الله عليه وآله فدعاهم الى ان يعبدوا الله ولا يشركوا به شيئا

وقال شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا والذي اوحينا اليك وما و

صينا به ابراهيم وموسى وعيسى ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه كبر

على المشركين ما تدعوهم اليه الله يجتبي اليه من يشاء ويهدي اليه من ينيب

فبعث الانبياء الى قومهم بشهادة ان لا اله الا الله والاقرار بما جاء

من عند الله فمن آمن مخلصا ومات على ذلك ادخله الله الجنة بذلك

وذلك ان الله ليس بظلام للعبيد وذلك ان الله لم يكن يعذب

عبدا حتى يغلظ عليه في القتل والمعاصي التي اوجب الله عليه النار

لمن عمل بها فلما استجاب لكل نبي ما استجاب له من قومه من المؤمنين جعل لكل

نبي منهم شرعة ومنهاجا والشرعة والمنهاج سبيل وسنة وقال الله

لمحمد انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح والنبيين من بعده وامر

كل نبي بالاخذ بالسبيل والسنة وكان من السبيل والسنة التي

امر الله عز وجل بها موسى ان جعل عليهم السبت فكان من اعظم

السبت ولم يستحل ان يفعل ذلك من خشية الله ادخله الله الجنة

ومن استخف بحقه واستحل ما حرم الله عليه من العمل الذي نهاه

الله عنه فيه ادخله الله الجنة ~~ومن استخف بحقه واستحل ما حرم الله~~

عليه من العمل الذي نهاه الله عنه فيه ادخله الله عز وجل النار و

ذلك حيث استحلوا الحيتان واحتبسوها واكلوها يوم السبت غضب

الله عليهم من غير ان يكونوا اشركوا بالرحمن ولا شكّوا في شيء مما جاء
به موسى قال الله عز وجل ولقد علمتم الذين اعتدوا منكم في السبت
فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين ثم بعث الله عيسى بشهادة ان لا
اله الا الله والاقرار بما جاء به من عند الله وجعل لهم شرعة ومنهاجا
فهدمت السبت الذي امروا به ان يعظموه قبل ذلك وعامة ما كانوا
عليه من السبيل والسنة التي جاء بها موسى فمن لم يتبع سبيل عيسى
ادخله الله النار وان كان الذي جاء به النبيون جميعا ان لا يشركوا بالله
شيئا ثم بعث الله محمدا ص وهو بمكة عشر سنين فلم يمت بمكة
في تلك العشر سنين احد يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا ص رسول الله

رسول الله

رسول الله الا ادخله الله الجنة باقراره وهو ايمان التصديق
ولم يعذب الله احدا ممن مات وهو متبع لمحمد ص على ذلك الا من
اشرك بالرحمن وتصديق ذلك ان الله عز وجل انزل عليه في سورة
بني اسرائيل بمكة وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا
الى قوله تعالى انه كان بعباده خبيرا بصيرا ادب وعظة وتعليم ونهي
خفيف ولم يعد عليه ولم يتواعد على اجتراح شيء مما نهى عنه
وانزل نهيا عن اشياء حذر عليها ولم يغلظ فيها ولم يتواعد عليها
وقال ولا تقتلوا اولادكم خشية املاق نحن نرزقهم واياكم ان قتلهم
كان خطأ كبيرا ولا تقربوا الزنا انه كان فاحشة وساء سبيلا ولا

تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا

لوليه سلطانا فلا يسرف في القتل انه كان منصورا ولا تقربوا

مال اليتيم الا بالتي هي احسن حتى يبلغ اشده واوفوا بالعهد ان العهد

كان مسئولا واوفوا الكيل اذا كلتم وزنوا بالقسطاس المستقيم ذلك

خير واحسن تاويلا ولا تقف ما ليس لك به علم ان السمع والبصر

والفواد كل اولئك كان عنه مسئولا ولا تمش في الارض مرحا انك

لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا كل ذلك سيئه عند ربك

مكروها ذلك مما اوحى اليك ربك من الحكمة ولا تجعل مع الله الها

اخر فتلقى في جهنم ملوما مدحورا وانزل في والليل اذا يغشى

فانذرتكم

وصنو الامام

فانذرتكم نارا تلظى لا يصليها الا الاشقى الذي كذب وتولى

فهذا مشرك وانزل في اذا السماء انشقت واما من اوتي كتابه وراء

ظهره فسوف يدعوا ثبورا ويصلى سعيرا انه كان في اهله مسرورا

انه ظن ان لن يحور بلى فهذا مشرك وانزل في تبارك كلما القي فيها

فوج سالهم خزنتها الم ياتكم نذير قالوا بلى قد جاءنا نذير فكذ

بنا وقلنا ما نزل الله من شيء فهولا مشركون وانزل في الواقعة واما

ان كان من المكذبين الضالين فنزل من حميم وتصلية جحيم فهولا

مشركون وانزل في الحاقة واما من اوتي كتابه بشماله فيقول يا ليتني

لم اوت كتابيه ولم ادر ما حسابيه يا ليتها كانت القاضية ما اغنى

عنى ما اليه قوله انه كان لا يومن بالله العظيم فهذا امثر لقوا نزلت

في طسم وبرزت الجحيم للغاوين وقيل لهم اينما كنتم تعبدون

من دون الله هل ينصرونكم او ينتصرون فكبكبوا فيها هم

والغاوون وجنود ابليس اجمعون وجنود ابليس ذريته من

الشيطان وقوله وما اضلنا الا المجرمون يعنى المشركين الذين

اقتدوا بهم هولاء فاتبعوهم على شركهم وهم قوم محمد ليس فيهم

من اليهود والنصارى احد وتصديق ذلك قول الله عز وجل

كذبت قبلهم قوم نوح كذب اصحاب الايكة كذبت قوم لوط ليس

فيهم هم اليهود الذين قالوا عزير ابن الله ولا النصارى الذين

قالوا المسيح ابن الله سيدخل الله اليهود والنصارى النار ويدخل

كل قوم باعمالهم وقولهم وما اضلنا الا المجرمون اذ دعونا الى

سبيلهم ذلك قول الله عز وجل فيهم حين جمعهم الى النار قالت

اولهم لاخريهم ربنا هولاء اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار

وقوله كلما دخلت امة لعنت اختها حتى اذا اداركوا فيها جميعا برى

بعضهم من بعض ولعن بعضهم بعضا يريد بعضهم ان يحج بعضا

رجاء الفلج فيفلتوا من عظيم ما نزل بهم وليس باوان بلوى ولا اختيار

ولا قبول معذرة ولا حين نجاة والايات واشباههن مما نزل به

بمكة ولا يدخل الله النار الا مشركا فلما اذن الله لمحمد في الخروج

من مكة الى المدينة بني الاسلام على خمس شهادة ان لا اله الا الله

وان محمدا عبده ورسوله واقام الصلوة وايتاء الزكوة وحج البيت

وصيام شهر رمضان وانزل عليه الحدود وفرض الفرائض واخبره

بالمعاصي التي اوجب الله عليها وبها النار لمن عمل بها وانزل في بيان

القاتل ومن يقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها وغضب

الله عليه ولعنه واعد له عذابا عظيما ولا يلعن الله مومنا قال الله

عز وجل ان الله لعن الكافرين واعد لهم سعيرا خالدين فيها ابدا

لا يجدون وليا ولا نصيرا وكيف يكون في المشية وقد الحق به

جزاؤه جهنم الغضب واللعنة قد بين ذلك من الملعونون في

فابر

كتابه وانزل في مال اليتيم من اكله ظلما ان الذين يا كلون اموال

اليتامى ظلما انما ياكلون في بطونهم نارا وسيصلون سعيرا وذلك ان

اكل مال اليتيم يجيء يوم القيمة والنار تلتهب في بطنه حتى يخرج لهب

النار من فيه يعرفه اهل الجمع انه اكل مال اليتيم يجيء يوم القيمة

والنار تلتهب في بطنه وانزل في الكيل ويل للمطففين ولم يجعل

الويل لاحد حتى يسميه كافرا قال الله عز وجل فويل للذين كفروا

من مشهد يوم عظيم وانزل في العهد ان الذين يشترون بعهد الله

وايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم في الاخرة ولا يكلمهم الله

ولا ينظر اليهم يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم والخلاق نصيب

فمن لم يكن له نصيب في الآخرة فبأي شيء يدخل الجنة وانزل بالمدينة
الزاني لا ينكح الا زانية او مشركة والزانية لا ينكحها الا زان او مشرك
وحرم ذلك على المؤمنين فلم يسم الله الزاني مؤمنا ولا الزانية مؤمنة
وقال رسول الله صلى الله عليه وآله ليس يمترى فيه اهل العلم انه قال لا يزني الزاني
حين يزني وهو مؤمن ولا يسرق حين يسرق وهو مؤمن فانه اذا
فعل ذلك خلع عنه الايمان كخلع القميص ونزل بالمدينة والذين
يرمون المحصنات ثم لم ياتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانين
جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئك هم الفاسقون الا
الذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم فبرأه الله

في وصف الايمان

ما كان مقيما على الفرية من ان يسمى بالايمان قال الله عز وجل افمن كان
مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون وجعله الله منافقا قال الله
عز وجل ان المنافقين هم الفاسقون وجعله الله عز وجل من اولياء
ابليس قال الا ابليس كان من الجن ففسق عن امر ربه وجعله ملعونا فقال
ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا في الدنيا والآخرة
ولهم عذاب عظيم يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم وارجلهم بما كانوا
يعملون وليست تشهد الجوارح على مؤمن انما تشهد على من حقت
عليه كلمة العذاب فاما المؤمن فيعطى كتابه بيمينه قال الله عز وجل
فاما من اوتي كتابه بيمينه فاولئك يقرؤون كتابهم ولا يظلمون

فتيلا وسورة النور انزلت بعد سورة النساء وتصديق ذلك
ان الله عز وجل انزل عليه في سورة النساء واللاتي ياتين الفاحشة
من نسائكم فاستشهدوا عليهن باربعة شهداء منكم فان شهدوا
فامسكوهن في البيوت حتى يتوفيهن الموت او يجعل الله لهن
سبيلا والسبيل الذي قال الله عز وجل سورة انزلناها وفرضناها
وانزلنا فيها ايات بينات لعلكم تذكرون الزانية والزاني فاجلدوا
كل واحد منهما مائة جلدة ولا تاخذكم بهما رافة في دين الله ان كنتم
تومنون بالله واليوم الاخر وليشهد عذابهما طائفة من المومنين
محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن محمد بن اسمعيل عن محمد بن الفضيل

عن ابي الصلاح الكناني عن ابي جعفر ع قال قيل لامير المومنين من
شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ص كان مومنا قال فاين
فرائض الله قال وسمعته يقول كان علي عليه السلام يقول
لو كان الايمان كلاما لم ينزل فيه صوم ولا صلوة ولا حلال ولا حرام
قال وقلت لابي جعفر ع ان عندنا قوما يقولون اذا شهد ان
لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله فهو
قال فلم يضربون الحدود ولم يقطع ايديهم وما خلق الله عز
وجل خلقا اكرم على الله عز وجل من مومن لان الملائكة خدام
المومنين وان جوار الله للمومنين وان الحور العين للمومنين ثم

ثم قال انما بالمن جحد الفرايض كان كافرا على بن ابراهيم عن محمد بن
عيسى عن يونس عن سلام الجعفى قال سالت ابا عبد الله ع عن الايمان
فقال الايمان ان يطاع الله فلا يعصى على ابن ابراهيم عن ابيه عن
بكر بن صالح عن القسم بن بريد قال حدثنا ابو عمرو الزبيرى عن ابى
عبد الله ع قال قلت له ايها العالم اخبرنى اى الاعمال افضل عند
الله قال ما لا يقبل الله شيئا الا به قلت وما هو قال الايمان بالله
الذى لا اله الا هو اعلى الاعمال درجة واشرفها منزلة واسناها
حظا قال قلت الا تخبرنى عن الايمان اقول هو وعمل ام قول بلا عمل
فقال الايمان عمل كله والقول بعض ذلك العمل بفرض من الله بين فى

كتابه

كتابه واضح نوره ثابتة حجته يشهد له به الكتاب ويدعوه اليه
قال قلت صفه لى جعلت فداك حتى افهمه قال الايمان حالات ودرجات
وطبقات ومنازل فمنه التام المنتهى تمامه ومنه الناقص البين نقصانه
ومنه الراجح الزائد رجحانه قلت ان الايمان ليتم وينقص ويزيد قال
نعم قلت كيف ذاك قال لان الله تبارك وتعالى فرض الايمان على جوارح
ابن آدم وقسمه عليها وفرقه فيها فليس من جوارحه جارحة الا وقد
وكلت من الايمان بغير ما وكلت به اختها فمنها قلبه الذى به يعقل
ويفقه ويفهم وهو امير بدنه الذى لا ترد الجوارح ولا تصدر الا عن
رايه وامره ومنها عيناه اللتان يبصر بهما واذناه اللتان يسمع بهما

ويداه اللتان يبطش بهما ورجلاه اللتان يمشي بهما وفرجه الذي
الباه من قبله ولسانه الذي ينطق به ورأسه الذي فيه وجهه فليس
من هذه جارحة الا وقد وكلت من الايمان بغير ما وكلت به اختها بفرض
من الله تبارك اسمه ينطق به الكتاب لها ويشهد به عليها ففرض على
القلب غير ما فرض على السمع وفرض على السمع غير ما فرض على اليدين
وفرض على اليدين غير ما فرض على الرجلين وفرض على الرجلين غير ما
فرض على الفرج وفرض على الفرج غير ما فرض على الوجه فاما ما فرض على
القلب من الايمان فالاقرار والمعرفة والعقد والرضا والتسليم بان لا
اله الا الله وحده لا شريك له الها واحدا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا وان

محمدا عبده ورسوله صلوات الله عليه وآله والاقرار بما جاء به من عند الله
من نبي او كتاب فذلك ما فرض الله على القلب من الاقرار والمعرفة
وهو عمله وهو قول الله عز وجل الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان
ولكن من شرح بالكفر صدرا وقال الا بذكر الله تطمئن القلوب وقال
الذين آمنوا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم وقال ان تبدوا ما في ا
انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله فيغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء فذلك
ما فرض الله عز وجل على القلب من الاقرار والمعرفة وهو عمله وهو
رأس الايمان وفرض الله على اللسان القول والتعبير عن القلب بما عقد
عليه واقر به قال الله تبارك اسمه وقولوا للناس حسنا وقال قولوا

امنا بالله وما انزل الینا وما انزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له

مسلمون فهذا ما فرض الله علی اللسان وهو عمله وفرض الله علی السمع ان

یتنزه عن الاستماع الی ما حرم الله وان یتعرض عن ما لا یحل له مما

نهی الله عز وجل عنه والاصغاء الی ما اسخط الله عز وجل فقال فی ذلک

وقد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم ایات الله یکفر بها ویستهزوا

بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره ثم استثنی الله

عز وجل موضع النسیان فقال واما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری

مع القوم الظالمین وقال فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون

احسنه اولئک الذین هدیهم الله واولئک هم اولوا الالباب وقال عز وجل

قد افلح المومنون الذینهم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو

معرضون والذینهم للزکوة فاعلون وقال واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه

وقال اذا مروا باللغو مروا کراما فهذا ما فرض الله علی السمع من الایمان

ان لا یصغی الی ما لا یحل له وهو عمله وهو من الایمان وفرض علی البصر

ان لا ینظر الی ما حرم الله علیه وان یعرض عما نهی الله عنه مما لا یحل له

وهو عمله وهو من الایمان فقال تبارک وتعالی قل للمومنین یغضوا من

ابصارهم ویحفظوا فروجهم من ان ینظروا الی عوراتهم وان ینظر المرء

الی فرج اخیه ویحفظ فرجه ان ینظر الیه وقال وقل للمومنات یغضضن من ابصارهن

ویحفظن فروجهن من ان ینظر احدهن الی فرج اختها وتحفظ فرجها

من ان ينظر اليها وقال كل شيء في القران من حفظ الفرج فهو من الزنا
الا هذه الاية فانها من النظر ثم نظم ما فرض على القلب واللسان والسمع
والبصر في اية اخرى فقال وما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم ولا
ابصاركم ولا جلودكم يعني بالجلود الفرج والافخاذ وقال ولا تقف
ما ليس لك به علم ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسؤلا
فهذا ما فرض الله على العينين من غض البصر عما حرم الله وهو عملهما
وهو من الايمان وفرض على اليدين ان لا يبطش بهما الى ما حرم الله وان
يبطش بهما الى ما امر الله عز وجل وفرض عليهما من الصدقة وصلة
الرحم والجهاد في سبيل الله والطهور [illegible]وات فقال يا ايها الذين آمنوا

اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم و
ارجلكم الى الكعبين وقال فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى
اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد واما فداء حتى تضع الحرب او
زارها فهذا ما فرض الله على اليدين لان الضرب من علاجهما وف
فرض على الرجلين ان لا يمشي بهما الى شيء من معاصي الله وفرض عليهما
المشي الى ما يرضي الله عز وجل فقال ولا تمش في الارض مرحا انك
لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا وقال واقصد في مشيك واغضض
من صوتك ان انكر الاصوات لصوت الحمير وقال فيما شهدت الايدي والارجل
على انفسهما وعلى اربابهما من تضييعهما لما امر الله عز وجل به وفرض

عليهما اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما كانوا
يكسبون فهذا ايضاً مما فرض الله على اليدين وعلى الرجلين وهو عملهما
وهو من الايمان وفرض على الوجه السجود له بالليل والنهار في مواقيت
الصلوة فقال يا ايها الذين امنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم وافعلوا
الخير لعلكم تفلحون وهذه فريضة جامعة على الوجه واليدين والرجلين
وقال في موضع اخر وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً وفيما فرض
على الجوارح من الطهور والصلوة بها وذلك ان الله عز وجل لما صرف
نبيه الى الكعبة عن بيت المقدس فانزل الله عز وجل وما كان الله
ليضيع ايمانكم ان الله بالناس لرؤف رحيم فسمى الصلوة ايماناً فمن لقي الله عز

في الايمان

وجل حافظاً لجوارحه موفياً كل جارحة من جوارحه ما فرض الله عز وجل
عليها لقي الله عز وجل ناقص الايمان قلت قد فهمت نقصان الايمان
وتمامه فمن اين جاءت زيادته فقال قول الله عز وجل واذا ما انزلت
سورة فمنهم من يقول ايكم زادته هذه ايماناً فاما الذين امنوا فزا
دتهم ايماناً وهم يستبشرون واما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجساً
الى رجسهم وقال نحن نقص عليك نباهم بالحق انهم فتية آمنوا بربهم وزد
ناهم هدى ولو كان كله واحداً لا زيادة فيه ولا نقصان لم يكن لاحد
منهم فضل على الآخر ولاستوت النعم فيه ولاستوى الناس وبطل التفضيل
ولكن بتمام الايمان دخل المومنون الحشر وبالزيادة في الايمان تفاضل

المؤمنون بالدرجات عند الله و بالنقصان دخل المفرطون النار

باب چهارم در معرفت مؤمن و صفات او

در بیان صفت مؤمن که در این زمان اعظم مقام شناختن مؤمن است زیرا که دانستن اصل اصیل از خلقت این عالم و این آدم دین است و هرگاه دین نمیشد خداوند چیزی را خلق نمیکرد بدانکه هرگاه جمیع انبیاء که یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر سوای پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله با جمیع اوصیاء و اولیاء و اهل ایمان و غیر ایشان از امم و از جن و انس و ملک و سایر مخلوقات

از ذی روح کلاً و دیگ سمت ایستند و تنها امام ما هویت که باشند از این دوازده بزرگوار جمیع را رسد که جانفدای امام ما نمایند بلکه واجب است که جان فدا نمایند زیرا که ایشان اقرمند بدین و اتم اند بیقین و اظهر اند بآیتیت و اگر خلق عالم کلاً از این مذکورات با اما مها علیهم السلام جمیعاً در یکطرف ایستند و رسول خدا محمد صلی الله در یکطرف ایستد جمیع را لازم و متحتم است که جان بفدای محمد نمایند ص زیرا که اوست منظور از ایجاد این عالم و آدم و اقرب اند بدین و اگر ایشان با جمیع اهلبیت و سایر انبیا

و اوصیاء و جمیع عالم و عالمیان در یکطرف ایستند و دین

در یکطرف ایستد هم را لازم است که جانفدای دین نمایند چنانچه نمودند

و پیشی جستند هرمیک بر بلا و ابتلا و شهادت بقرب پروردگار

بدین حاصل دین بی مثل و مانندیست و عزیز خداوند جلیل

است و بادین خلیل خلیل است و ذلیل ذلیل است چنانکه

گویند انت المحب لکل من فی حیّز الاکوان قل الفهم و

عز الفاهم باری عزیز خداست که ذلیل خلق است خاصه

در این زمان هرقدر عزتش نزد خدا بیشتر ذلتش نزد خلق

بیشتر چون این دولت خاصه خداوندیست در ظهور ختمی مآب

باجمیع

باجمیع فضایل و کمال و شرف پس جمیع فتنه و اختبار و امتحان

نیز در این زمان باید ختم باشد خاصه فتنه آخر الزمان

که در کتب احادیث بسیار مذکور است بنا عرفا که انتظار

خواستند که در این فتنه زنده نباشند زیرا که در قوه

خود ندیدند که از این امتحان و اختبار نجات یابند و تربیت

ایمانرا بکرات نفس و ابلیس نه دهند و از انجمله اختبار

استکه حجت خدا روی مبارک در نقاب اختفا کشیده

و چهره مبارک از این خلق منکوس در هم کشیده چنان

صبر و تحمل ورزیده که گویا ندیده و از معصیت خلق چیزی

نشنیده باآنکه امر فهست از خود شان بخود شان بابرکت

با مر حضرت عزت جل و علا تحمل نموده تا بمقتضای آیه وافی

هدایه یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی انچه در

بواطن است ظاهر گردد و چون ابلیس پر بلیس بمقتضای

عداوت باین طایفه بنی آدم که تخم حسد و مکر در زمین

دل کاشته که وقت فرصت این شجره طیبه را از ریشه

بدر آورد و پر معلوم است که هر گاه کودکی کلّه را پیصاحب

به بیند بر صغیر و کبیرش رحم نخواهد نمود اگر چه این

ملعون ما را بیصاحب پنداشت لکن از صاحب حقیقی دست

از تربیت دوست بر نخواهد داشت هر چند از برای ایملی
جز دیو دون مثل محال است چنانکه میفرماید لیس سلطان
علیهم چنانکه گوید از شیاطین گویمت یک نکته در ته دار بخوب شنته

بر در ملک ملک جسم جان — هست شیطان چون سگان با لبان
گر تو خواهی رفت در درگاه شه — استعانت باید از آن بارگاه
تا نیابد از سگ اندر گزند — تا نگردد از آن سگان حالت نژند
چون تو گشتی محرم آن بارگاه — هر دمی باشد ترا زان خانه راه
سگ نباشد رانش تو با حضرتش — شامل حال تو بیند عزتش
مانعت ناید ز راه رو روی — هر زمان فارغ از آن در در شوی
گر تو از خاصان درگاه شهی — مهر تابان در خشنده مهی
باشی پیوسته از شرش امان — لیس سلطان علیهم را بخوان
سگ کند دور از سرا بیگانه را — کی زند ره آشناء خانه را
گر ترا زان در نبوده هیچ راه — خویش را فارغ ز آزارش مخواه
چون کند رخ ز آن نمودن زان سگ — استعاذه جوی صاحب خانه را
تا دوانداز سگان اندر رهت — پس از آن خوانند سوی درگهت

حاصل این سگ از جهت ایذای صاحب خانه نیست چنانچه فرمود
انا جعلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازا بلی
سگ موذی بیگانه است لکن اگر ترک رفتن و سر فتنا بخانه

بیگانه

معرفت

بیگانه میشوی پس از انیکه بیگانه شدی از سگ کلمند
ملهمند مباش زیرا که سگ کار دش پاسبانی و گزند
را نیست در همچنین اگر صاحب خانه متلبس بلباس
شود که آن لباس سگ از او ندیده بود و خود را باو
نمانده بود البته خواهد گرفت پس اینست سر آنکه
فرموده حضرت ص من تشبه بقوم فهو منهم اگر بلباس
غیر برائی غیری چنانکه فقها رضوان الله علیهم بیان
فرموده اند که اگر سگی بر گوسفندی بجهد و آن گوسفند
از او حامل گردد و آن نتیجه اگر بصورت گوسفند است حکم بطهارت
نمودند و اگر بصورت سگ است حکم بنجاست نمودند بلی والله
چنین است چنانکه میفرماید امام علیه السلام قد کاد العرضی
ان یکون ذاتیا پس مباد دوستی ملتبس بلباس دشمن
شود نعوذ بالله چنانکه شایع است و نزدیک است که ملت خلیل
بالمره از میان مردم برود و قانون نصاری و مجوس
شایع شود چنانکه شده از قبیل ریش تراشیدن
و سبیل گذاشتن و لباس ارامنه را پوشیدن و با ایشان
نشستن و برخواستن و سایر چیزها که گفتن را نشاید
این دوست که لباس دشمن پوشد و ما پناه میبریم در

دشمن لباس دوست پوشد آنوقت آن انسان بیچاره
که از طریقهٔ حقهٔ اثنا عشریه و از قانون دین اسلام
برخوردار نباشد وخود را با اهلش و اکثر
بدشمن نماید و ان عهد قوا انفسکم و اهلیکم نارا
بنا دانی خود را بنار اندازد و ضرر سود خود پندارد
بعد از اینکه از خواب فریب و از خیال حبیب
آن حبیب بیدار و بخود آید و از دستش رفته وندا
در آن سودی ندارد و هر زمان فریاد یا لیتنی
لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر
بعد از جائنی مکا زند وجواب و لا تلوموا ولوموا
انفسکم شنود یعنی گوید در قیامت بندهٔ عاصی
بعد از اینکه فریب خورده و ایمان برباد رفته گوید
ای کاش اخذ نمیکردم ای ابلیس انسوا از برای خود
دوست وراه تا انکه مرا بدوستی بجا و لکواهی انداز
و از دوستی دوستان خدا و احادیث ایشان و
فضایل ایشان منع نماید در جواب آن ابلیس گوید
غلط مکن و مرا سرزنش مکن آیا از ارباب کمال و
دانایان دین خدا وند بتو نرسیده بود شیاطین الانس

ونوا

عرفت

زیرا که کفر ملبس بلباس اسلام و نفاق بصورت اهل ایمان
در بازار جان چون سودا گران سودمند انند نزد صاحب دل
که دل بدست آرد و نزد هادی راهی که کمک شکار نوا بطریق نجات
رساند خوش گفته کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز ؛ شاید که
باز بینیم دیدار آشنا را ؛ الحاصل شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم
الی بعض زخرف القول غرورا بدانکه ابلیس پر تلبیس اگر بخواهد زخرف
قول را رواج دهد لابد بصورتی در آید که مسموع القول باشد
بقال و عطار و سایر اصناف زیرا که اینها و امثال اینها مسموع
الکلام نیستند پس لابد این ملعون بصورتی ظاهر شود که بتواند
دین از خلق برباید والا بایست بصورت انسان ظاهر شود و هم
بصورت اشرف طایفه که مقام وثوق دین باشد تا بتواند مقصود
خود را حاصل نماید لهذا در این صورت بجهت عدم بصیرت اختلاف
عظیم شده که هر یک در نزد خدا حق خود را حق میدانند و خلاف
خود را باطل میدانند با انکه کلا در عقول و شعور و ادراک شریک
اند بعضی در خدا و صفت خدا ئی جدا شدند و بعضی در نبوت و بعضی

قول خدا را که یحرفونها

در ولایت و بعضی در فروعات و همراه دعای ایمان و اسلام مینماید

و اگر خلاف خود را هم ببینند نسبت کفر و زندقه خواهند داد و فرموا

بالقسطاس المستقیم ذلک خیر واحسن تاویلا پس لابد شد آنچه که

هادیان دین مبین در صفت مومنین بیان فرموده بنده را

ایراد نموده شاید خداوند از کند وسوسه خناس الذی یوسوس فی

صدور الناس خلاصه هذا شرایعه فی صفة اهل الایمان فی الکافی

عن ابی حمزة قال سئلته عن قول الله عزوجل هو الذی انزل السکینة

فی قلوب المؤمنین قال هو الایمان قال و سئلته عن قول الله وایدهم

بروح منه قال هو الایمان و ایضا در کافی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر

قال السکینة الایمان فرمود حضرت امام محمد باقر که مراد از سکینه

و روح منه ایمان است یعنی در مومن ثابت است تایید روحانی و سکینه

هر دو باشد و همچنین در کافی از جمیل که گفت سوال کردم از حضرت

صادق که مراد از سکینه در کلام خداوند در این آیه هو الذی انزل السکینة

فی قلوب المؤمنین فرمود مراد ایمان است گفت سوال کردم وایدهم

بروح منه فرمود آن ایمان است عرض کردم والزمهم کلمة التقوی

فرمود

فرمود مراد ایمان است و ایضا در کافی از حضرت ابی عبدالله ع فرمود خداوند

قرار داد ایمان را بر هفت سهم علی البر والصدق والیقین والرضا

والوفاء والعلم والحلم پس از آن قسمت کرد این هفت سهم را در میانه

مردم پس هر که دارای این هفت را باشد او مومن کامل است

و بار امانت بردار فرمود و قسمت نمود از برای مردم بعضی را یک سهم

و بعضی را دو سهم و بعضیهم بعضی را سه سهم تا هفت سهم اما صاحب

یک سهم نیست مثل دو سهم و هکذا الی هفت در کافی در باب نسبة

الاسلام حضرت امیرالمومنین ع فرمود نسبتی دهم از برای اسلام نسبتی

که نسبت نداده او را بعد از من احدی الا همین نسبت فرمود که

اسلام آن تسلیم است و تسلیم همان یقین است و یقین همان تصدیق

است و تصدیق همان اقرار است و اقرار همان عمل است و عمل همان اداست

و فرمود مومن اخذ نمیکند دین خود را از رای و هوای خود ولکن

اخذ میکند آنچه برسد باو از پروردگار و مومن آن است که می بیند

یقین خود را در عمل خود و کافر میبیند انکار خود را در عمل خود

و فرمود قسم بآنکه جان من در دست او است آنچه شناخته شود

نقیض ایمان

خشم

ارادیشان پس عبرت گیرید از انکار کافرین و مناهیئین را با عمال
ایشان و در کافی ایضاً فرمود رسول خدا ص الاسلام عریان فلباسه
الحیاء و زینته الوفاء و مروته العمل الصالح و عماده الورع و لکل شیء
اساس و اساس الاسلام حبنا اهل البیت و در کافی از امام محمد باقر ع
سوال شد از امیر المومنین ع از ایمان فرمود خداوند قرار داد
ایمان را بر چهار ستون الصبر و الیقین و العدل و الجهاد پس صبر نیز
چهار شعبه است شوق و شفقت و زهد و ترقب پس اگر کسی
مشتاق بهشت شد سالم است از شهوت و کسیکه بترسد از آتش باز میگردد
از حرام و کسیکه زهد ورزد در دنیا آسان میشود بر او مصیبت
و کسیکه میل بمرگ دارد تعجیل میکند در خیرات و یقین نیز بر چهار
شعبه است دیدن زیرکی و قایل دانائی و حکمت و شناسائی عبرت
از گذشتگان پس کسی که ببیند فطنت را اندیشه کند حکمت را و کسیکه
بر خورد حکمت میشناسد عبرت را و کسیکه شناخت عبرت را اندیشه کند
سنت را و کسیکه شناخت سنت را پس گویا بود با اولین و هدایت
یافته بآنچه که قویم است در دین و نظر خواهد نمود بکسانیکه نجات

ست

بچه نجات یافته و بآنکه هلاک شد بچه هلاک شد و غیر این نیست
که خدا هلاک کند آنکه را هلاک کرده مگر بمعصیت او و نجات
داد خدا آنکه را نجات داد مگر بطاعت او و عدل نیز چهار شعبه است
دقت فهم و فرو رفتن در علم و روشنائی حکم و ثبات حلم
پس کسیکه بفهمد تفسیر میکند جمیع علم را و کسیکه بداند میشناسد
جمیع شرایع احکام را و کسیکه حلم ورزد تفریط نمیکند در امر خود
و زندگانی خواهد نمود در میان مردم بنیکی و جهاد نیز چهار شعبه است
اول امر بمعروف و نهی از منکر و صدق در مقام و تشنیع نمودن
فاسقان پس کسیکه امر بمعروف کرد مومن قوت میگیرد و کسیکه
نهی از منکر بکند بینی شیطان را بخاک میمالد و از مکر او در امان خواهد
بود و کسیکه نهی از منکر بکند راست گوید در مقامش نجات خواهد
یافت و کسیکه تشنیع فاسقین نماید بخشم کند از جهت خدا و کسیکه
غضب کند از جهت خدا خدا غضب خواهد نمود از جهت او و ستر این
است ایمان و علامات ایمان و شعب ایمان کافی در کافی ایضاً
المومن و علاماته و صفاته عن ابی عبدالله ع فرمود بر خواست مردی که

او همام بود مردی بود عابد و ناسک و مجتهد بسوی حضرت امیر
المؤمنین ع آمد و این بزرگوار خطبه میخواندند و عرض کرد یا امیر المؤ
منین توصیف کن از برای ما مومن را و صفت مومن را بگو تا که
ما بر بینم او را بچشم پس فرمود ای همام المؤمن هو الکیس الفطن
بشره فی وجهه وحزنه فی قلبه اوسع شیء صدرا واذل شیء
نفسا زاجر عن کل فان حاض على کل حسن لا حقود ولا حسود ولا
وثاب ولا سباب ولا عیاب ولا مغتاب یکره الرفعة ویشنأ
السمعة طویل الغم بعید الهم کثیر الصمت وقور ذکور صبور
شکور مغموم بفکره مسرور بفقره سهل الخلیقة لین العریکة
رصین قلیل الاذى لا متأفک ولا متهتک ان ضحک لم یخرق

وان غضب لم یخرق ضحکه تبسم واستفهامه تعلم ومراجعته تفهم
کثیر علمه عظیم حلمه کثیر الرحمة لا یبخل ولا یعجل ولا یضجر ولا یبطر
ولا یحیف فی حکمه ولا یجوز فی علمه نفسه اصلب من الصلد ومکادحته
احلى من الشهد لا جشع ولا هلع ولا عنف ولا صلف ولا متکلف
ولا متعمق جمیل المنازعة کریم المراجعة عدل ان غضب رفیق ان
طلب لا یتهور ولا یتهتک ولا یتجبر خالص الود وثیق العهد وفی
العقد شفیق وصول حلیم خمول قلیل الفضول راض عن الله عز وجل

مخالف لهواه لا يغلظ على من دونه ولا يخوض فيما لا يعنيه ناصر

للدين محام عن المومنين كهف المسلمين لا يخرق الثناء سمعه ولا ينكي

الطمع قلبه ولا يصرف اللعب حكمه ولا يطلع الجاهل علمه عالم حازم

لا بفحاش ولا بطياش وصول في غير عنف بذول في غير سرف

لا بختال ولا بغدار ولا يقتفي اثرا ولا يحيف بشر رفيق بالخلق

ساع في الارض عون للضعيف غوث الملهوف لا يهتك سترا

ولا يكشف سرا كثير البلوى قليل الشكوى ان راى خيرا ذكره

وان عاين شرا ستره يستر العيب ويحفظ الغيب ويقيل العثرة

ويغفر الزلة لا يطلع على نصح فيذره ولا يدع جنح حيف فيصلحه

امين رصين يتقبل العذر ويجمل الذكر ويحسن بالناس الظن ويتهم

على العيب نفسه يحب في الله بفقه وعلم ويقطع في الله بحزم و

عزم لا يخرق به فرح ولا يطيش به مرح مذكر للعالم معلم للجاهل

لا يتوقع له بائقة ولا يخاف له غائلة كل سعي اخلص عنده من

سعيه وكل نفس اصلح عنده من نفسه عالم بعيبه شاغل

بغمه لا يثق بغير ربه قريب وحيد حزين يحب في الله ويجاهد في الله

ليتبع رضاه ولا يتشفى لنفسه بنفسه ويوالي في سخطه مجالس

لاهل الفقر مصادق لاهل الصدق موازر لاهل الجوع عون للغريب

اب لليتيم بعل للارامل حفي باهل المسكنة مرجو لكل كريهة مؤمل

لكل شدة هشاش بشاش لا بعباس ولا بجساس صليب كظام

بسام دقيق النظر عظيم الحذر لا يبخل وان بخل عنه صبر عقل فاستحيى

وقنع فاستغنى حياؤه يعلو شهوته ووده يعلو حسده وعفوه

يعلو حقده لا ينطق بغير صواب ولا يلبس الا الاقتصاد مشيه

التواضع خاضع لربه بطاعته راض عنه في كل حالاته نيته خالصة اعماله

ليس فيها غش ولا خديعة نظره عبرة وسكوته فكرة وكلامه حكمة

مناصحا متباذلا متواخيا ناصح في السر والعلانية لا يهجر اخاه ولا يغتابه

ولا يمكر به ولا يأسف على ما فاته ولا يحزن على ما اصابه ولا

يرجو ما لا يجوز له الرجاء ولا يفشل في الشدة ولا يبطر في الرخاء

يمزج الحلم بالعلم والعقل بالصبر تراه بعيدا كسله دائما نشاطه

قريبا امله قليلا زلله متوقعا لاجله خاشعا قلبه ذاكرا ربه قانعة

نفسه منفيا جهله سهلا امره حريزا دينه ميتة شهوته كظوما

غيظه صافيا خلقه آمنا منه جاره ضعيفا كبره قانعا بالذي قدر

لم يفتنا صبره محكما امره كثيرا ذكره يخالط الناس ليعلم ويصمت ليسلم

وليسال ليفهم ويتجر ليغنم لا ينصت للخير ليفخر به ولا يتجبر على

سواه نفسه منه في عناء والناس منه في راحة اتعب نفسه لآخرته

فاراح الناس من نفسه ان بغي عليه صبر حتى يكون الله الذي ينتصر له

بعده ممن تباعد منه بغض ونزاهة ودنوه ممن دنا منه لين

ورحمة ليس تباعده تكبرا ولا عظمة ولا دنوه خديعة ولا خلابة

بل يقتدي بمن كان قبله من اهل الخير فهو امام لمن بعده من اهل

البر قال فصاح همام صيحة ثم وقع مغشيا عليه فقال امير المؤمنين ع

اما والله لقد كنت اخافها عليه وقال هكذا تصنع الموعظة الحسنة

البالغة باهلها فقال له قائل فما بالك يا امير المؤمنين ع فقال

ان لكل اجلا لن يعدوه وسببا لا يتجاوزه فمهلا لا تعد فانما نفث على

لسانك شيطان حضرت امير المؤمنين ع فرمود نداى همام مومن آن است

كه زيرك و هوشيار باشد تا گول هر شيطانى نخورد و روش با بهجت

و انتشار است يعنى بحسب ظاهر خنده رو است و ليكن اندوه و محنت

او در دل اوست و وسيع است سينه او كه بمحض شنيدن چيزى

دل تنگ نميشود و از همه كس خود را ذليل تر و پست تر ميداند

منزجر و دورى كننده است از هر فانى سرزنده يعنى ميلش هميشه بخداوند

و آخرت است فرو رونده يعنى هر خوبيرا كه ببيند يا بشنود كه

در او رضاى پروردگار است البته ترك نميكند او را و حقود نيست

اصل حقد يعنى پيچيدگى عداوت را گويند يعنى زود عفو است و حسود

نيست حسود آنكسيرا گويند كه نميخواهد كسى چيزى داشته باشد و همه مردم را

فقير و پريشان و بفهم ميخواهد اعم از اينكه بخودش برسد يا نرسد

و حسد در هر جا بمعنى خود است و دشنام گو نيست اصلا و ثابت

وسباب وثابان مزو رمش در عداوت وجاری نمودن کلمات
قبیح از زبان است وبجم او را دشنام میکویند وهمچنین سباب
ان دبیا دشنام کو را میکویند وسب بمعنی شتم است یعنی
کفش چیزی بکسی که نقص ان در او باشد واز این مقتبس حدیث
است در مجمع البحرین که سباب المؤمن فسوق وقتاله کفر یعنی
دشنام مومن فسق است وحلال دانستن قتل مومن ونزاع
او کفر است ومومن عیب جو وعیب کن نیست واکراه دار بالا
دستی وبلند کوئی وبالا نشینی را وبد ودشمن میدارد حرمت ادمی
یعنی را کوش دادن نعوذ بالله از غیبت بسیار است اندوه او
ازجهت اخرت ودین ودور است همت او ازجهت دنیا کم کوارست
وقور است یعنی سنکین وساکت اما در باب سکینه ووقار
سکینه او سکون شخص است ووقار ان تواضع است فی المجمع حدیث وهو
صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام یعنی اکر کسی تعظیم کند
بدعت کننده دین را پس بتحقیق اعانت کرد بر خرابی اسلام ذکور
یعنی همیشه خدا را در نظر دارد ومیپسند در ان کار رضایت خدا هست

میکند

میکند والا غنی کند صبور است در بلا شکور است در اظهار نعمت
معموم است یعنی در اندوه است بواسطه دوری خود از حق وخوشحال است
که فقیر است یعنی محتاج پروردکار است فقر ان احتیاج شخص است
بخداوند یعنی خود را صاحب هیچ چیز نمیداند اینست معنی فقر که حضرت
رسول ص فرمود که الفقر فخری یعنی احتیاج بپروردکار فخر من است
نه انکه بچیزی واحتیاجی بخلق وان کدائیست چنانکه حضرت فرماید
حضرت الفقر سواد الوجه فی الدارین یعنی فقر باعث روسیاهی
دنیا واخرت است باز حضرت فرماید امام ع کاد الفقر ان یکون کفرا
یعنی نزدیک میکند بچیزی واحتیاجی بردم انشخص را بکفر زیرا که
همان فقر سبب نزاع بنده است بخداوند وبنا میکند ایراد
کردن با خداوند عز وجل ومعنی ایراد تو چرا چنین کردی وحال
مرا یا معیشتم را یا عیال مرا یا اولاد مرا یا صحت مرا کوفتی بنای بعضی
کوئی وزبان بند را فریاد میکذارد ومعنی کلام او واعتراض او
اینست که تو نداسته کردی زیرا که من مستحق این کرفتن بودم
ابتلا نبودم ودر حق من ظلم کردی وتو حکیم نیستی زیرا که اکر

بزرگوار را حکیم بداند بحث غلط است پس بحث خود را خوب میداند خوبی
بحث ظلم خداوند و بی حکمتی او را ثابت میدانند و این اعظم کفر است که در
نزد خلق سست و سهل است و تقولون هیّن و هو عند الله عظیم
و شما سبک پندارید و خدا بزرگ میداند استغفر الله من هذا الذنب
العظیم سهل الخلیقة نرم طبیعت است و نیکو خصلت همیشه با وفا
کم آزار است متأفک و متهتک یعنی دغاجو و پرده درو دروغ
گو و بهتان زن نیست و در خنده دهنش گشاده نخواهد شد
و در خشم شدت ندارد و خنده او تبسم است و سؤال او از جهت
فهمیدن است و مراجعه سؤال برای دقت فهمیدن خود است
بسیار دانا است بزرگ است بردباری و باریک یعنی او بسیار است
رحم یعنی مروت او بخیل و عجول یعنی سرعت نماینده در کار بیجا
نیست و نزد درنج و متکبر و اغماض کننده در حق غیر نیست و لا
یحیف حیله در حکم ندارد و از علم خود بالا نمیرود و لا یخبر میان نه خود
با خدا فهمیده همان است و را میگویند نفسه اصلب من الصلد
مراد نیست که نفس او از سنگ سخت است در آنچه دانسته و فهمیده

ولون

و کول و فریب نمیخورد که دین خود را بدنیا بدهد بجهت مال دنیا
و یا طمع جاه و منصب و بزرگی و دین خود را از هر چیز عزیزتر دارد
و این است معنی کلام حضرت امیر المؤمنین که مومن دلش از سنگ
سخت تر است با آنکه در جای دیگر از صفات مومن رحیم قلب است و
یعنی کوشش و کسب او از عسل شیرین تر است لا جشع اصل جشع حریص
بودن بر خوردن یعنی حریص نیست و هلع اجشع بدتر یعنی حریص او
در خوردن بیشتر و در فارسی شکم پرست مرد شکم پرست نیست و لا عنف
یعنی مکره و ملامت کننده نیست و لا صلف باران بی رعد که ابر با
گویند یعنی مومن لب بیاگوی بی حاصل نیست بلکه کم گو و بجا گو است
و متکلف یعنی سخت گیر نیست و لا متعمق مصر و سد بید در امر نیست
جمیل المنازعة در رجوع بمقابل خود صاحب گذشت است عادل
هنگام غضب و رفیق یعنی مدارا کن است اگر با کسی رفاقت کند
اصل رفق یعنی مدارا است و لا یتهور خواب کن و تکبر کن نیست در
دو حالت است و ثیق یعنی در عهد درست پیما است و فی العقد وفا
کننده است مهربان گرو کرده مهربان و تابع است حلیم خمول

بردبار و پرده پوش است کم است فضولی او از خدا راضی است مخالف
هوای نفسانی خود است نغلط غنیا ندارد و پستر از خود را او مرا
ندارد در کلام یعنی معین دین و حامی مومنین و پناه مسلمین است
و کوشش ندارد بمدح و ثنا و بطمع اشنا شناخت دل خود را و بر عیبها کند
یعنی اعمال دنیا حکم او را واگاه نیست جاهل بعلم او گوینده و کننده
دانا و شکسته خاطر است لا فحاش و لا نطیاش فحش گو و سبک
نیست و صولی غیر غیر خواهش کننده است از غیر مستقیم تحیتا بینده
است از غیر اسراف لا محتال خدعه و مکر کن نیست و در دنبال هر بدی
نمیرود و ظلم نمیکند بر احدی مهربان است بخلق خدا سعی کننده است در میان
یاری کننده ضعفا و فریادرس مضطرین است پرده در نیست و فاش
نمیکند سر کسیرا کثیر الحزن بسیار اندوه و کم شکایت است اگر ببیند خیرها
خواهد گفت و اگر بچشم ببیند قبیح را میپوشد عیب مرد مراقب بحفظ
العیب یعنی در پشت سر مردم نیک خواه ایشانست و عذر پذیر
خطا پوش است اگر بیابد کسی که قابل نصیحت است ترک نصیحت نمی کند
و وا نگذارد گناه کار مایل دیرا مگر انکه اصلاح می نماید و از آن بی خیانت

و محکم کار و نیکو خصلت پرهیزکار خالص و کاردان و پسندیده کار سخا
عذر خواه و حامل ذکر و نیک خواه مردمان بگمان خوف و عیب نفس
خود را همیشه سرزنش نماید بگناه و متهم دارد نفس خود را یکتا
دوست میدارد از جهت خدا بدانائی در معرفت و علم و یقین
در خدا شناسی شدت میل قلب و بودن از زهد کذ اند او را فرح یعنی
نشاط و لا نطیش و بو منیکو داند او را شدت سرور یعنی احوال شادی
و غمش باعتدال باشد خواطر او ربنده عالم و تعلیم کننده جاهل و نیز
او را اینها از نزول نوایب و دواهی و نه ملالی از حدوث هلاکت کل سعی
هر سعیی و کوششی پاک و پاکیزه میشود بسعی و کوشش او و هر نفسی
طیب و طاهر و از فساد بر بیت نفس او دانا است بعیب خود
مشغول است بغم و اندوه خود و لا شوق و اعتماد ندارد بجز از پروردگار
خود و قریب نزدیک است بخدا است وحید حر یدیکه و تنها است بحیث
دوستی او برای خداست و جهاد او در راه خداست تا انکه دریابد رضای
خدا را و انتقام نمیکشد از دشمن خود بخود دش بلکه وا گذارد بخداوند
میکند تا خداوند از جهت او انتقام کشد و دوست نمیدارد کسی را که

خداوند سخط کرده باشد او را مجالس همنشین فقرا و مساکین است
کوه بار است گویا انت موازی یاری کننده اهل حق است پناه
غریبانست پدر یتیمان است شوهر بیوه زنان است حفی با اهل
المسکنة مهربانست بدرمانده گان رجو مقام امید هر بخیب بود
ومقام از زوی تنگ دستان است هشاش مقام استشاره در
خوش رو وخوش خواست نرش رو و عیبجو صتین و سنگین
ومتحمل است باریک بین و زود گریز از هر مکاره بخیل نیست
بالبخیلان صبور است در بلا با هوش و با حیا و با قناعت او
وغالب است عفو او کینه او را حرف نمیگوید بجز حق قرار نداد شوق
خود را مکر نمیبارد و رهنما را او تواضع و فروتنی است و خاضع یعنی ذلیل
ومنقاد پروردگار است بعبادت و بندگی او راضی است از خدا الله
در جمیع احوال خود خالص و غیر مشوب است عمل او از جهت پروردگار
و در عمل و قصد با خدا خیانت ندارد نظر او در خلق عبرة است و سکوت
او فکر است و کلام او علم است دائما با نصیحت و با وجود و با خلق
مهربان و ناصح و برادر است در سر و علانیه یعنی ظاهر و باطن

وترک

وترک نمیکند برادران را در دین وغیبت و بدگویی نمیکند برادران
دیگر او با ایشان خدعه ندارد و راستی ندانند بجز یکبار از او فوت
شود و غمگین نمیشود با چیز یکبار او رسد از بلا و امید ندارد چیزی را
که خود قابل آن نیست و لا یفشل یعنی کسالت و سستی ندارد در سختی
از عبادت و تجبر ندارد در غنی و دولت ترکیب نمود علم را بحلم و عقل را
بصبر چه چیزی می بینی او را که دور است کسالت و سستی او در عبادت
همیشه با نشاط و سرور است نزدیک است از زوی او کم است لغزش
او همیشه منتظر مرگ است ذلیل است دل او و همیشه بیاد پروردگار
قانعتر نفس قناعت نمود نفس او باطل و نابود نمود جهلش را اساس
نمود امرش را همیشه عمانی و با ترس است از جهت گناه خود میرانده شهوت
خود را فرو نشاند حرارت غضب خود را پاک کرد دانید مخلوق خود را
امین است از او همسایه او کم است بزرگی او قناعت نمود بالخیر خداوند
از برای او مقدر گردیده بزرگ است صبر او محکم است امر او بسیار ذکر او
بامر دم امیزش میکند بجهت علم و ساکت است بجهت سلامتی خود و سوال
او از جهت فهمیدن است و تجارت او بجهت روزی حلال او است و همچ

چیزی را فرو گذاشت ندارد تا انکه با و فخر کند و تکلم نمیکنند محبت

بزرگی بان کلام است بر غیر خود نفس خود را در تعب دارد

استراحت مردم و مردم از او در راحت اند و نفس خود را در رنج

میاندازد محبت اخرتش و اگر مظلوم شود صبر میکند تا انکه

خدا یاری کند او را بعد از مظلومی او از انانیکه دور شدند از او

از کینه و پرهیز از او کسیکه نزدیک شود با و ملایمت و رحمت

است و دوری او نه از تکبر و بزرگی است و نزدیکی او از خدعه و فریب

باشد بلکه اقتدا کننده است بانکه پیش از او بودند از اهل خیر میگوید

راوی بعد از شنیدن این کلام همام صیحه زد و افتاد غش کرد پس

فرمود حضرت روحنا فداه بدرستیکه اگاه باشید که قسم بخدا بتحقیق

بودم که میترسیدم از این کلام بهمام بلی چنین میکنند مواعظ که

رسیده از جانب حق با اهل حق پس کسی عرض کرد چه قصد داری ای

امیر المومنین یعنی منظور تو تعرض بود یعنی میخواهی بکشی مرد را پس

حضرت در جواب فرمود از برای هر چیزی اجل یعنی وقت معین است

که از ان وقت نمیگذرد پس چرا ساکت شو و حرف دیگر نگو زیرا که

بیت

بیت مگر انکه این حرف را جاری میکند بر زبان تو شیطان در

کافی است ایضا از ابی عبد الله که فرمود علامت مومن سه چیز است

علم با لله و من یحب و من یکره یعنی دانستن کی در دین خدا و دوستی — دوست

خدا و دوستی خدا و دشمنی دشمن خدا باری دانستن که خداوند اعظم

شانا و اجل قدرا از انستکه کسی با او دوستی یا دشمنی کند پس دوستی

و دشمنی نسبت باحبا او است یعنی دوستی دوست او و دشمنی او است

و دشمنی با دوستان و دشمنان او است این است معنی الحب فی الله

و البغض فی الله پس از این بیان از کلام امام علیه السلام فکری در باب دین

خود نما چنانکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرماید اخوک دینک

فاحفظ بریعنی برادر تو است دین تو پس باید او را حفظ کنی او را

و امام علیه السلام در این کلام لطیفه خیلی بکار برده از جمله نسبت کرد دین را

برادر فرمود زیرا که برادر رفیق شفیق است نه پدر و مادر زیرا که

پدر و مادر گاه با دشمن چنانکه گاه برادری در مجلسی باشد و در مجلس

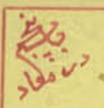
دشمن نیز باشد نمیتواند با وی بد رفتاری یا زبان درازی نماید

و پاس حرمت برادر حقا و رعایت او را برادر خود نیاید

اقا با [illegible] رفیق و برادر [illegible]

حمایت کند برادر خود را بالبد بهتر انفتر برادر است تا لب گور
و حمایت بزرک او آنست که قدری خود را بزند و قدری نیز کوید
کند بعد باسوده کی بجانز بر کردد و ببیند اند که در تنهائی و رسوائی
از عمل زشت در ان تاریکی با آن مدعیان زشت خود در زشت کو
حکنند برادرش یاری این دین برادر تو اوست که از ابتدای ورود
او بجانز گور تا دخول در جنات و ورود بجوار رادا او و جای
اوست و در جمیع مکاره و شداید با اوست التبر را عاقبت جناط
در او باست بیشتر باشد نزد آنکه تهاون و سستی الحاصل جوینده
یا بنده است چنانکه در حدیث قدسی حضرت رب العزة میفرماید
من تقرب الی شبرا تقربت الیه عشرة اشبار یعنی اگر کسی نزد من آید یک
وجب من نزد او خواهم امد ده وجب و در قرآن مجید میفرماید
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین یعنی
اگر کسی جویا شود و در صدد تفتیش برآید البته او را راه راست
و طریق نجات از راه دانائی و یقین خواهیم رسانید و خدا با محسنین است
و کدام احسان بهتر است که مرده دلی را بعلم زنده کند یعنی با یاد

رساند مقتضای آیه وافی هدایه من احیا نفسا فکانما احیا الناس جمیعا
است مقتضی کلام امام ع که ما ئیم محسن یعنی هدایت کننده خلق بسوی خدا
و قال الله تعالی ان الله لمع المحسنین چشم باز کن و بدیده سر نظر کن
نه بدیده سر خوش گفته ای بسا ابلیس آدم رو که هست ٭
پس بهر دستی نباید داد دست پس واجب اول شناختن حامل دین است
باین بیان امام ع که حجت خداوند است پس حجت خدا و رسول خدا
و امام ع تمام است و بعد از اتمام حجت عذر نپذیرد چیزی
باشد و چه مرده بمثل مردمان همینکه جمعیتی را ببینند در مقامه
مثل کوسفند در عقب ایشان دراز شوند بر محبت حب دنیا
و بعضی محض کثرت و جمعیت با آنکه خداوند میفرماید و قلیل
من عبادی الشکور و امام میفرماید ان المؤمنون قلیلون کالکبریت
الاحمر فهل وجدتم الکبریت الاحمر قالوا لا یا ابن رسول الله کرد
در حدیث خیط در جلد هفتم بحار مذکور است و اگر بخواه امام و
فرموده او رفتار نمائی بر خداوند علی اعلا واجب است از روی
لطف تو را بصراط مستقیم بنهج قویم رساند و بعالی که کامل



باشد در دین حکم کند از روی یقین که هر وقت عرض حکم او با
عا ید قل آلله اذن لکم ام علی الله تفترون در جواب بتواند بگوید
بلی یا رب انت اذنت لی فی هذا الحکم یعنی آری ای پروردگار تو را
اذن دادی باین حکم خاصه محبت خدا زنده وجوینده و یابنده
ولیس ورا عیدان قریبه **باب پنجم** فی المعاد و لا بد مکلف
واجب است که یقین داشته باشد بمعاد یعنی بازگشت روح
ایشان در روز قیامت بجهت حساب و جزاء ان خیرا فخیر او ان
شرا فشر التحقیق این مقام بدانکه مکلفین خالی از سه قسم نیستند
یا ماحض الایمانند مثل انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مومنین
و یا ماحض الکفرند مثل کفار و منافقین و دشمن خدا و رسول
والمائمه و یا آنکه متوسط الحالند نه در ایمان بحد کمال رسیده
و نه در کفر بلکه میانه حالند اما خالص الایمان بعد از مردن روح
او بهشت دنیا میرود و در انجا بناز و نعمت میکنند اند و روز
جمعه یا عید که میشود وقت طلوع صبح صادق ملائکه می آیند
با اسبها از نور بران اسبها زینها از یاقوت و زمرد و زبرجد و در

ماحض الایمان

و در صحرا باشد و سوار میشوند مومنین و جولان مینمایند
در میان آسمان و زمین تا آنکه می آیند بوادی السلام در پشت سر
کوفه میمانند در انجا تا اول زوال بعد از آن از ملک اذن میخواهند
بزیارت دوستان و اهل خانه و زیارت قبرهای خودشان
بعد از اذن میما میایند در اماکن زیارات خودشان تا آنکه تا
هر صاحب سایر بقدر همان شاخص میشود پس ملک ندا میکند
ایشان را که سوار میشوند بغرفات بهشت در مقام خودشان و
اند در انجا بدین منوال تا رجعت آل محمد پس برمیگردند بدنیا
و هر که در دنیا کشته شده بود در دنیا میماند بچندین مقابل
عمر خود تا آنکه براه خدا بمیرد و هر که مرده بود بر میگردد تا کشته شود
تا آنکه اهل بیت رسول خدا و یا رسول خدا باسمان بالا میروند
و در زمین هرج و مرج میشود تا چهل روز بعد اسرافیل صور
میدمد همه میمیرند تا چهارصد سال و ارواح ایشان یعنی محض
الایمان در روح و ریحانند و الحساد از هم پاشیده میشود و در
قبر میمانند تا روز قیامت و اما ماحض الکفر نیز همینکه میمیرند محشور

ماحض الکفر

میشود ارواح ایشان در مشرق در مقام طلوع آفتاب که وادی حضر
موت است و در انجا بعذاب مبتلا اند و همینکه غروب نزدیک رسید
محشور میشوند در وادی حضرموت و در انجا معذب اند تا صبح با
میرانند ایشانرا ملائکه عذاب بمطلع آفتاب و بر همین منوال تا نفخ صعق
بعد از نفخ آن باطل میشود ارواح ایشان واما جسدهای ایشان در
قبرهای ایشان خواهند مثل دود در شرارهٔ آتش مشرقی تا نفخ صور
وسیم نه محض الایمانست و نه محض الکفر و این گروه باقی میمانند
ارواح ایشان با جسد ایشان تا روز قیامت و همینکه چهارصد
سال گذشت میان دو نفخ که نفخ صعق و نفخ صور باشد باران
نازل میکند خداوند از دریای صاد آبی که بوی او مثل بوی منی است
انقدر که تمام روی زمین دریا میشود و میشود دریا پر موج میزند
در روی زمین تا انکه جمع میشود اجزاء هر جسدی در قبر خودش و گوشت
میروید در مدت چهل روز بعد خداوند میفرماید با سرافیل تا بعد
صور نفخ نشور و بعث را و پرواز کند روحها به بدنها در داخل
میشود هر روحی بجسد خود و از قبر بیرون میآیند با لیتکه خاک آن

وصورت ایشان میریزد پس در این هنگام منتظرند حکم پروردگار
اینست معاد یعنی عود ارواح بالجسام همچنانکه بودند در دنیا
و واجب است ایمان بهمین عود ارواح با جساد و این امری است
ممکن و ان الله علی کل شیء قدیر و بهمین خبر کرده صادق و مصدق
رسوله الامین ص پس میباشد این معاد حق بگواهی خدا و رسول خدا
و همین وقت ثمره عدل و فضل است در روز جزای اعمال عباد
و نبودن معاد منافی فضل است در عطا و بخشش و منافی
عدل است در وقوع عقاب بجهت اینکه این معاد لطفی است واجب
از برای مکلفین که معین است بر طاعت و باز گشت ایشان از معصیت
و این از روی حکمت واجب است و جمیع اهل اسلام نیز بر همین
نهج معتقدند پس این از اصول دین است و اسلام بی این متحقق
نخواهد و منکر این معاد کافر است علی الیقین پس بدانکه معاد حق
است زیرا که خداوند عقلی اعلا تکلیف کرد خلق را و امر کرد ایشان را
بر بندگی و طاعت و وعده فرمود با ایشان وفا بعهد چنانکه
فرمود اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و امتثال امر لازم دارد نیکی جزا را

و بعضی اطاعت کردند و بعضی نکردند انانیکه اطاعت نمودند وعده
او مسرور اند چنانکه فرموده انما نوخرهم لیوم تشخص فیه الابصار
وایضا فرموده یستعجلونک بالعذاب ولن یخلف الله وعده وان یوما
عند ربک کالف سنة مما تعدون الی غیر ذلک از ایات ربانی وکلام سبحانی
پس وقوع معاد عقلا و شرعا حق است و منکرش مکذب خدا و
رسول خداست **فصل** چونکه حشر از جهت اتمام مقام عدالت است
پس واجب است عود هر ذی روح جهت انکه جزا داده شوند بعمل
خودشان از خیر و شر و حق او را بگیرند از ظالم او و حق مظلوم را بگیرند
از او و این شامل جمیع ذی روح است از حیوان و انسان و جن و شیاطین
و حیوانات بجمیع اقسامش مگر انکه معاد هر یک بنحو اوست لقوله تعالی
و لکل درجات مما عملوا و دلیل عموم حشر از برای جمیع ذی روح قول
خداوند است که فرموده و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه
الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون و قوله
لیقتصن للجماء من القرنا یعنی هر اینه قصاص میکند از برای بی شاخ
از شاخ دار و قوله تعالی و لا یظلم ربک احدا و دلالت بتایید انکه

بازستانیم میگیرد حق هر ذی حق را چه ناطق و چه غیر ناطق بلکه محشور
میشوند بعضی از سنگها و درختها و طلا و نقره که انها را عبادت میکردند
و شما که از چوب تراشیدند و ایشان را نیز عذاب خواهند نمود بجهت
رضایت شان در این معبودیت چنانکه خداوند فرموده انکم و ما
تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون یعنی فرموده که شما
ای بت پرستها با معبودهای شما که جز خداوند باشند در طریق
جهنمید و نیست از شماها مگر انکه وارد جهنم خواهید شد پس اگر کسی
بگوید که این بتها چگونه راضی شدند که معبود شوند با انکه
از برای ایشان عقل و شعور نیست میگوییم از برای ایشان عقل
و شعور هست نسبت بعالم خود شان و همین است که خداوند
فرموده لو کان فیهما الهة الا الله هولاء الهة ما وردوها
ضمیر مذکر اورده و ضمیر مذکر از برای ذوی العقول است و الا بایست
بفرماید ما وردت تا با انکه ما وردوها بضمیر عقلا بجهت همین است
که اینها از برای ایشان عقل است و همچنین فرموده فقال لها و للارض
ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین و نفرموده طائعات **فصل**

قصاص جمادات

بدانکه قصاص جمادات ونباتات در دنیا است چنانکه حدیث بسیار
در این باب وارد است از جمله انکه زمین فخر نمود بر فرات خداوند
اورا عقوبت نمود بجهت انکه صبر کرد در دنیا و بی جا بر عی نمود و مثل
اینکلام در باب کوه هر گاه طغیان نماید کوهی بر کوهی خداوند
اورا از اول منهدم خواهد نمود و زمین هر گاه طغیان نماید اورا
بریزه عی و اب شور و تلخ مبتلا مینماید و مثل خربزه هر کدام که
قبول ولایت اهلبیت نمودند تلخ و بیمزه شده اند و اینها عقوبت
ایشان است در دنیا است بجهت انکه در ایشان اختیار کلی نیست
که قوی باشد تا باشطار محشر و بسا جمادات اند که عقوبت ایشان
بمحشر خواهد بود بجهت زیادتی قبایح و عصیان یا انکه در اینها
خصوص زیادتی اختیار است مثل تیغها و آلات محاربه اعدا نسبت
با هل ایمان مثل شمشیر عمر بن عبد ود و خنجر شمر ملعون علیهم اللعنة و هر چند
اختیار ایشان جزئیست لکن شناعت و نکبت ایشان کلی است
شهادت جوارح
و واجب است اعتقاد براینکه جوارح بر قبایح خود شهادت خواهد
داد چنانکه پیغمبر فرمود ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه

مسؤلا بدرستیکه گوش و چشم و دل از ایشان سؤال خواهند شد
و همچنین قوله تعالی یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا
یعملون یعنی روزی که شهادت دهند بضرر اهل معصیت زبانها
و دستها و پاهای ایشان باخبر کردند از معصیت و با انکه احادیث
بسیار دارد در خانه که معصیت شود نعوذ بالله آن خانه شهادت دهد که
او فلان معصیت را کرده و همچنین شهادتی روزها و شبهای
سایر شبانه روز از دقیقه و ساعات و ماه و سال که گواه اند
باعمال ایشان و همچنین در اعمال خیر نیز گواه شاهد اند مثل انکه اگر کسی
اذان بگوید حدیث دارد تا انجائیکه صدایش برسد همه گواهی دهند
براو از زمین و خانه و باغ و نبات و جماد و روز و ماه و سال که اگر
گواهی دهند که فلان کس است در فلان وقت از او چنین چیز ظاهر
شد **فصل** واجب است اعتقاد بسطار کسبان نوشته است
که ملك رومان با نکیرین در قبر پیش از سؤال میاید چنانکه
عبد الله بن سلام بروایت مجمع البحرین عرض کرد خدمت حضرت رسول الله
از اول ملکی که در قبر داخل میشود بر میت کیست گفت منکر و نکیر است

سؤال نکیرین

پس حضرت فرمود ملکی است که اسم او رومان میدرخشد روی
او مثل آفتاب و اسم او رومان است داخل میشود بر میت در قبر
و میگوید بنویس آنچه کرده از حسنه و سیئه پس میگوید بچه چیز
بنویسم کجا است قلم و دوات میگوید آب دهن تو دوات و انگشت
تو قلم تو و میگوید بر چه چیز بنویسم میگوید بر پارچه از کفن خود
بنویس پس مینویسد آنچه کرده از حسنات و همینکه میرسد بگناه
حیا میکند از آن ملک پس میگوید ای ملک ای خاطی آیا از خدا حیا نکردی
در دنیا این عمل کردی الآن از من حیا میکنی پس برمیدارد عمود را
که بزند باو میگوید نزن که مینویسم پس مینویسد در آن صحیفه
جمیع حسنات و سیئات خود را و امر میکند او را بپیچد و مهر کند
گوید بچه مهر کنم میگوید بناخن بعد او را بگردن او آویزان نماید تا روز
قیامت و اینست معنی کلام حق که میفرماید وکل انسان الزمناه طائره
فی عنقه ونخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا پس همینکه قیامت
ظاهر شود نوشته او هر که نیکوکار است بدهند نوشته ایشان را
بدست ایشان از پیش رو و میگویند آن نوشته را بدست راست

دار نعوذ

معاد

واگر نعوذ بالله اهل معصیت باشد میدهند نوشته او را بدست
چپ و در حالا تکیه دست ویرا از پشت او بشکافند و از سینه
او بیرون آورند و بدست چپ او دهند نامه عمل او را تا
ببیند خلق کلا در یک صف در نزد کتاب الله الناطق صلوات الله
وسلامه علیه و آن ولی الله آنکسی است که عرض اعمال خلایق را
باو کنند پس از جانب خداوند میخوانند بر خلایق آنچه کرده اند
از خیر و شر و همه نگاه بنوشته خود میکنند میبینند که وقتی
اشخوانده از اول تا بآخر حرفا بحرف و یا آنکه آن بزرگوار حرفی
یک کلمه پیش نگفته و این است قول باریتعالی و تری کل امة جاثیة
کل امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون هذا کتابنا ینطق
علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون یعنی آنکه عمل خلایق کل هر
باو خواهند شد در دار دنیا و واجب است اعتقاد بمیزان محبت
سنجیدن اعمال مکلفین چنانکه میفرماید ونضع الموازین القسط
لیوم القیمة فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت
موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون و کلام

میزان

فصل

وکلام در معرفت میزان که دو کفه است یا یکی و مراد از کفتین
کفه حسنات و کفه سیئات یا یکی که مراد همان عدل خداوند
است بمقادیر راجح و مرجوح و یا آنکه مراد ولایت اهل بیت ع
و هم اوست عدل خداوندی این دانستن زیادتی معرفت است

فصل
و واجب است اعتقاد بر صراط که او پلی است که کشیده بروی
جهنم از اول محشر همچنان میرود تا به بهشت بالا میرود هزار سال
و سرازیر هزار سال و میانه بلندی و سرازیر هزار سال حذالی
است و در حذالی پنجاه عقبه است و هر عقبه میانش خلایق
هزار سال و این صراط از شمشیر تیزتر و از مو باریکتر است از برای
منافقین و کفار و پهنتر از میان آسمان و زمین است از برای
مومنین و مطیعین یعنی از دوستان اهل بیت طاهرین ع و رفتن
خلایق و گذشتن ایشان بقدر عمل ایشان است در دنیا و بعضی
از ایشان میگذرند چون برق جهنده و بعضی چون اسب و بعضی
پیاده و بعضی بسینه و بعضی معلق یعنی آویز و قدری از اجزای
ایشانرا میگیرد آتش و واجب است اعتقاد وجود صراط در روز

قیامت و اما معرفت کیفیت صعود و نزول از آن و معرفت
شناختن حقیقت او و مراد از او وصیت و واجب است اعتقاد

فصل
بکوثر و آن حوضی است که از نهر کوثر آب بآن ریخته میشود و آن
حوض در عرصه قیامت است و سیراب میکند از آن آب امیر المومنین ع
تشنگان از مومنین را در روز قیامت و واجب است اعتقاد

فصل
بشفاعت و آن شفاعت پیغمبر ما محمد ص از برای اهل کبیره از امت آن
بزرگوار همچنانکه فرموده ام ذخیره نموده ام شفاعت خود را از برای
گناه کاران امت خود که گناه بزرگ کرده باشند و حدیث بسیار دارد
که آن بزرگوار شفیع اهل بیت خود است و شفیع جمیع انبیاء
و شفاعت انبیاء از برای کسانیکه خدا بخواهد ایشان ببیامرزد از امتهای
خودشان و شفاعت ائمه ع از برای شیعیان خودشان است هر کرا
بخواهند از دوستان و قدر و لجب شفاعت آن بزرگوار است و تفصیل
آن زیادتی معرفت و کمال ایمان است و واجب است اعتقاد بوجود جنت

فصل
و آنچه در اوست از نعیم مقیم و آن جنات خلد هشت است کانرا
همچنانکه حدیث بسیار دارد و قرآن نیز گواه است و بهشت بنا

معاد
کوثر
شفاعت
جنت
صراط

نیز موجود است که ارواح مومنین در انجا مستریح اند تا نفخ صور که
نفخ صعق است و این هر دو را خداوند در کتابش ذکر فرموده
جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب انه کان وعده مأتیا
لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا و این
بهشت دنیا است زیرا که بهشت اخرت شب و روز ندارد و بعد
فرموده تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا و این بهشت
اخرت است و بهشت اخرت هشت اند اول جنة الفردوس دویم
جنة العالیة سیم جنة النعیم چهارم جنة عدن پنجم جنة دار السلام
ششم جنة دار الخلد هفتم جنة المأوی هشتم جنة دار المقام و بهشت
خطیره هفت است در ظل هر بهشتی غیر از جنة عدن که ظل ندارد پس
در اخرت پانزده بهشت است هشت از آن اصلی و هفت از آن فرع
و ظل اند و هر آسمانی بالای او بهشتی است و هشتم بالای کرسی است
و هفت بهشت خطیره است و این در زیر آن هشت بهشت است
و کمتر از آن در حدیث بد بهشتی که بهشت خطیره ساکن میشوند
سه طایفه از خلایق مؤمن جن و اولاد زنا که مؤمن شده باشند

و دیو اینها که در دایره تکلیف نیامده اند و اقربا ایشان نیز
شفاعت ایشان نکرده اند تا ملحق شوند بایشان و اسمهای بهشت
خطیره همان اسم اصل است باسم اصل و انچه واجب است
اعتقاد وجود بهشت است و نعیم اهل آن و تفصیل کیفیت
آن واجب نیست بلکه فضل است و دلیل بر وجود آن قرآن است
و حدیث و اجماع فصل واجب است اعتقاد بوجود آتش
و انچه در اوست از عذاب الالیم و آتش دایمی که مخلدند کفار
و منافقین و غاصبین حق آل محمد و ظالمین و منکرین فضائل ایشان
هفت است و آتش دنیا نیز هفت است نزد مطلع الشمس و قرآن
نیز گواه است بوجود آتش همچنانکه فرموده و حاق بآل فرعون
سوء العذاب النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و آن آتش دنیا است
زیرا که در اخرت شب و روز نیست و همچنین فرموده و یوم تقوم
الساعة و این آتش اخرت است زیرا که در آتش دنیا تقوم الساعة
نیست و بتحقیق خداوند خبر داده بدو آتش بود آتش دنیا و آتش
اخرت و زبان مبارک پیغمبر و ائمه بر این جاری بود صراحة

مثل آفتاب که در فلک چهارم است و آنچه در زمین است اسم او نیز صحیح

اما اجماع مسلمین بوجود آتش مطلقا اما در کیفیت آن اختلاف دارند
آیا الان موجود است یا بعد موجود میشود و آنچه موجود است کلی
است یا جزئی و آیا موجود نیست بلکه بتدریج موجود میشود خلاف
بیان نمودند بلکه حق است صحیح نیست انکار آن زیرا که در بسیت مدلخطر
کلام امام و رسول نکردند بلکه بترجیحات عقلیه هر یکی چیزی گفته
بلحق آنچه ظاهر است از کلام معصوم الان هر دو موجود اند چه آتش
دنیا و چه آتش آخرت و قران نیز گواه است و اما احادیث معراج
پس فرمود آنحضرت داخل شدم در شب معراج و دیدم اهل عذاب را
در مقام خودشان و واجب همان اعتقاد بودن این آتش است اما
دانستن کیفیت آن فضل است و واجب است اعتقاد بر آنکه عذاب
اهل عذاب هر قدر بمانند روز بروز زیاده است بلکه ساعت
بساعت نه آنکه بعد از ماندن چندی عادی شود ایشان را و یا آنکه
طبیعت ثانوی حاصل شود بلکه در آتش آخرت همین عذاب بلا
انقطاع و منتهی ندارد بلکه هر قدر طول مدت زیاد شود عذاب
زیادتر میشود بر اهلش چنانکه صریح قران و اخبار اهلبیت عصمت ع

و دلیل عقل قاطع حکم است باین و نیران آخرت چهارده طبقه است
هفت از ایشان اصل است و هفت دیگر تابع اما نیران اصلی اول
و اعلای جهنم است دوم لظی سیم سقر چهارم حطمه پنجم هاویه
ششم سعیر هفتم جحیم و جهنم سه طبقه است فلق است و آن چاهیست
که در آن تابوتهای است از آتش و صعود و آن کوهی است از
آتش در وسط جهنم و آثام و آن بیابانی است از مس گداخته
که در دور آنکوه مثل دریا میگردد و نیران خطائی ظل نیران
اصل است و اسم هر یک ایشان اسم اصل ایشان است و در نیران
خطائی عذاب میشوند اهل کبیره از شیعیان نعوذ بالله از اشخاصیکه
مستحق آتش باشند فصل واجب است اعتقاد بر آنکه اهل
بهشت در بهشت مخلد اند ابدالاباد و دهر الدهور و لا آخر لها
و متنعم اند همیشه کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی
رزقنا من قبل عطاء غیر مجذوذ هر چه بخورند از آن میوه جات
از روزی میگویند این بود آنچه روزی کرده بود خداوند پیش
از این از بخشش وجود غیر مجذوذ یعنی غیر مقطوع و همیشه

براین نعمت خداوندی روزی کند جمیع شیعیان علی ابن ابیطالب ع را
از زن و مرد و از صغیر و کبیر حاضر مجلس و محلله که باعث بر تحریر
این و چیزه کرد دیده و ایشانرا با دوستان ایشان از شوهر و اولاد
و اقارب و آبا و اجداد و امهات و اخوان و اخوات مع من یحبهم
و الحذه‌تر اند ولی کویم بدوام امر انتظ همچنانکه اینها از برای ایشان
نیست و هرگز از بهشت خارج نمیشوند و براین گواه است قرآن
و کلام اهلبیت عصمت و اجماع مسلمین و همچنین اهل نار نیز مخلد
دران عذاب لابد و لا یخفف عنهم العذاب یعنی تخفیفی نیست از برای
ایشان از عذاب و نخواهند مرد و کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا
غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هرقدر که سوخته شود پوستهای ایشان
از پوستها تازه میروید از پوست که بچشند عذاب در تاکرا
و گواه است براین قرآن و سنت و اجماع از مسلمین و اگر بعضی
خلاف کرده اند از صوفیها از رأیها خود شان است و دلیل
از برای ندارند پس اعتنا بشان ایشان نیست **فصل**
واجب است اعتقاد براینکه آنچه قران بر آن ناطق است حقیت

وانچه را

خاتمه

بهشت

وانچه را رسول الله ص فرمود از کیفیت قیامت و دوزخ و
و روحان و نکیر و منکر از برای ماحض الایمان و ماحض الکفر
در قبر و حشر و نشر و صراط و مرصاد حق است و این است
چنانکه فرموده حضرت صادق ع المرصاد قنطرة علی الصراط
لا یجوز عبد بمظلمة عبد یعنی که مرصاد پل است از صراط نمیکذرد بنده
که در گردن او حق غیر باشد و همچنین مهر شدن دهن و بحرف آمدن
جوارح و از بهشت و احوال او از حور و نعیمها و اشامیدنیها
و پوشیدنیها و ثروتها و اقسام نعمتها و از آتش و احوال او
از عذاب و علما و زنجیرها و سلسلها و گرزها و جحیم و زقوم و غسلین
و غیر ذلک خداوند نصیب دشمنان آل محمد کردانند انشاء الله و رجعت
و از قیامت خواهد امد شکی در آن نیست و ان الله یبعث من فی
القبور **خاتمه** و واجب است اعتقاد نماید برجعت آل محمد
و اهل بیت اجمعین صلوات الله علیهم اجمعین و عجل الله فرجهم و از
علامات ظهور حضرت ثانی عشر او لا قحط شدید خواهد شد
و در بیست جمادی الاول باران شدیدی که مثل آن نیامد از آن

رجعت

روز یکه آدم بر زمین پای نهاد تا با ده روز متصل تا باول ماه
مبارک رجب و میروید گوشت انامیکه خداوند میخواهد
زنده کند از مردگان و در دهم اول از رجب خروج میکند دجال
از اصفهان و خروج میکند سفیانی عثمن بن عتبه از اولاد ابی
سفیان و مادر او از ذریت یزید بن معویه از رمله از وادی
الیابس و در ماه رجب ظاهر میشود در قرص افتاب جسد مبارک
امیر المومنین ع و طلب میکنند خلایق او را و منادی در آسمان
ندا میکند باسم ان بزرگوار و در اول شهر رمضان ماه
کرفته شود در شب پنجم از او و در روز آن افتاب بگیرد در اول
فجر از روز سیزدهم منادی میکند جبرئیل ع در آسمان که بدرستیکه
حق با علی و شیعه اوست در اخر روز فریاد میکند ابلیس در زمین
الا ان الحق مع عثمن الشهید و میشنوند جمیع خلق این دو ندا را
وجمیعا بلغات خودشان میفهمند پس در اینوقت انانیکه خلل
در ایمان و اسلام و اصل ایشان است شک میکنند و در روز
بیست و پنجم از ذی الحجه کشته میشود نفس زکیه محمد بن الحسن در مکه

در مکه معظمه در میان رکن و مقام مظلوما و در روز جمعه
دهم محرم الحرام ظاهر میشود حجت خداوند ع و داخل مسجد الحرام
میشود و در پیش روی ایشان هشت بز پیشتر میباشد و بعد
از دخول در مسجد خواهد کشت خطیب را و همینکه خطیب را
کشت غایب میشود از مردمان در کعبه و همینکه شب میشود
که شب شنبه باشد بالای خانه کعبه که در پشت بام باشد
ندا میکند اصحاب خود را که سیصد و سیزده نفر باشند پس
جمع میشوند در نزد آن بزرگوار از مشرق تا بمغرب زمین پس صبح
روز شنبه میشود میخواند مردم را بر بیعت خود پس اول کسیکه
با او بیعت کند طایر ابیض که جبرئیل ع باشد و میماند در مکه
تا انکه جمع میشود در خدمت او ده هزار نفر و سفیانی ملعون
دو لشکر یکی بمدینه و یکی بکوفه خواهد فرستاد و ان لشکری را
که بمدینه میفرستد مدینه را خراب میکنند و قبر مطهر حضرت
رسول را خراب میکنند و در مسجد حضرت رسول اسب میبندند
تا انکه اسبها فضله میاندازند در مسجد و از مدینه بسمت مکه

میروند که مکه را خراب کنند و در زمین بیدا میرسند زمین همه آن
لشکر را فرو برد الا دو نفر که یکی بشیر یعنی مژده بحضرت میرساند
و یکی نذیر یعنی میرود در شام و میترساند سفیانی را بعد حضرت
روحنا فداه از مکه بمدینه خواهد آمد و بیرون میآرد آن دو سگ
که غاصب یعنی جبت و طاغوت را و میآویزد در درخت و میکند
در زمین خدا و میکشد دجال را و ملاقات خواهد نمود بسفیانی
و سفیانی بیعت خواهد نمود پس اقوام سفیانی که از ابنهای او و سایر
اقوام او باو خواهند گفت که ای سگ چه کردی پس میگوید اسلام
آوردم و بیعت نمودم پس باو میگویند و الله ما با تو موافقت نداریم
پس سر ببرا او میگذارند تا او را از دین بری میسازند و خروج میکنند
بآنحضرت و دعوا خواهد نمود بآنحضرت و بدر راه خواهد فرستاد
حضرت او را پس همیشه لشکر خواهد فرستاد در اطراف عالم و زمین را
از کفر و نفاق پاک مینماید تا آنکه امر بآنحضرت مستقر خواهد شد
فصل
و پر میکند زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور
بدان در کوفه قرار خواهد گرفت آن بزرگوار و خانه ایشان در مسجد سهله

ظهور

خواهد بود و حکمرانی ایشان مسجد کوفه و مدت سلطنت ایشان
هفت سال که در این زمان مقابل است با هفتاد سال زیرا که خداوند
روزها را طولانی خواهد نمود که هر روزی بقدر ده روز و هر
سالی بقدر ده سال شود و همینکه از سلطنت ایشان بگذرد
بقدر پنجاه و نه سال از ایام ظاهر خواهد شد سید الشهدا علیه السلام
امام حسین ع با هفتاد و دو نفر که از شهیدان رکاب آن بزرگوار
بودند در کربلا و با ملائکه نصرت با صومعه های غبار آلوده که
از روز شهادت آن بزرگوار در نزد قبر مطهر آنحضرت بودند
و همینکه زمان حضرت قائم عجل الله فرجه بهفتاد رسد کهف
آن زمان باشد زنی از بنی تیم کوفی که اسم مخنس او سعیده است
و ریش دارد مثل مردها و سنگی با او خواهد بود در پشت بام خانه
اش و همینکه حضرت از کوچه عبور خواهد نمود آن ملعونه آن سنگ
بر سر مبارک آن بزرگوار خواهد زد و او را شهید خواهد نمود و همینکه
حضرت از کوچه شهید شود حضرت سید الشهدا روحنا فداه او را
تجهیز و دفن خواهند نمود و بعد از او امر بآنحضرت مستقر خواهد شد و یزید

ملعون را با ابن زیاد و عمر سعد و شمر و جمیع آنانیکه در کربلا حاضر
بودند از شهادت آن بزرگوار از اولین تا آخرین لعنهم الله کلا را
بر میکرداند خداوند بدنیا و قصاص مینماید حضرت از ایشان
و ایشان را بدرک میفرستد و تا آنکه میکشد تا نیز اگر راضی بودند
بقتل حضرت و یا آنکه دوست داشتند یزید ملعون را جمع میشوند
از هر ناحیه و بلدی از اولین تا آخرین تا آنکه پناه میبرند بخانه
کعبه و جمعیت زیادی تا آنکه کار بر حضرت شاق میشود در آن وقت
ظاهر خواهد شد سفاح اکبر امیر المومنین علی بن ابیطالب ع از جهت
یاری فرزند خود با ملائکه و میکشند دشمنان دین او امیر المومنین ع معاً
از جهت یاری فرزند مدیا شد با حضرت امام حسین ع سیصد و نه سال
که تمام مدت مکث اصحاب کهف باشد بازو قصاص کشته ملعون
منتجب بزند و او را شهید نماید لعنة الله علی قاتلیه و میماند سید الشهداء ع
قائم بدین الله و مدت سلطنت ایشان پنجاه هزار سال خواهد بود حتی
آنکه قرها و چشم مبارکوا ابد ستمال میبندد و با میمانند حضرت امیر ع
در این شهادت چهار هزار یا شش هزار یا ده هزار سال بنابر اختلاف احادیث

وصد

در رجعت خاتمه

فصل در بیان بر میکردد امیر المومنین ع با جمیع شیعیان خود در سن
دو دفعه زیرا که آن بزرگوار دو دفعه شهید میشود دو دفعه
زنده میشود همچنانکه فرمود انا الذی اقتل مرتین واحیی مرتین
ولی الکرة بعد الکرة والرجعة بعد الرجعة والائمه جمیعا بر میگردند بدنیا
حتی قائم ع زیرا که از برای هر مومن خداوند یک موت و یک قتل
مقدر کرده و آن بزرگوار در اول ظهور شهید شد لابد رجوع نماید
تا بمیرد و در این وقت جمع میشوند ابلیس با جمیع اعوان و اتباع خود
و نزاع و جدال خواهند نمود در روحاء در نزدیک فرات و بر میگردند
مومنون در ردعوا از عقب حتی که یکی از مومنین در فرات غرق
خواهند و روایت دیگر دارد که سی نفر غرق خواهند شد پس در آن وقت
ظاهر خواهد شد تاویل آیه مبارکه هل ینظرون الا ان یاتیهم الله
فی ظلل من الغمام والملائکة وقضی الامر بنور الله الاکبر رسول الله ص
نازل خواهد از برای نصرت بر زمین و در دست مبارک او آلت
حربه از آتش و همینکه ابلیس ملعون بر بیند فرار نماید و اصحاب او
کویند کجا میروی والان فتح خواهیم نمود ملعون میگوید من می بینم

چیزی را که شما نمیبینید من از خدا میترسم پس میرسد باو رسول الله صلعم
و میزند با آنحضرت بر پشت او را که بیرون میاید از سینه او و میکشند
اصحاب او را جمیعا پس در اینوقت عبادت میکنند خدا را بی شریک و دریا
خلق و زنده کانی خواهند نمود مومنین تا انکه هزار از اولاد
ذکور خود را ببینند و هرگاه طفل خود را قبائی پوشد و هر قدر
که طفل بزرک شود انقبا با او دراز شود و بهر رنک که بخواهد
همانوقت با نرنک رنک خواهد شد و ظاهر میشود در زمین
جمیع برکتها و مخصوص مومنین میوه زمستان در تابستان و میوه
تابستان در زمستان و در اینوقت ظاهر خواهد شد جنتان مدهامتان
در مسجد کوفه و اطراف آن ما شاء الله اللهم ارزقنا بمحمد
و آله الطاهرین پس هر وقت بخواهد خداوند انفاذ امر خود را
در خرابی عالم نماید محمد و آل او را باسمان بالا میبرد و باقی میماند
زمان هرج و مرج تا چهل روز بعد ها مور میشود اسرافیل نفخ
صور نفخ صعق چنانکه کذشت همچنان از ائمه اطهار روایت شده
باری با ختصار کوشیده و بجهت عدم ملال خواطر عاطر حضرات

ماب نجابت و نقابت ایاب سعادت و شرافت انتساب علیه فهیمه
جلیله نبیله راضیه مرضیه فاطمة الزمان خدیجة الدوران
بلقیس مکان سرکار شاهزاده والا مقام [illegible]
ادام الله ایام حیوته و جعل آخرتها خیرا لها من دنیاها و ترک
بعضی از مطالب شده تا بطول نیانجامد و بدیده انصاف نظر
نمایند که توفیق چکونه رفیق است اهل ایمان را که در لباس
نقاب و در قلعه محصوره و از علم و معلم مستوره و از اکتساب
اثری و نه از قیل و قال خبری در شکنای لباس صوری چنان
بمجاهده معنوی کوشیده و ابواب ضلال و فریب را بروی
خود بسته و بنور ایمان تاج هدایت الله ولی الذین آمنوا یخرجهم
من الظلمات الی النور کردیده و قلب منیرش بنور الله نور السموات
والارض جمیع جوارح را نورانی کردانیده و ظلمت جهل را چیزی
طمس الجهل در مسند خود نه که سینه الجهل و تابان او باشد که از
و از جمیع کدار بحمد الله الکبیر المتعال بری شده پس با ما نادعذری
از برای مکلفین در تحصیل اصول دین تا رسی یقین خاصه در ولایت

کہ ما بہ النزاع اهل اسلام است و باین ولایت ظاهر میشود ثمره
و ایمان پس چه بسیار غلطات از برای قائلی که بگوید عوام را
لازم نیست تحصیل این مراتب بلکه معرفت اجمالی کفایت میکند
و باین حرفها خانه ایمان را خراب کردند و در علم را بستند و تو رفتن
میان دوست و دشمن نکردند بلکه اکثر از دوستان متلبس بلباس
اعدا شدند زیرا که اصل تقوی که ولایت اهل بیت باید شد از
میان رفت و شجره خبیثه محبت دنیا چشم و گوش اهل اسلام را
بست چنانکه میفرماید امام حبّ الشیء یعمی و یصم و روز بروز مناهم
در ترقی و ایمان ضعیف خواهد حتی آنکه اگر ببینند اهل محبت را
در ولایت کلامی ادا کنند و هنوز با تمام نرسیده نزاع و جدال
ظاهر و هویدا خواهد شد بارے تقصیر با ایشان نیست بلکه با مادر
ها و پدرها است چنانکه در احادیث بسیار وارد است که عرض
ولایت علی بر کافه موجودات شد قبول نکردند مگر طیب الولادة
و رد نکردند مگر خبیث الولادة چنانکه میگویند : محبت شیر مردان
مجو ز بی پدری : که دست غیر گرفته است پای مادر او : و فرموده حضرت

رسول

حکایت ابی دلف

رسول که دشمن ندارد برادر مرا علی مگر ولد الزنا و یا مفعول
و یا ولد حیض چنانکه صاحب ضیاء البصر فاضل طبرستانی
از ابی دلف حکایتی میکند که ابی دلف والی بود در ولایتی و کیا
علما را دوست میداشت و همیشه علما در مجلس او صحبت علی میداشتند
تا آنکه روزی در اثنای کلام افتا برخواسته و بیرون رفته
از مجلس وقتیکه از مجلس بیرون رفت کلام باینجا کشیده بود
که حضرت رسول فرموده دوست علی را مگر حلال زاده و دشمن
ندارد مگر حرامزاده پسر ابی دلف گفت شما را بخدا قسم میدهم چه گمان
دارید در پدر و مادر من همه گفتند گمان خیر گفت هیچ گمان زنا
به پدر یا مادر بر خطا کار باشند گفتند نعوذ بالله در جواب گفت
حال بدانید ذره از محبت علی در قلب خود نمی بینم بلکه اگر کسی مدحت
او را بنماید خوشم آید الحاصل علما پریشان شده ساکت نشستند
نشد تا آنکه سلطان ابی دلف بازگشت دید علما را پریشان
نشسته اند پرسید که چه شده که پریشان شده اید جواب نفرمودند
تا آنکه بعد از اصرار و ابرام سلطان صورت حال را عرض نمودند

فوراً سلطان ابی دلف بسجده افتاد فرمود کوش دارید تا صورت
حال را بکویم من رسوا باشم براز انست که نسبت دروغ با عدم
علم برسول خدا داده شود اما حال این پسر آنست که من بهوش بودم
وجهت تغییر مکان مرا بخانه برادرم بردند چنانکه در انجا ماندم تا حالم
بهتر شد و برادرم مادر این پسر را بجهت خدمت من در خانه نزد
من کذاشته تا آنکه مرا رغبت تمام باو رسید دست بردم باو کفت
صبر کن تا برادرت بیاید و مرا بشما تحلیل نماید قبول نکردم دیگر
عذر خواسته که من در عادت میباشم باز بفریب شیطان کوش
بحرف او ندادم باو مقاربت نمودم این پسر متولد شد والله این
پسر هم ولد الزنا است و هم ولد حیض و دائماً من در خود دیر حال
این پسر بودم بار دیگر بنویسید که صدق رسوله النبی الکریم والحمد لله
العلی العظیم و همچنین حدیث صادق آل محمد صلوات الله وسلامه
علیه که یکی از دوستان زمانی خواسته بدرس ابی حنیفه رود
در سر کوچه رسید کاهی میکفت میروم در خدمت حضرت و کاهی
میکفت میروم نزد امام اعظم که یکتومان خواهم کرفت تا آنکه حیل

رتبه در سر کوچه قدری راه رفته و بازکشت آخر الامر شیطان
لعنت کرده بخدمت امام ع رسید همینکه چشم امام ع باو افتاد
فرمود لو فعلت لفعلت یعنی اکر مادرت میکردی تو نیز میکردی بزودی رفت
صورت حال را بمادرش کفت و او را قسم داد که صورت حال
مادرش متحیر شده بسجده افتاد کفت ای پسر عبدالله فرمود کفت
آری کفت الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خدا داناتر است که
قرار بکدام خانه فرو فرستد بدان ای پسر پدرت در سفر بود
و مرا ابلیس فریب داده که خود را بغلام رسانم تا چیدم رتبه
در یک شبی رفتم در بالین غلام عقل مرا دریافت ابلیس را لعنت
کردم بازکشتم و همان ساعت پدرت از سفر آمد و با من هم
نمود بتو حامله شدم این است معنی کلام امام ع که اکر من خود را بجا هم
میرساندم تو نیز خود را بمجلس حرام میرساندی حمد خدا را من باز کشتم
و تو نیز بازکشتی هیهات که دست از همچه امام بر مدار و امید که
خداوند این کتاب را مقبول جمیع دوستان کرداند بمحمد و آله
اکر چه بعد یقین دارم که غیر از دوست کسی دوست ندارد منقبتی

کلام آقایان لکن اگر یکنفر دوست بپسندد بس هزار دشمن است

الحمد لله حامداً مصلیاً قد فرغ من تسویده وتبییضه

في العشرين من شهر ذیحجة الحرام

في سنة خمس وسبعين

ومائتين بعد الالف

على يد الأحقر الأقل تراب أقدام الطلبة والمحصلين العبد الأثيم الجاني

الفاني علامحسين بن ابي القاسم

الكلبايكاني

قم سنه ۱۲۷۵

